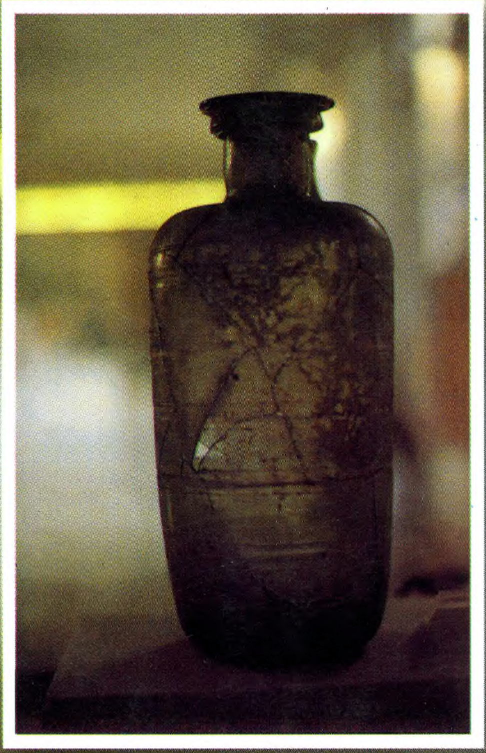
بنگاه انتشارات میوند
کابل - افغانستان



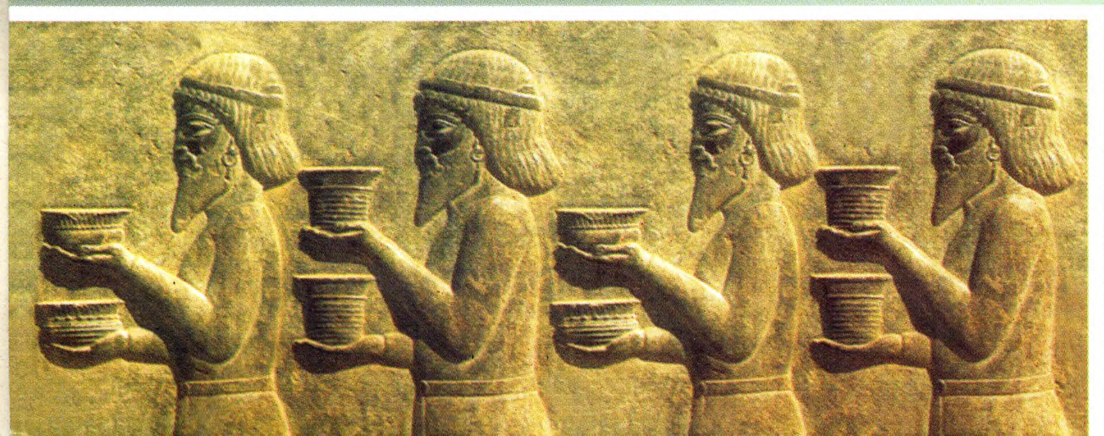
زبان فارسی

و روش تدریس نوین و مؤثر آن



مؤلف: محمد حیدر ژوبل

بنگاه انتشارات میوند



بسم الله الرحمن الرحیم

زبان فارسی

و روش تدریس نوین و مؤثر آن

مؤلف: محمد حیدر ژوبل

بنگاه انتشارات میوند

مشخصات

نام: زبان دری و روش تدریس نوین و مؤثر آن
مؤلف: محمد حیدر ژوبل
رون چاپ: یکم
تاریخ چاپ: ۱٤۲۶هـ. قمری ۱۳۸۳ هـ. خورشیدی
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
صفحه آرا: عبدالغفور میرویس
طرح و اجراء پشتی: احمد فیهاش
ناشر: **بنگاه انتشارات میوند**
صفحه آرایی و طبع: بنگاه انتشارات و مطبعهء میوند
کابل: جوار ریاست فارمسی، مقابل مطبعهء معارف
تیلفون: ۲۱۰۳۵۶۹، تیلفونهای همراه: ۰۷۰۲۸٤۹۵٤ و ۰۷۰۲۹۵۲۱٤
و چهارراهی صدارت، کتابخانهء سبا، تیلفون: ۲۲۰۰٤۵۵
تیلفون همراه: ۰۷۹۳۲۰۳۶۶، پست بکس: ۵۲۲۵
پیشاور: کتابخانهء سبا، دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی
تیلفون: ۲۵۶۵۵۲۰، تیلفون همراه: ۰۳۰۰۵۹٤۶۳۲۸
پست بکس: U.P.O. BOX - 795
E-Mail: maiwand@asia.com

فهرست

عنوان	صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

تاریخ ادبیات افغانستان تألیف محمد حیدر ژوبل که چندی قبل از چاپ برآمد، بهترین معرف شخصیت ادبی و فرهنگیی نویسنده بود. فرهنگیان و ادیبان، با مطالعهء آن به افکار، عقاید و زوایای مختلف زندگی ادبی - فرهنگیی وی تا جایی پی بردند و برخی از علاقمندان در کاوش بیشتر پیرامون نظریات و دیدگاهایش تشویقم فرمودند.

مرحوم ژوبل نویسندهء فعال و بادرك بود و در قبال مسایل ادبی و فرهنگیی کشور احساس بلند و عالی داشت. کار نویسندگی وی در عنفوان جوانی و در جریان مدرسه و فاکولته و تا دم مرگ پیوسته ادامه داشت و نتیجهء این فعالیت، موجودیت ده ها اثر و رساله و صدها مقاله در ابعاد گوناگون ادبیات است. طوریکه در پیشگفتار تاریخ ادبیات نیز تذکر بعمل آمد، تاریخ ادبیات افغانستان، اعجاز قرآن، زبان فارسی و روش تدریس نوین و مؤثر آن، نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان و ده ها مقالهء ادبی و تحقیقی موجود از وی، مبین و معرف شخصیت اوست.

همانطوریکه گفته اند: ژوبل در پیشبرد کارش دید وسیع و افکار عالی داشت. زمانیکه مدیر مسؤول مجلهء آریانا بود، مرام و خطوط نشراتی مجله را در شمارهء جدی ۱۳۳۲ش چنین برشمرد:

«بنام خداوند خورشید و ماه
که دل را بنامش خرد داد جا

به یاری خدای عزوجل که زمین را به منظومهء شمسی بی ستون داشت و آفتاب بدین بزرگی را در یکی از کانون های دوگانهء آن بگماشت و «الشمس تجری لمستقر لها» گفت. با انتشار این شماره از مجلهء آریانا که به عهدهء همچو من ناتوان گذاشته شده می پردازم. از اینکه ره مقصد دراز و من نیز درین راه نوسفرم، چاره ای جز این نمی بینم که حافظ وار طایر قدسی را به مدد طلب بکنم تا همتی بدرقهء راهم بکند.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

... خاطره های حساس و طبع های وهاج آرزو دارند این مجله موضعی را بگیرد که درخور مقام و شایستهء نام گرامی آن باشد و از یك حلقهء کوچك اهل تحقیق به یك محیط بزرگ صاحبان ذوق برسد و نظرها بدان متوجه شود و اینان که بزرگند و ریزه بین، این وظیفهء خیلی بزرگ را به این شخص خرد واگذار کردند. حیرانم که چگونه حق این سعی به وجه احسن بگذارم ....

درینجا باید متذکر شویم تا درین قدمی که برمیداریم نخست کلتور و فرهنگ باستانی خاك خود را که جزئی از مدنیت عمومی بشر است، با بنای آن به جهان معرفی کنیم. آنگه تا حد مقدور علم و فلسفهء جهان را

وارد خاک خود کنیم و ذهنها را به طرز فکر و روش دنیای متمدن آشنا بسازیم و دیگر ارتقاء و تکامل ادبیات زبان فارسی دری را که زادهء همین کوه و دشت است، سپس نظرداشت و آثار گذشتگان و قدیمان خود را بشناسانیم تا وسیله بین ما و پدران ما باشد. بالاخره حصول وحدت ملی و تمامیت خاک کشور منظور عمدهء ماست تا مجلهء آریانا وسیلهء هماهنگ کردن ادبیات ما و همفکر ساختن ملت ما باشد و فرهنگ ما را همنوا سازد. به عبارهء دیگر اجزای ملت ما را به وسیله نشان دادن فرهنگ عمومی کشور ما به هم پیوند کند و حلقهء وصل باشد و هرآنچه به آریانای کبیر (افغانستان بزرگ) متعلق است، نزد ما محبوب و مقدس میباشد. این است مرام و آرزوی ما....»

همین مرام و آرزو در حین مدیریت مسوول مجلهء عرفان از جانب وی در شمارهء حمل سال ۱۳۳٤ش. چنین پی ریزی گردید:

«... نزده سال پیش از این در آسمان معارف و مطبوعات مملکت ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد. اول معرف معارفش خواندند، سپس آیینهء عرفانش نامیدند و آیینه ای بود تمام نما که صورت و پیکر عرفان در آن جلوه گری داشت و دیدار مینمود.

... مجلهء عرفان که از کانون وزارت معارف مملکت نشر میشود، وسیلهء پیشبرد مرام وزارت معارف یعنی نشر و بسط علم و عرفان است. وزارت معارف آرزوهای عالی درین مورد دارد، میخواهد مجلهء عرفان جایی را بگیرد که درخور مقام شایسته و نام بلند است.

... برای شناسایی فرهنگ و ثقافت افغانستان تحقیقات و مطالعاتی را در رشته های تاریخ، جغرافیا، باستان شناسی، هنر، ادبیات و افکار در افغانستان عرضه کند و خوانندگان را بدین رشته ها در تماس

نگهدارد. هنر و ادبیات افغانستان که جزء عمده‌ء فرهنگ محسوب میشود میباید اهل معارف از آن آگاه باشند. بناً شاهکارهای ادبی و هنری افغانستان را معرفی کند، از جواهر آثار نثر و نظم قدیم و جدید افغانستان اعم در زبان فارسی دری و پشتو و سایر لهجه های مملکت و فولکلور آن نمونه هایی داده شود. همچنین برای مقایسه از تذکر و شرح هنر و ادبیات جهان در سایر کشورها نیز اهمال نگردد....»

آنچه بااختصار پرداخته آمد، مبین نظر و فکر وسیع وی در جهت ارتقای سطح فرهنگی و ادبی مجله های آریانا و عرفان است و به حق میتوان گفت که «مرحوم ژوبل عرفان را اسم بامسمای این نشریه گردانید. (عرفان، قوس ۱۳۳۸) احساس عمیق و بلند فرهنگی، ادبی و وطندوستی در وجودش موج می زد. شدیداً علاقمند بود تا ادبیات فارسی دری رشد و ارتقای مزید یابد و مسایل املا و انشاء در وحدت کامل قرار گیرند و چنانچه درین زمینه ها مضامین متعددی در مجله های آریانا، عرفان، پوهنه، ادب و روزنامه های انیس و اصلاح در طی سالهای ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۸ به چاپ رسانیده اند. در مقاله ای تحت عنوان «تحلیل انتقادی تدریس زبان و ادبیات دری در مدارس» به جوانب مختلفه‌ء موضوع چون: قرائت، عدم صحت املا، اغلاط ترجمه، عدم تحقیق، عدم توجه به انتخاب آثار، عدم موازنه، عدم وحدت موضوع و عدم تجانس سویه در معلمان مدارس با دید وسیع انتقادی و ملاحظات جدی نظر نموده و راه های اصلاح و بیرون رفت از مشکلات را مشخص نموده است.

• در قسمتی از مقاله‌ء مذکور آمده است: *«وقتی در یکی از صنوف عالی که «قیود» را درس میدادم، شاگردان به تعجب اندر شده*

بودند. ماننديكه غالباً در مورد دروس دستور زبان فكر ميكنند، باز گمان كردند اين هم از كدام جايي اختراع شده و همينكه ترجمهء فرنگی آن را (Adverb) گفتم، بر فور اقسام آن را به زبان خارجي خود برشمردند. آيا خجالت نيست كه متعلمان زبان خارجي را نسبت به زبان مادري خود بهتر مي آموزند و ازين مثال برمي آيد كه تدريس دستور زبان در مدارس ما از صنوف متوسط به عالي چقدر بی مايه است.»

به همين ترتيب ضمن ادامهء مقال تدريس تاريخ ادبيات دری در صنوف عالی مدارس را به تحليل و تجزيه گرفته و آن را از دو جهت يكی مطالعهء تكامل ادبيات افغانستان در عصر های تاريخی به صورت متداوم و ديگر آشنايی به مدنيت باستانی و فرهنگ افغانستان مهم شمرده اند و همين طور تدريس تاريخ ادبيات را در سطوح مختلف تحصيل مورد توجه قرار داده و بر عيوب صوری و معنوی تدريس آن تماس حاصل نموده و دست اندركاران اين عرصه را به تأمل و دقت بيشتر واداشته و در خاتمه نوشته است:

«خلاصه اگر به شرح اين پرداخت، بايد دفترها شود و اگر بحر را در كوزه ای بريزيم، جز قسمت يكروزه در آن نگنجد. بناءً به همين مختصر بسنده كنيم.» (مجلهء عرفان، شمارهء پنجم سال ۱۳۳٤ش)

ژوبل و آثار وی پيوسته و به خصوص پس از مرگش مورد توجه و علاقمندی اهل ادب و صاحبنظران قرار داشته، آثارش را غنيمت و نبودش را ضايعهء عظيم پنداشته اند.

درين رابطه از مقالهء منتشره شماره ۷-۸ سال ۱۳۵۱ مجلهء عرفان به حيث مشت نمونهء خروار ميتوان ياد كرد، كه دران از يك

سلسله مسایل نقد ادبی نویسنده به ویژه در قطب های مختلف ادبیات دری چون مولانا و بیدل تذکر بعمل آمده است که درج آن را درین جا بی ارتباط نمیدانم:

۱- رساله ای بنام عرس بیدل:

اگرچه ژوبل نظر به منابع اولیه مطالعه و ذوق خود بیشتر به سبکهای خراسانی و عراقی و گویندگان بزرگ آن آشنایی و اخلاص داشت. اما به مراعات روحیهء بیدل دوستی و بیدل خوانی شهر کابل بعد از مرگ هاشم شایق وقتی که دومین محفل عرس بیدل در وزارت معارف برپا گردید، ژوبل مرحوم *عجولانه رساله‌ء کوچك اما بامحتوا دربارهء بیدل نوشت که به نظر من از مقالهء علامه سلجوقی در افکار شاعر منسجم تر و علمی تر بود*، زیرا ژوبل درین رساله از محیط و عصر بیدل صحبت کرده و پایه های فلسفی او را درست تر نشان داده است.

۲- رساله ای بنام نردبان آسمان:

این رساله اگرچه تقریباً در (۷۰) صفحه ترتیب شده، اما از حیث محتوا بسیار فشرده و غنی بوده و به نظر من خیلی دلچسپ است، زیرا از نوشته های سلجوقی، فروزانفر و جلال همایی وغیره که هریك در حصهء مثنوی مطالب علمی و عمیق را ارائه کرده اند، اما چنین همه جانبه علمی و انتقادی معلوم نمیشود. فقط نقص این رساله در ترتیب عجولانه و فشردگی بیش از حد آن است. اگر ژوبل زنده میماند و آن را به مطالعات بیشتر به مثنوی بسط و توسعه میداد، یك اثر علمی و خواندنی دربارهء مثنوی بوجود می آمد که امروز بااضافات دربارهء حماسی بودن مثنوی از طرف براهنی یك دو گام به شناسایی کامل این

دریای بیکران علم و فرهنگ بشری نزدیك می شدند. ترتیب و فهرست این رساله بی اندازه قشنگ و عالی است. دریغم آمد که آنرا کاملاً از نظر خواننده نگذرانم. اینك فهرست رساله‌ء «نردبان آسمان» ژوبل را در ذیل از نظر بگذرانید:

و اما در مورد کتاب حاضر «زبان فارسی و روش تدریس نوین و مؤثر آن» بهتر است به مقدمه‌ء مؤلف که هدف و مقصد از تألیف اثر را

به وضاحت بیان داشته است و نوشتهء محترم دوکتور محمد افضل بنوال استاد پوهنتون کابل مراجعه کنیم.

یك بار دیگر مراتب سپاس و شکران خود را از بنگاه انتشارات میوند به ویژه آقای نصیر عبدالرحمن که در کار چاپ این اثر بذل مساعی فرموده اند، ابراز میکنم و درج منظومه ای از ملك الشعراء استاد عبدالحق بیتاب در مرثیهء مرحوم محمد حیدر ژوبل بهترین خاتمه می پندارم.

محمد صدیق ژوبل

ثور ۱۳۸۰هـ. ش.

در مرثیهء مرحوم محمد حیدر ژوبل و طلب مغفرت برای مسلمین که در اثر سقوط طیاره رهسپار راه فنا گردیدند

حیدر ژوبل آن خجسته سر — که دل پاك بودش اندر بر
خوش زبان و خلیق و نیکو خوی — گوش و هوشش بسوی علم و هنر
خواند از بعد لیسه پوهنځی — برد نیکو طریق علم بسر
شد مدیر مجلهء عرفان — کرد کار ستوده و درخور
خواست او را رئیس مطبوعات — داشت برحال او چو حسن نظر
شعبهء ارتباط فرهنگی — داد از بهر وی درین کشور
از برای شمول در مجلس — برج عقرب به مصر کرد سفر
در دم بازگشت در بیروت — آه طیاره را گرفت شرر
ساکنین طعمهء حریق شدند — وای از جنبش قضاء و قدر
ظرف و مظروف پاره پاره شدند — فوق گردید تخت و زیر و زبر

در هوا هم کجا ز دست اجل ... میتواند گریز نوع بشر
گوش با عاطفت کجا آرد ... تاب این قصهء اسف آور
خاصه خانواده و فامیل ... که شده خشك خون شان به جگر
اینچنین حال را نبیند کس ... گر مسلمان است یا کافر
چون بیاید بلا بسر ز قضا ... خود بگو جان من کجاست مفر
آنچه حق خواسته دگر نشود ... پیش تقدیر سعی هاست هدر
هرکجا خاك آدمی باشد ... نتواند از آن مقام گذر
ژبل گردیده ناگهان ژوبل ... ای بسا وقت نام کرده اثر
بخشد آن مؤمنان خدای کریم ... که بگیرند در بهشت مقر
زندگان را خدای صبر دهد ... که ز نوحه کنند صرف نظر
این ضیاع بزرگ و درد انگیز ... کی فراموش ما شود دیگر
سنه بوده هزار و سه صد و هشت ... بعد هفتاد کاین بلا زد سر

سخت لبریز رقتم بیتاب
دلم از شیشه است نازکتر

تقریظ

کتاب «زبان فارسی و روش تدریس نوین و موثر آن» عنوان اثریست که توسط خامهٔ زیبا و توانای شادروان محمد حیدر ژوبل این شخصیت برازندهٔ ادبی و فرهنگی کشور به زیور نگارش آراسته شده است.

شادروان محمد حیدر ژوبل استاد گرانمایه در فصل خزان سال ۱۳۴۸ شمسی در یک سانحهٔ سقوط هواپیما در آسمان کشور لبنان جان به جان آفرین سپرد و چهره در نقاب خاک کشید و به خواب ابدی فرو رفت (روانش شاد باد).

اما ثمرهٔ تلاشها و مساعی خستگی ناپذیر او در عرصه های ادبی و فرهنگی در دل زمانه ها باقی ماند و با بجاگذاری ده ها اثر و مقالا مقاله و رساله و بخصوص تاریخ ادبیاتش میتوان به شخصیت او آگاهی کامل یافت. درمیان اینهمه آثار و رسایل یکی هم همین کتاب موجود (روش تدریس نوین) اوست که شامل ده فصل به شمول مندرجات، پیشگفتار و مقدمه میباشد.

محتوای کتاب با بینش دقیق علمی عیار گردیده که در آن فصل بندیها دقیق، جمله ها در کمال پختگی و استحکام به ملاحظه میرسد.

درین فصل بندبها، صحبت با محصلان، هدفهای افاده، کتبی، درستی و صحت افاده، نگارش انشایی، سبك نگارش، ترکیب لغات، نامه نویسی، ادبیات و مهارتهای بخصوص توجه را به خود معطوف میدارد.

اینجانب ضمن بررسی و مطالعه، این کتاب دریافتم که حقا شادروان محمد حیدر ژوبل در کتاب خود تصویر مشخص از روش تدریس نوین کشیده و به ویژه که بااحساس نیازمندیهای مردم جامعه، ما این تصویر را چنان استادانه و ماهرانه کار فرموده اند که گویا کمتر نظیر آنرا میتوان در عرصه های تعلیمی و تحصیلی سراغ کرد.

مؤلف ارجمند کتاب که خود از نویسندگان عالیقدر ساحه، ادبیات و فرهنگ کشور بودند، با توانایی نیروی فهم و قلم توانسته اند در زمینه، تهیه، این کتاب سهم شایسته، فرهنگی و وجایب ملی خود را ایفا نمایند. این کتاب از نظر پژوهش و نگارش به سطح خیلی عالی کار شده و چاپ آن جداً سفارش میشود تا باشد که به دسترس استفاده، محصلان مدارس و فرهنگیان کشور قرار گیرد؛ زیرا این شیوه برای تقویت صحت تکلم و تلفظ، املاء و انشاء برای شاگردان مدارس و هم به حیث متن درسی که حاوی رشته های تدریس لسان در سالهای آخر مدارس است و نیز منحیث مآخذ جهت تکرار مطالب گذشته، شاگردان و رهنمای طلبه های صنوف پایانتر که مطالب را رساتر و گویاتر ادراك بکنند و بدان وسیله مواد و مطالب داشته، خود را تنظیم نمایند، شایستگی خاص خود را دارد.

در خاتمه با عرض ارادت و اخلاص به استاد مرحوم ژوبل، به

برادر محمد صدیق ژوبل خلف الصدق ایشان که سالیان دراز در جمع آوری آثار استاد مرحومی باهمت بلند و سعه صدر مساعی خاص و دلسوزانه بکار برده و آنها را به زیور چاپ آراسته ساخته است، شادباش و مبارکباد میگویم.

و من الله التوفیق

دکتور محمد افضل بنووال

استاد پوهنتون کابل

۱٤ صفرالمظفر ۱٤۲۲

مقدمه

کتابیکه در دست است به منظوری تهیه و تألیف شده که به وسیلهء فراهم آوری یك نوع اطلاعات معین و دارای وحدت در مطالبیکه در صنوف اخیر لیسه ها باید تدریس گردد، تجربه های درسی متعلمین را غنی کند. چه تدریس زبان طوریکه شاگرد به رموز لسان کتبی و شفاهی به تمام واقف گردد و بتواند آنرا در تکلم، املاء و انشاء وغیره به کار ببرد، از مدتیست در مدارس ما دچار وقفه و رکود گشته، که نتیجهء آن آشکار است. این اثر چنان ترتیب و تألیف شده که بتواند از عهدهء این منظور براید و برای تقویت صحت تکلم و تلفظ، املاء و انشاء شاگردان در لیسه ها نافع و مفید گردد. البته این نخستین قدمی است که صدها گونه جزئیات و معلومات متفرق در رشتهء لسان، افاده و ادبیات به یك مجموعه گرد آمده تنظیم و تصنیف شده است تا محصل را در اخذ و فرا گرفتن مشخصات این تفصیل و ارتباط آن با مفاهیم نسبتاً مهم و اساسی قادر سازد. البته به منظور وصول به این هدف مؤلف سعی ورزیده موضوعات را به ساده ترین نهج و عبارت تحت بحث و مطالعه قرار دهد و مواد را به دسته های مختلف و متعددیکه باید در ضمن سالهای اخیر لیسه به تفاریق آموخته شود، تقسیم کرده است.

قسمت های عمده و فرعی کتاب طوری ترتیب شده که بتواند به

آسانی مورد استعمال قرار بگیرد. این اثر ممکنست به حیث متن درسی، که حاوی رشته های تدریس لسان در سالهای اخیر لیسه است. همچنین به حیث مأخذ جهت تکرار مطالب گذشته در صنوف بکلوریا و به حیث راهنمای شاگردان صنوف پایانتر که مطالب عالیتر را ادراك کنند و معلومات خود را به اساس آن تنظیم بدارند، همچنین به حیث راهنمای معلم، بکار برده شود.

مطالب در بسیار موارد با امثله تأیید شده، اما این شیوه بنابر ضیق وقت در سراسر کتاب به کار نرفته. باوجود آن همینقدر مثالها نیز تا حدی برای توضیح مطالب و فهم محصل کفایت خواهد کرد که در صورت لزوم معلم امثلهء بیشتری ذکر خواهد نمود.

البته آنچه را مؤلف لازم می بیند از همه بیشتر تذکر بدهد، منابع است. فصلهای این اثر به استثنای فصل نهم، خاصتاً در اصول و مبادی علمی و تربیتی لسان بر کتاب (Concise Survy of High School English) تألیف موریس وایت (Morris White) معلم زبان انگلیسی لیسهء ابراهام لنکن، بروکلین شهر نیویارك چاپ (۱۹۵۱) کمپنی اکسفورد استوار است که در روش (متود)، ترتیب و اصول (پرنسیپ) مدار کار نگارنده قرار گرفته، لازم میداند برای تذکر حق مؤلف مذکور، از وی تشکر کرد. همچنین در غالب قسمتها آنچه به قواعد زبان عربی و دری مربوط است باید از افاضتهای استاد معظم مولینا عبدالحق (رئیس فاکولتهء شرعیات) و راهنمایی های محترم حمیدالله عنایت سراج (رئیس دارالتألیف) ممنون بود.

البته در تکامل و انکشاف اثر کتابهای متعددی مورد استفاده قرار گرفته که ذکر همه به طول خواهد انجامید و ازان کتبیکه پیوسته و به

راتب استفاده شده، ذیلاً نام گرفته میشود:

۱- شرح مولینا جامی: در نحو.
۲- النحوالواضح: چاپ مصر (در موضوع قواعد عربی).
۳- المنجد: چاپ مصر (خاصتاً باب کتابت همزه و تنوین).
٤- غیـاث اللغـات: چاپ گـلاب سنگهـ لاهور ۱۳۲۵ هجـری (مخصوصاً در معنی و تلفظ کلمات).
٥- صرف و نحو فارسی: تألیف قاری عبدالله ملك الشعراء (چاپ کابل).
٦- دستور زبان قیتهی: (در بخش دستور زبان و پساوندها).
۷- تاریخ بیهقی: محمد بن حسین بیهقی (تألیف ٤٥١).
۸- کلیله و دمنه: ابوالمعانی نصرالله (تألیف ٥۳۸).
۹- گلستان سعدی: (تألیف ٦٥٦).
۱۰- قاموس چشم دل و دست: مرحوم پاینده محمد زهیر، چاپ مجله، عرفان، در ریشه و ترکیب.
۱۱- اساسات نقد و قضاوت ادبی جدید: چاپ نیویورك (در مورد تعریف ادبیات).
۱۲- لغت خیام: ترقی، چاپ ۱۳۳۰ (در معانی کلمات).
۱۳- سبکشناسی: بهار، چاپ ۱۳۲۱-۱۳۲٦ (در مختصات سبکهای نثر و پیشاوند افعال).
۱٤- تاریخ ادبیات افغانستان: تألیف ژوبل، (انواع نثر از نظر محتویات و سبکهای نظم).

کابل ۱/۱۲/۱۳۲٦م

ح. ژ

فصل اول
صحبت با محصلان

اول: سود تحصیل زبان

پس از مضمون تربیت بدنی زبان از مهمترین مضامین مدارس است و تحصیل زبان فارسی به صورت علمی به محصلان در هر رشته ایکه باشند، یك نکتهء اساسی به شمار می آید. ادامهء تحصیل در دارالفنون نیز لیاقت در زبان فارسی را ایجاب میکند. مهارت در زبان فارسی به یك پیمانهء وسیع موجب موفقیتهای مزید اشخاص در زندگانی روزمره و حیطهء مشغولیت آنان میگردد و یك بخش مهم زندگانی روزمره میباشد. تحصیل زبان فارسی به صورت علمی، بکار بردن و استعمال زبان بدون اغلاط در تلفظ، املاء و انشاء در کامیابی اشخاص مخصوصاً برای معلمان در رشته های تدریس شان مؤثر بوده افراد را برای آینده موفق بار می آورد.

محصلان صنوف عالی و متعلمان مدارس غالباً ازینکه «زبان مادری تحصیلی بکار ندارد، آنرا که یاد داریم، چرا درس فارسی را بخوانیم، در آیندهء ما چه تأثیر دارد؟» سخن میرانند. اینها پرسشهای مهمی اند و تا شخصی اهمیت یك مضمون و رابطهء آنرا با زندگانی خویش احساس نکند، کمتر به آن میپردازد. اگر شخص متوجه به آن شود که تحصیل

زبان (فارسی) از چه راههایی ممد میشود با نظری مهم و عمیق بدان مینگرد، زحمت در آنرا برخود هموار میدارد و در نتیجه منافع بیشتری به دست می آرد.

زندگی از یکتعداد ارتباطهای مختلف تشکیل شده که شخص با خانواده، دوستان و سایر اعضای جامعه، دولت و ملل دیگر در تماس است. گذشته و حوادث آن بر زندگانی ما و شما مؤثر است و آنچه اکنون درخانه، مدرسه، شهر و جهان صورت میگیرد، زندگانی ما و شما را درحال و آینده تا گاهیکه حیات داریم، تحت تأثیر می آورد که زندگانی مجموعهء یك سلسله از چنین ارتباطها است. اکنون ببینیم زبان، مثلاً فارسی، در چنین ارتباطها چه سهمی دارد و در اینکه زندگانی بهتر، مرفه تر و شریفتری داشته باشید، به شما چه کمك میکند.

نخست: به حیث یك موجود اجتماعی آرزو دارید با سایر مردم مؤفقانه بسر برید، زبان سلیس فارسی شایسته مهارتی به شما داده به وسیلهء افادهء درست مؤثر و عالی در بدست آمدن این هدف به شما ممد میشود؛ به شما کمك میکند تا از نیروی زبان در انتقال فکر، عواطف و مقاصد آگاهی یابید. به شما میداناند که زبان عنصر عمدهء ارتباط های اجتماعیست.

دگر: به حیث یك موجود اقتصادی آرزو دارید وظیفهء خویش را به بهترین صورتی انجام دهید. تحصیل زبان فارسی در بلند بردن قدرت شما، در افادهء فکر تا جاییکه وظیفه ایجاب میکند ممد واقع میشود. به حیث مامور، تجارت پیشه و اهل مسلك مجبورید به سؤال و پاسخ و توضیح بپردازید، به تیلفون سخن بزنید، گزارشهای

تلگرافي و نامه ها بنويسد و يا تنها صحبتهاي مهذبانه بنمايید احاطه به زبان در هرکدام ازين فعاليتها بر مهارت و کامیابی شما می افزاید.

سه دگر: چون یك موجود فرهنگی، وارثان سنن ادبیات عالی قرون متمادی شاهنامه نگاران، قصیده سرایان، غزلسرایان، تاریخنگاران، کتابنویسان، فیلسوفان، عالمان، داستانسرایان هستید که این افتخارات ملی ما در سینهء زبان و ادبیات دری محفوظ است. البته از افتخارات و وظیفه های شماست که این سنن را ادراك و تقدیر و تمجید کنید و به این وسیله آنرا حفاظت کرده به آیندگان انتقال بدهید. زیرا فرهنگ مردم همواره در معرض تحول، تغییر و تکامل است که هر نسل نو باید به سهم خود در شادابی آن بکوشد. اگر شما در تمجید و ادراك فرهنگ مملکت باستانی ما که به شما رسیده علاقه و توجهی نشان میدهید، البته یك فرصت عالی را از دست نداده در وظیفهء خود توفیق حاصل داشته اید.

چهارم: به حیث یك فرد مملکت که در قرن بیستم زندگانی میکنید و عضو جامعهء بزرگ جهان بشریت، باید سعی کرد تا نظر روشن جهان را در مورد خود همچنین مسایل اجتماعی، اقتصادي و سیاسی آنرا با تکامل علوم، فلسفه، ادیان و هنرها یکجا به دست آورد.

اما تمام این منظورها به وسیلهء زبان فارسی تأمین نمیشود، طوریکه شخص با مشاهدهء یك موزیم هنری هنرمند بزرگ نمیشود. مگر روحیهء تشبث شما را بکار انداخته ذوق تانرا تحریك میکند و آرزوی توسعهء دانش تانرا برمی انگیزد و شاید راههاییرا به شما بیاموزد که پس از تحصیل در اثنای مطالعه آزاد، تحصیل و تفکر شما به درد بخورد.

پنجم: بالاخره این مهمست که شما یك فرد استید و آرزوها، امیدها

و خیالهای تان در بسیار موارد با سایر افراد مانند است و از برخی جهات شخصیت شما یکتاست چه دو شخص از همهء جهات ممکن نیست یکی باشند. به حیث یك فرد انسانی باید کوشید تا خود را شناخت و راههایی را دریافت که شما با سایرین شباهت دارید و مهمتر از همه نکاتی را تشخیص داد که با دیگران مانند نیستید. این آزمایش و تقدیر خود تان به حیث یك فرد یکی از منظورهای اساسی تحصیل زبانست.

دوم: موضوع درس مضمون زبان فارسی

در تحصیل زبان سه فعالیت عمده جا دارد:

۱- تمرین در افادهء درست:

این بخش حاوی دستور زبان، اصول تنقیط، املاء، اصطلاحات، استعمالات درست، تلفظ درست وغیره است.

۲- تمرین در افادهء مؤثر (چه در گفتار چه در نگارش):

به علاوه توجه در درستی و صحت کلام باید کوشید تا افکار را با عبارات مؤثر، به طرف انتقال داد و این منظور را ممکنست به وسیلهء تنوع در لغات، تحصیل فن نگارش و سخنگویی، انکشاف استعداد و روش تفکر منطقی و بالاخره به وسیلهء تمرین و مشق تصور و تخیل، احساس تشبث به دست آورد.

۳- تمرین در مطالعه:

حظ بردن از ادبیات بهترین سرور انسانی است که مطالعات شما در مضمون زبان فارسی به وسیلهء معرفی کتابهای بزرگی که جزء میراث عقلانی بشریت گشته است و به ذریعهء انکشاف و تنمیت ذوق در انتخاب مواد مطالعه برای اوقات فراغت درین قسمت به شما مد میگردد.

سوم: روحیهء معلم زبان

درینجا اجمالاً نگاه معلم زبان (فارسی) را می بینیم. معلومات دربارهء نگاه معلم در برابر صنف ممکنست بر توافق شما در یك سنجش مهم مدرسه بیفزاید.

۱- معلم زبان می اندیشد که جماعت یا صنف مانند یك قشون درحال پیشرفت است که هر روز در برابر هدف مشترك قدمی فراتر گذاشته شده، توقف درین پیشرفت بزرگترین ناراحتی را در معلم ایجاد میکند. اگر قرار است که شاگردی باید کارخانگی یا انشاء خود را بخواند، و وی یا کارخانه را نیاورده، یا کتابچهء خود را به خانه فراموش کرده، یا بی اعتناست، نخستین عکس العمل معلم در برابر صنف صورت میگیرد نه در برابر محصل. درینصورت عیب شاگرد را عیب کلاس پنداشته در هرچه میخواهد بگوید، صنف را مخاطب میپندارد. برعکس اگر شاگردی مرتب است، سامان و کارخانهء خود را هر روز حاضر میکند و سوالات را فوراً جواب میدهد، معلم شخص وی را به نظر تقدیر مینگرد و میداند که این نوع تعاون برای تکمیل پروگرام به صنف کمك زیاد میکند.

۲- مضمون زبان فارسی یك فعالیت شنیدن نبوده به علاوه فعالیت گفتار و نوشتن را ایجاب میکند. از نظر معلم موفقیت ساعت زبان به وسیلهء مقدار منفعت شاگردان در استفاده از فرصت افادهء افکار شان پیمایش میشود. همچنین معلم روبهمرفته به دو مشکل برمیخورد: یکی شاگرد محجوب و شرمنده یا بی اعتناییکه هیچ سخن نمیگوید و اظهار نظر نمیکند. دگر شاگرد

دارای اعتماد به نفس قوی و خود نگریکه پیوسته سخن میزند و به دیگران فرصت نمیدهد چیزی بگویند. شاگرد نخستین، نیازمند به تجربت تفکر آزاد است تا آواز خویش را یکبار در تبادل افکار بشنود، آنگاه تشویق میشود. دومی باادراك قانون بلوغ و رشد فکری احتیاج دارد. این هردو طبقه شاگردان ساعت مضمون زبان را خسته کن میسازند. غالب معلمان ما درس زبان را منحصر به فعالیت شنیدن کرده از آوانیکه داخل صنف میشوند تا گاهیکه بیرون میشوند، پیوسته سخن میزنند و صنف را به یك صحنهٔ سخنوری تبدیل میکنند که نباید چنین کرد.

۳- معلم زبان خوش میشود اگر شاگرد دنیای خارج را به صنف حاضر کند، البته مطلوب ما این نیست که سامان بازی، نان، کبوتر، تق تقی را به صنف بیاورد، بلکه یك شاگرد فهمیده یك موضوع ادبی را که در یك مجله یا روزنامه خوانده و به یکی از فعالیتهای درسی مربوط است، مورد بحث قرار داده، لغات و کلمات آنرا مطالعه میکند. یا رادیو، سینما و سایر فعالیت ها را با موضوع درس زبان مربوط میسازد و اینها را از صنف دور نگه نمیدارد. ارقام و احصائیه ها در مضمون زبان به کار میبرد.

خلاصه: شاگردی که میخواهد از مضمون زبان استفادهٔ بیشتر به عمل آرد، خویشتن را جزء دسته ایکه صنف نام دارد، میشمارد، به مذاکره های صنفی اشتراك میکند، بدون اینکه همه وقت خود را به خود منحصر سازد و آن مقدار کاری را به عمل می آورد تا موجب غنای مواد درسی صنف را فراهم کند.

چهارم: چگونه باید درس خواند؟

امتحان از ناحیتی خشن ترین مشغله، ایام تحصیل شاگردان است که ایشان می اندیشند شاید از عهده، حفظ همه، مواد درس که باید یاد کنند بر نیایند. بناً در نتیجه، تشویش جذبات و ناراحتی کمتر از چیزی که شاید یاد میکنند. گرچه حافظه در آموزش سهم بارزی دارد، اما به هیچ وجه جانشین فراگرفتن و ادراک نمیگردد. زیرا بدون حافظه آموزش صورت نمی پیوندد، اما باید گفت که عمل آموزش تنها با حافظه نیز انجام نمی یابد. یاد گرفتن عبارت از آن نیست که مطالب و حقایق را یکی روی دیگر در فکر انباشت. آموزش واقعی صورت قالبهای دانش و علم را به خود میگیرد که در حالت نمو و نماست. نکته، مهم آن نیست که باید بیشتر یاد گرفت، بلکه آنچه را محصل می آموزد با آنچه قبلاً آموخته، مربوط بسازد و ارتباط دهد. شخصیکه مطالب و حقایق زیادی را فرا گرفته اهمیت و تمیز آنرا نداند، از نظر تعلیم و تربیت ارزش ندارد. وی هزاران مطلب را میداند، اما از ارتباط باهمی آنها قطعاً آگاه نیست. کسی را میتوان گفت خوب فرا گرفته و آموخته که هر مطلب جدیدی را که می آموزد به یك قالب پرمعنی و مرتب بسازد و معلومات تازه تر خطوط قالب را روشنتر کرده جزئیات دانش قبلی را واضحتر نماید. او میداند که هنر آموزش عبارت از حفظ کردن نبوده بلکه ادراك روابط است. معلومات نو نه تنها جذب شود، بلکه اطلاعات تازه معرف یا علاوگی معلومات قبلی باشد.

توصیه های ذیل شاید در عملیه، آموزش که ما آنرا تحصیل میگوییم، به درد شما بخورد:

۱- پیوسته یادداشت بگیرید: این یادداشتها را برفور همینکه به نظر تان آمد بنویسید. چون به صنف داخل میشوید کتاب یادداشت خود را باز کنید و در موقع ضرورت یادداشتهای خود را دران ثبت نمایید.

۲- وقتاً فوقتاً یادداشتهای خود را بخوانید و رابطه بین یادداشتهای تازه و معلومات قبلی خود را دریافت کنید.

۳- همیشه راجع به مطالب مشکل بپرسید، سوالها و پاسخهای آنرا یادداشت کنید.

٤- مفردات پروگرام خود را از نظر بگذرانید و یك نسخهء آنرا به دست آرید. مفردات مضمون یك تصور کلی مضمون و سمت حرکت صنف را به شما ارائه میکند.

۵- یك تقسیم اوقات روزانه درست کنید و آنرا مرتباً تعقیب کنید.

٦- هنگامیکه به درس خواندن میپردازید، تمام کتابهای ضروری مانند کتاب متن، کتاب لغت، کتاب یادداشت و مراجع را جمع کرده به دسترس خود بگذارید.

۷- هرگاه خواسته باشید با رفیقان توأم به درس بپردازید، با دوستیکه همان درس را میخواند یکجا کار کنید با یك روحیهء صمیمیت و مسابقه کار کرده تبادل افکار نمایید.

۸- در هنگام مطالعه یك پارچه کاغذ با خود بگیرید. اگر فکری یا سوالی بخاطر شما رسید، مطالعهء خود را متوقف نسازید که آنرا بنویسید، زیرا این وضع مطالعهء شما را اخلال میکند. فقط شمارهء صفحه و یا دو سه کلمهء آغاز آن جایی را که فکر ظاهر شده یادداشت کنید، پس از ختم مطالعه دوباره به همان صفحه

عودت کنید و فکر و تبصره ای را که بخاطر شما رسیده، مفصل بنویسید.

۹- البته هرشخص در برابر همان یك موضوع خواندنی عکس العمل مشابه ندارد.، ممکن کتابی که به یکی دق آور است، دیگری را شاد بسازد. درینمورد نظر شخصی و بی ریای تان بیشتر پرارزش است تا به یك ادعای ظاهری که می اندیشید درست خواهد بود یا مردم همینطور میگویند.

۱۰- تا جاییکه میسر باشد بکوشید در یك کتابخانه درس بخوانید. زیرا آنجا موادی به دسترس می باشد که محصل برای کار مزید و عالی بدان احتیاج دارد.

فصل دوم
فارسی شفاهی

اول: فارسی شفاهی سر صنف

فعالیتهای شفاهی:

کار صنف در فارسی شفاهی تمرین در فعالیت های ذیل را حاویست:

۱- اصلاح غلط های فاحش در تلفظ، آهنگ و لهجه.

۲- ترتیب مذاکره و بحث.

۳- قرائت جهر.

٤- مناظره و مباحثه.

٥- تمثیل ادبیات.

٦- ترتیب جلسه ها و مباحثات رسمی به اساس قواعد شورایی.

۷- تهیهء بیانیه ها برای فرصتهای خاص مانند ایام رخصتی.

۸- با ادب و هوش، گوش فرا دادن.

۹- گزارش شفاهی کتابها، سینما، نمایشها و برنامه های رادیو.

۱۰- ترتیب ملاقات.

۱۱- خواندن دسته جمعی.

۱۲- از حفظ خواندن، جواب پرسشها، محفوظات وغیره.

منافع:

کار شفاهی فارسی در صنف باید از جهات ذیل به شاگرد معاونت کند:

١- به محصل اعتماد به نفس بدهد و عقدهء حقارت را از وی یك طرف کند.

٢- ارتباط خانه و خانوادگی محصل را انکشاف دهد، زیرا صحبت خوشایند و روشن در تماس با اشخاص خیلی مؤثر است.

٣- محصل باید بدینوسیله فرا بگیرد که چگونه با مردم در تماس آید، قطع نظر ازینکه چگونه و به چه ترتیب و به کدام زبان سخن میزنند. محصل را بدون تعصب بار بیاورد ولو که باافکارطرف مقابل به کلی مخالف هم باشد.

٤- محصل را آماده کند که چگونه از وقت بیکار خود استفاده کنا و چسان از سینما، صحنه، رادیو، سخنرانی، مباحثه، مناقشه و مجالس حظ ببرد و بهره گیرد.

٥- شما را در زندگانی آمادهء ملاقات موفقانه و رضایت بخش با آمران و کارفرمایان بکند، تمرین استعمال افادتهای شفاهی را به شما عرضه کند تا به مردم تاثیر نیکی بگذارید.

٦- در تکامل سجیهء تان به وسیلهء تدریس اینکه در گفتار، مستقیم و صمیمی باشید، ممد گردد.

٧- به وسیلهء نشان دادن ارتباط فکر و بیان آن، به رسیدن یك قضاوت درست بر راهنمایان سیاسی شما را کمك میکند. هدف زبان انتقال فکر و پرده به یکسو زدن از روی فکر است. کار درس فارسی شفاهی در صنف باید به محصل نیرو بدهد تا ببیند

چسان گاهی این هدف از آن نقطه دور میشود که زبان وسیلهء سوء تفاهم شنونده میگردد.

۸- در تفکر واضح و در ترتیب مؤثر افکار شما ممد شود.

اشتباهات عمومی:

غالب اشتباهات عمومی که هر محصل جهد کند در گفتار از آن جلوگیری بعمل آرد اینهاست:

۱- گفتار بسیار آهسته که تشخیص نمیشود.

۲- بسیار زود سخن گفتن.

۳- برخی صامتها را از بین بردن.

٤- حذف کردن صوتها.

۵- اصوات را به جاهای غیر لازم عوض کردن.

چگونه ممکنست فارسی شفاهی را انتقاد کرد؟

همینکه شاگرد بیانیه یا گفتاری را در صنف ایراد میکند، برای ارزیابی یا تقویم آن معلم به پرسشهای زیر جواب دهد. همچنین اگر یك خطابه یا سخنرانی در صنف از طرف محصلان نیز مورد بحث قرار میگیرد، به منظور انتقاد و راهنمایی میتوان ازین سوال ها استفاده کرد:

اول: محتویات گفتار

الف: آیا انتخاب موضوع خوب بود؟

ب: آیا گفتار، آمادگی دقیق سخنران را نشان میدهد؟

ج: آیا سخنران شواهدی عرضه کرده که معلومات صوتی وی را درین مضمون ارائه کند؟

د: آیا مواد را خوب ترتیب داده؟

۱- موضوع بحث واضح و روشن بود ؟
۲- آیا مقدمهء آن متناسب متن بود ؟
۳- حقایق و نظریاتی را که در پرورش به کار برده، قوی و نیرومند ترتیب شده بود ؟
٤- نتیجه درست و برابر بود ؟
هـ: سخنرانی بطور کلی ارزشی داشت؟
دوم: ارائه
الف: حرکت، جنبش و ژست بدنی خطیب متعادل بود ؟
ب: ارتباطش با شنوندگان رضائیت بخش بود ؟
۱- وضعش مستقیم، صمیمی، خطابتی و معتمد بود ؟
۲- به شنوندگان خود جالب نظر بود ؟
ج: آهنگ و صوتش دلچسپ بود ؟
۱- آوازش خوشایند بود ؟
۲- دارای آهنگ بود ؟
۳- نرم بود ؟
د: آیا ارائه اش نیرومند و پرقدرت بود ؟
۱- آهنگش نکات قابل تأکید را حاوی بود ؟
۲- بسیار زود یا بسیار آهسته سخن میگفت؟
هـ: بکار بردن استعمالات در فارسی اش درست و متناسب بود ؟
۱- اشتباهات دستور زبان وجود داشت، یا بسیار عامیانه سخن میگفت؟
۲- ساحت لغت کوچك نبود ؟
و: تلفظ، لهجه و آهنگ درست بود ؟

دوم: صحت تلفظ:

۱- کلماتیکه در عدم صحت تلفظ معانی دیگری را میگیرند:

اَثَر (به فتح اول و دوم): نشانه	اِثْر (به کسر اول و سکون دوم): عقب
اخِر (به کسر دوم): پسین	اخَر (به فتح دوم): دیگر
جُستن (به ضم اول): پالیدن	جَستن (به فتح اول): خیز زدن
رُستن (به ضم اول): برامدن	رَستن (به فتح اول): رهایی یافتن
گُزیدن (به ضم اول): انتخاب کردن	گَزیدن (به فتح اول): نیش زدن
چِرا (به کسر اول): برای چه	چَرا (به فتح اول): چراگاه حیوانات یا چرش
سِراج (به کسر اول): روشنی	سَراج (به فتح اول): زین دوز
عَشا (به فتح اول): طعام شب	عِشا (به کسر اول): گاه خفتن
عَیار (به فتح اول): باهوش	عِیار (به کسر اول): مقایسه کردن، چیزی برای سره کردن
غِذا (به کسر اول) نان دادن	غَذا (به فتح اول): طعام
غَیبت (به فتح اول): عدم حضور	غِیبت (به کسر اول): پس سر گویی
مُساوی (به ضم اول): برابر	مَساوی (به فتح اول): بدی
مُساوات (به ضم اول): برابریها	مَساوات (به فتح اول): بدیها
مُجاز (به ضم اول): اجازه داده	مَجاز (به فتح اول): غیر حقیقی
مُوجب (به ضم اول): سبب	مَوجب (به فتح اول): معاش
مُقام (به ضم اول): جای اقامت	مَقام ((به فتح اول): موضع، منزلت
بَکر (به فتح اول): نام	بِکر (به کسر اول): تازه
هَدِیّه (به فتح اول، کسر دوم و تشدید سوم): تحفه	هَدْیه (به فتح اول و سکون دوم): گوسفند یا شتر قربانی که در مکه شود

عَلَوی (به فتح اول و دوم): ال علی	عُلوی (به ضم اول): منسوب به بالا
أخبار (به فتح اول): خبرها	اِخبار (به کسر اول) خبر دادن
أشکال (به فتح اول): شکلها	اِشکال (به کسر اول): مشکلات
فُرْس (به ضم اول و سکون دوم): جمع فارس	فَرَس (به فتح اول و دوم): اسپ
سَتر (به فتح اول): پوشش	سِتر (به کسر اول): روپوش
خَیاط (به فتح اول): دوزنده	خِیاط (به کسر اول): سوزن
جَهود (به فتح اول) کوشش کننده	جُهود (به ضم اول): یهودی
خَیام (به فتح اول): خیمه دوز	خِیام (به کسر اول): خیمه ها
ضَعف، ضُعف (به فتح اول و ضم اول): ناتوائی	ضِعف (به کسر اول): دوچند
أخطار (به فتح اول) خطرها	اِخطار (به کسر اول): نشان دادن خطر
سَمْت (به فتح اول و سکون دوم): طرف	سِمَت (به کسر اول و فتح دوم): حیثیت
جَناح (به فتح اول): بال	جُناح (به ضم دوم): گناه
شَمال (به فتح اول): باد	شِمال (به کسر اول): چپ
مَحال (به فتح اول): ناممکن	مُحال (به ضم اول): جمع محلها
أنعام (به فتح اول): حیوانات، جمع ناعمه	اِنعام (به کسر اول): بخشش
بایَست (به فتح دوم): باید استمراری	بایِست (به کسر دوم): امر از ایستادن
عِقار (به کسر اول): مال و ملک	عُقار (به ضم اول): شراب
مشترِک (به کسر چهارم): اشتراک کننده	مشترَک (به فتح چهارم): مختلط
مصوِر (به کسر سوم): نقاش	مصوَر (به فتح سوم): تصویر دار

۲- کلماتیکه درست تلفظ نمیشوند، باید درست تلفظ کرد:

مَنفِعت (به فتح اول و کسر سوم) در برابر مضرت، مَجلّه (به فتح م او تشدید ل)، شَباب (به فتح اول)، متداوِل (به کسر واو)، چَنار (به فتح اول)، هَژبر (به فتح اول)، نَقص (به فتح اول در برابر نفع)، مُفاد (به ضم اول)، خَبط (به فتح اول)، چِرا؟ (به کسر اول به فتح را هم درست دانند)، چُنان (به ضم اول چون + ان)، پاسُخ (به ضم س)، پَدر (به فتح اول)، پُر (به ضم اول)، تُرش (به ضم را)، گِیسو (به کسر اول)، نَجات (به فتح اول)، صَنعت (به فتح اول)، صُنع (به ضم اول)، مَحبت (به فتح اول)، عَجز (به فتح اول)، کِذب (به کسر اول در برابر صدق)، شغَب (به فتح غ)، ارجْمند (به سکون ج)، نُصرت (به ضم اول)، رَغبت (به فتح اول)، جَناب (به فتح اول)، چَشم (به فتح اول)، دَست (به فتح اول)، فرمانبُردار (به ضم با)، وُجود (به ضم اول)، امِید (به کسر دوم)، خرشِید (به کسر سوم)، جاوِید (به کسر سوم)، خیّام (به تشدید دوم)، هَمان (به فتح اول زیرا هم + ان است)، عَقَب (به فتحین)، عِیال (به کسر اول)، دَرخشان (به فتح اول)،شَنیدن (به فتح اول)، فَضول (به فتح اول)، تَهَوُّر (به فتح اول و تشدید دوم و ضم سوم)، حِجله (به کسر اول)، حُقه (به ضم اول)، مُکافات (به ضم اول)، مُضارع (به ضم اول)، کافِر (به کسر سوم)، شِگَرفْ (به کسر اول و فتح دوم و سکون آخر)، سُوال (به ضم اول)، مستحِق (به کسر حا)، مُغان (به ضم اول)، هُمایون (به ضم اول)، مُقارن (به ضم اول)، مُقابل (به ضم اول)، مَحل (به فتح اول)، مُخالف (به ضم اول)، مُشارٌ الیه و مُضافٌ الیه (میم مضموم را و فا با تنوین تلفظ شود)، حَجم (به فتح اول)، فُلان (به ضم اول)، حَسَب (به فتح اول و دوم)، مُحکم (به ضم اول)، مُعطَل (به ضم اول و فتح سوم).

۳- کلماتیکه تلفظشان بدینگونه برای ما مرجح است:

آتِش (به کسر دوم)، زُبان (به ضم اول)، پِرِیشان (به کسر اول و دوم)، مُشك (به ضم اول)، چِرا (به کسر اول)، چُنان و چُنین (به ضم اول)، هَمان (به فتح اول)، رُوشن (به ضم اول).

فصل سوم
هدفهای افادهء کتبی

چه ضرورت است بر خود زحمت هموار کرد و نیروی نگارش خود را انکشاف بخشید؟ حد اقل سه دلیل زیرین ممکنست به حال هر محصل تطبیق گردد و شاید دلایل دیگری نیز وجود داشته باشد که درینجا تذکر نرفته است.

۱- مواردی پیش می آید که به صفت یك محصل یا معلم یا به حیث یك شخص باید نگارش نامه های اجتماعی و تجارتی نوشت.

۲- اگر به کلوپی وابسته استید، ممکنست به حیث منشی گزارش جلسه ها را ثبت کنید و یا مراسلات به عمل آرید.

در عضویت یك هیأت یا کمیته شاید در یك مطلب خاص گزارشی ترتیب دهید.

۳- در درس زبان فارسی از شما انتظار برده میشود به علاوه گزارشهای خاصی دربارهء کتابها، نمایشنامه ها، برنامه های رادیو و سینما در موضوعات مختلف انشاهایی بنگارید.

٤- مضمون فارسی یگانه درس مدرسه نیست که نگارش را ضلا

میزند، مضامین دیگر از قبیل تاریخ، علوم اجتماعی و طبیعی نیز لیاقت شما را در نگارش روشن و مؤثر ایجاب میکند.

٥- به حیث فارغ التحصیل ممکنست درخواستی برای شمول در دارالفنون نگاشت که این موقع یك ندای مسابقهء واقعی نگارش است.

٦- شخصیکه در صدد دریافت وظیفه یا کاری است میخواهد نامه ای یا درخواستی برای شمول کار بنگارد، این خود مهمترین فرصت نگارش میباشد.

٧- به حیث یك فردیکه آرزو دارد دربارهء زندگانی یا گوشه ای از آن چیزی بنگارد، شاید مقاله ای، شعری، داستانی، نمایشنامه ای یا ناولی خواهید نوشت.

نگارش اساساً به کار بردن کلمات است به جای شخصیت جسمانی، چه در هنگام سخن گفتن ممکنست تبسمی در لبان نقش بندد، شاید عواطف و احساس را به وسیلهء چشمان یا حرکتهای بدنی اظهار کرد، یا افکار و احساسات را با تغییر آهنگ و آواز میشود افاده کرد، مگر در اثنای نگارش معاونت جسمانی چنانیکه از آن ذکر رفت، به کمك نمی آید. آنچه میتوان کرد که به شخص مقابل مؤثر واقع گردد، استعمال کلمات است و بس.

مخابره به وسیلهء به کار بردن کلمات بنابر این کار آسانی نیست. نگارش باید تمام افکار شخص را درست برساند و به جا و متناسب افاده کند. البته «آنچه» بیان کرده می آید تاثیر آن در آنست که «چگونه» افاده میشود. «آنچه» را بیان میگردد «محتویات» و این را که «چگونه» افاده میشود «صورت» نامند. این دو رخ نگارش محتویات و

صورت، اجزاء لاینفك همدگرند. فکر خوبی که درست بیان نمیشود، ضایع میگردد، همچنین لیاقت بکار بردن کلمات و جمله ها در صورتیکه چیزی قابل تذکر نباشد، بیمعنی است.

ستیفن لیکاك میگوید: «هر کسیکه مطالبی دارد و میداند آنرا چسان اظهار کند، میتواند بنویسد. برعکس آنکه چیزی ندارد که بگوید و نتواند مطالبی را به کلمات افاده کند، از نگارش عاجز است... مبداء نگارش تفکر است و اساس تفکر صمیمیت و علاقه به اطراف و جهان ماست.»

در سه فصل آینده از مختصات نگارش، صحت کلام، نیرو و سبك، سخن خواهیم گفت.

۱- درستی و صحت کلام:

عبارتست از معلومات در مورد دستور زبان، املاء استعمالات و اصول تنقیط که در نگارش مهم است و تهداب سخن به شمار می آید. درست نوشتن ضروری است که از هر فرد تعلیم یافته انتظار برده میشود، اما کافی نیست و انتظار ما بیشتر از آنست. کلام درست در گفتار و نگارش مانند درست غذا خوردن و درست لباس پوشیدن از امور اساسی به شمار می آید و دلیلی ندارد که موجود نباشد، اگر یك ورزشکار درست بازی میکند، برای او کف نمی زنیم، او را قهرمان نمیدانیم، زیرا فقط او وظیفهء خویش را اجرا کرده است. اگر کسی درست نان میخورد، موجب تحسین نیست. همچنین اگر شخصی غذا را میریزد، از نظر اجتماعی به دیدهء نیك دیده نمیشود. به همین صورت اگر کسی املاء و تنقیط را درست میداند و افعال را به جایش به کار میبرد، کدام کار عمده ای را اجرا نکرده، اینقدر را هر تعلیم یافته و فارغ التحصیل باید

و باید صحیح به کار بندد، اما اشتباهات درین ساحت برای یك تعلیم یافته و فارغ التحصیل عیب کلی به حساب می آید. هیچ انشاء به محض خالی بودن از اغلاط عالی گفته نمیشود، مگر در عین زمان اگر براساس قواعد زبان نوشته نشده باشد، قطعاً انشای خوبی نیست. صحت و درستی آن رخ نگارش است که نویسنده را از آنچه باید احتراز کند، برحذر میدارد و بر یك سلسله قواعد و مبادی متکی است که در فصل آینده از آن سخن خواهیم راند و با اندك توجه میشود آنرا فرا گرفت.

۲-نیرو:

یك فضیلت مثبت نگارش است. نگارشی که تنها از عیوب دستوری مبراست، جلب نظر خواننده را آنقدر نمیکند، مگر در برابر یك نوشتهء قوی او بر فور عکس العمل نشان میدهد. خواننده میخواهد تحریك شود. نیرو قدرتی است که خواننده را تکان میدهد.

آیا کلمات نوشته شده، بر خواننده تاثیری وارد میکند؟ طبعاً بلی! بالاخره مهمترین دلیل نگارش چیست؟ آیا تحریك خواننده نیست تا نظر او تغییر کند، تا تجربت پر ارزشی به وی بدهد، تا تخیل او را تنسیت کند؟

ممکنست محصل بپرسد «مهمترین دلیل نگارش یا افادهء شخصی چیست؟ داعیه ای در نهاد ما نیست تا دانستنیهای خود را افاده کنیم، ازین سبب نیست که مردم مینویسند؟»

انکار وجود این نیازمندی درست نیست. مگر باید به خاطر داشت که اگر نیازمندی افادهء شخصی دلیل نگارش بشود، دلیل نمیشود که چرا شخص دیگری آنرا میخواند. اگر نویسنده یگانه خوانندهء نگارشها و نوشته های خود میبود، درانصورت ممکن بود افادهء شخص را اساس

نگارش شمرد، مگر ازانجاییکه دیگران نوشته ها را میخوانند، باید نظر آنان و عکس العملهای تخمینی آنان را در برابر نگارش خود نباید فراموش کرد. به این ترتیب حادثهء نگارش افادهء شخصی و انطباعات خواننده، هردو را در بر میگیرد. نوشتهء قوی مهارتی را احتواء میکند تا بر خواننده مؤثر باشد، در فصل پنجم مورد بحث قرار میگیرد.

۴-سبك:

غالب نقد کنندگان غربی متفقند براینکه سبك حضور شخصیت است در نگارش و اثر. فرض میکنیم پس از مدتی تحصیل در موضوع زبان اساسات درستی کلام و نیرو و ملکهء شما شده است، اینك توأم با آن موضوع سبك درمیان می آید.

به خاطر شما نمیگذرد از یك متعلم لیسه که درحال تکامل جسمانی و ذهنی و عاطفی است، تقاضای داشتن یك سبك معین و سلیس زیاد است؟ و شاید اضافه کنید که تکامل شخصیت واقعاً از اشخاص پخته و رسیده انتظار برده میشود.

این نکته بجاست، بنابرین معلم زبان (فارسی) در موضوع سبك نگارش محصل آنقدر خرده نخواهد گرفت. سبك یا خاصیت عالی و نسبتاً مشکل است زیرا که شاید یك شخصیت کامل خود کمیاب بوده رسیدن به آن آسان نیست، مگر محصلی که در کلیت موضوع زبان فارسی مطالعه میکند، لازم است درین رشتهء سوم افادهء کتبی نیز بصیرتی داشته باشد. اگر هم او خود مؤفق به حصول یك سبك معین نمیگردد، لااقل در هنگام مطالعه و برخورد به سبکهای مختلف آنرا بشناسد، ادراك کند و ازان بهره بردارد. این موضوع فصل ششم است.

فصل چهارم
درستی و صحت افاده

صحت نگارش طوریکه تذکر رفت، یك موضوع خیلی ضروری و اساسی بوده عبارتست از پیروی قواعد و تمرینهای زبان طوریکه اشخاص تربیت یافته متوجه آن اند. این موضوع مطالب آتی را دربر میگیرد:

۱- استعمالات درست

۲- دستور زبان و ترکیب جمله

۳- املاء

٤- اصول تنقیط

اول: استعمالات نابجا و درست

الف. کلمات اضافی:

۱- تکرار مضافٌ الیه: مضاف الیه فاعل را نباید دوبار تکرار کرد.

اشتباهی: احمد/ برادرش به خانه آمد.

درست: برادر احمد به خانه آمد.

اشتباهی: آریانا پایتختش کابل است.

درست: پایتخت آریانا کابل است.

۲- صفت عالی مضاعف: در صفت عالی نباید علامت تفضیلی را و در تفضیلی صفت عالی را استعمال کرد.

اشتباهی: بهترترین متعلمان منوچهر است.

درست: بهترین متعلمان منوچهر است. یا بهتر متعلمان منوچهر است.

از استعمال چنین ترکیبات باید خودداری کرد: بدترترین، بهترترین و امثال شان.

۳- سلبیهء مضاعف: در هنگام نفی آوردن کلمهء نفی تنها یکبار کافیست و از آوردن تکرار باید خودداری کرد.

اشتباهی: عبدل نه به بازار و نه به خانه نبود.

درست: عبدل نه به بازار و نه به خانه بود.

اشتباهی: فریدون نه کتاب را و نه قلمرا نگرفت.

درست: فریدون نه کتاب را و نه قلم را گرفت.

ب. حذف و افکندن ناقص:

۱- افکندن فعل: افعال را در موارد زیر نباید حذف کرد:

۱) در موردیکه فعل جملهء تبعی با جملهء اصلی فرق داشته باشد، باید فعل های هردو را متذکر شد.

اشتباهی: کتابها از چاپ فارغ و آمادهء نشر است.

درست: کتابها از چاپ فارغ شد و آمادهء نشر است.

۲) در موردیکه فاعل جملهء نخستین مثلاً مفرد و از آن دگری جمع باشد، نباید فعل را ترک کرد.

اشتباهی: او به خانه آمد و برادرانش نه.

درست: او به خانه آمد و برادرانش نیامدند.

۲- حذف حروف اضافت: حروف اضافت را نباید بدون مورد حذف کرد و افکند.

اشتباهی: من خانه رفتم.

درست: من به خانه رفتم.

اشتباهی: وی زمانی مکتب و مدتی قندهار بود.

درست: وی زمانی به مکتب و مدتی به قندهار بود.

ج. کلماتیکه غالباً درست استعمال نمیشوند:

معانی و موارد استعمال کلمات زیر و گروپهای شان قابل توجه است:

گذاشتن و گذاردن:

گذاشتن (با ذال معجم) به معنی ترک کردن و یا نهادن است و گزاردن (با زای هوز) به معنی اداء کردن.

ضـــایع این رنج را بنگذارم
حق ســعـیت بوجـــه بگزارم
(سنایی)

بُخل را باید فرو گذاشت. بزرگان را سپاسگزار می بایست بود.

خواستن و خاستن:

خواستن (با واو) به معنی طلب کردن و خاستن (بدون واو) به معنی بلند شدن و ایستادن است.

چه جـای بغم نشـستن و خـاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است
(عنصری)

او همواره احترام حقوق خود میخواست.

از خجلت وی خورشید بنشست چو او برخاست
در خدمت او شمشاد برخاست چو او بنشست
(واصل)

خوار و خار:

خوار به معنی حقیر و ذلیل، خار به معنی مشهور.

بیکاری و نادانی خواری بار آورد. همه دانند که در صحبت گل خاری هست.

بها و بهاء:

بها (بدون همزه) کلمهء دریست به معنی ارزش و قیمت و بهاء (با همزه) به معنی روشنی آید.

فضیلت گوهری پربهاست.

خرد و فرهنگ بهاء زندگیست.

هوا، هواء، هوی:

هوا (بدون همزه) کلمهء دری مقابل آب و خاك و آتش. هواء کلمهء عربیست به معنی جو و یا جوف فلك و با همزه آید. هوی (با الف مقصوره و گاهی هم‌در فارسی باالف نویسند) کلمه ایست عربی به معنی میل قلبی و خواهشهای نفسانی.

هوای پغمان در تابستان بسیار گوارا است.

پیروی از هوی نفس بشر را پست کند.

جز، جزء:

جز بدون همزه کلمهء دریست به معنی بدون یا استثناء، اما جزء با همزه کلمهء عربیست به معنی حصه یا برخ.

همه حاضر بودند جز یکنفر.

این یکنفر نیز جزء آن عده بود.

موضوع، موضع:

موضوع به معنی بحث و مطلب، موضع به معنی جای و محل است.

موضوع آن کتاب فلسفه و اخلاق بود.

جز این مطالب نتوان درین موضع گفت.

بخشیدن، بخشودن:

بخشیدن به معنی عطا کردن (فعل امر: ببخش) و بخشودن به معنی عفو کردن است (فعل امر: ببخشا).

او به برادر خود کتابی بخشید.

گناهان او بخشوده شد.

ای درون پـــرور بـــرون آرای ای خرد بخش بیخرد بخشای

(سنایی)

جا و جاه:

جا (بدون ها) به معنی محل، و جاه (با ها) به معنی شکوه.

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حـادثه اینجـا به پناه آمـده ایم

ما درینجا بودیم و شما درانجا.

«گفت: از جاهت می اندیشیدم.» (گلستان)

نه بینی که پیش خداوند جاه

است و هست:

است به حیث علامت ماضی نقلی و ادات خبری و افعال نیشاپوری آید، حالانکه هست (به های ملفوظ) نقـیض نیـست بوده و دوی اخیـر مفید معنی وجود و عدم اند.

قسم به جان تو گفتن طریق عزت نیست
به خاک پای تو و آنهم عظیم سوگند است
(سعدی)

او رفته است. بهار زیباست.

کنون رزم سهراب و رستم شنو   دگرها شنیدستی اینهم شنو
(فردوسی)

گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست
(سعدی)

گزارشها و گذارشها:

گزارشها (با زای هوز) به معنی شرح/راپور و ترجمه آمده، رحالیکه گذارشها (با ذال معجم) به معنی ترک کردنیهاست.

گزارش همیکرد اسفندیار   به فرمان یزدان پروردگار
(دقیقی)

کُرّه و کره:

کره با رای مشدد که جمع آن کرگان شود، کلمه ایست دری زاده، حیواناتی باشند مانند اسپ، و کره بدون تشدید که جمع آن کرات شود، کله ایست عربی به معنی جرم سماوی و هم شکل هندسی.

الی، الا:

الی (با الف مقصوره) به معنی تا، و الا مفید «جز» است.

او از کابل الی بدخشان به طیاره رفت.

تمام راه درست بود الا یکجا.

فایده، نفع، مفاد، منفعت:

فایده آنچه داده یا گرفته شود از دانش و مال و غیر آن، زیادتی که حاصل شود غالباً معنوی.

نفع سود و بهره و منفعت مادی.

مُفاد (به ضم اول)، آنچه فایده و بهره داده شده، خاصتاً آنچه افاده شده از گفتار و نگارش: مفاد بیانیهء تان اینست.

منفعت (به فتح اول)، سود مادی.

محدود، معدود:

محدود با حای حطی (ح)، چیزیکه نهایت دارد.

معدود با عین سعفص، شمرده شده، انگشت شمار.

ارمان، حرمان:

ارمان با الف ابجد و فتح اول (د. ف) آرزو.

حرمان با حای حطی (به کسر اول عربی)، محروم شدن از رزق.

توسل، توصل:

توسل با سین (اول سعفس)، نزدیکی جستن به چیزی.

توصل با ض اخیر سعفص، پیوستن.

منضم، منظم:

مُنْضَم با ضاد اول ضظغ (به سکون دوم و فتح سوم)، جمع و فراهم شده به چیزی، ضمیمه.

مُنَظّم با ظای وسط ضظغ (به فتح دوم و تشدید سوم)، با نظم و ترتیب.

خر، خر:

خر به معنی بزرگ مانند خرسنگ، خربوزه و خرمزه و خرگوش.

خر به معنی حیوانی، و همچنین خر فعل امر از خریدن (بخر).

خرد، خورد:

خُرد بدون واو به معنی کوچك و خورد با واو صیغهء ماضی غایب از مصدر خوردن.

خوان، خان:

خوان با واو به معنی سفره، وجه امری از خواندن. خان به زبان دری خانه و لقب ترکی خان.

منصوب، منسوب:

منصوب با صاد اخیر سعفص، نصب شده، مقرر شده، و اصطلاح علم نحو.

منسوب با سین اول سعفص، نسبت داده شده.

غذا، غزا:

با ذال معجم (به فتح اول) خورش و خوردنی.

غزا با زای هوز (به فتح اول)، جنگ برای انتشار دین.

جهت، جهة:

جهت (به فتح اول و دوم «ع»)، سمت و طرف.

جهة (ع) علت و سبب (جهت هم نویسند)،

تأویل، تحویل:

تأویل با همزهء مفتوح، تفسیر، معنی و توجیه نمودن.

تحویل (به فتح اول و حای حطی)، برگشتاندن، عوض و تغییر دادن.

سَمْت، سِمَتْ:

سَمْت (به فتح اول و سکون دوم و سوم)، راه و روش، طرف.

سِمَتْ (به کسر اول و فتح دوم)، عنوان، رتبه، مقام.

عظم، عزم:

عظم (به فتح اول و ظای ضظغ)، استخوان.

عـزم (به فـتح اول و زای هوز)، آهنگ و قـصد کـردن، دل نهادن به چیزی.

حزم، هزم، هضم:

حزم (به فتح اول و حای حطی و زای هوز)، کلمهء عربی، استواری.

هزم (به فـتـح اول و ها و زای هوز) کلمـهء دری به مـعنی شکستن لشکر و سپاهی.

هضم (به فتح اول و ضاد ضظغ) عربیست به معنی شکستن طعام در معده و حل شدن آن، ستم کردن.

نمودن و کردن:

نمودن به معنی ظاهر شدن و نشان دادنست و به معنی کردن نیست.

چو رخسار بنمود سهراب را
ز خوشاب بگشود عناب را

بیهقی: ستارهء روشن ما بودی، که ما را راه راست نمودی.

گشتن و شدن:

گشتن به مـعنی گردیدن و از حالی به حالی گشتن آمده و به مـعنی شدن نیست.

موی او سپید گشت.

او متغیر گشت.

مرا از دیدن او حال بگشت.

د. اصطلاحاتیکه غلط استعمال میشوند:

غلط	درست
او رفته نمیتواند.	او نمیتواند برود.
	او رفتن نمیتواند.
	او رفت نتواند.
	او رفت نمیتواند.
	نتوان رفتن...
	او نمیتواند رفت.
او گفت که...	او گفته است که...
بالای او تاثیر کرد.	بر او تاثیر کرد.
او آب را ریختاند.	او آب را ریخت.
تو شیشه را شکستاندی.	تو شیشه را شکستی.
چراغ را برافروختاند.	چراغ را برافروخت.
معلم درس آموختاند.	معلم درس آموخت.
آب را با گل در آمیختاند.	آب را باگل درآمیخت.
او رشته را گسیختاند.	او رشته را گسیخت.
آتش خانه را سوختاند.	آتش خانه را سوخت.
نزاکت...	نازکی، لطافت.
تنقید...	انتقاد، نقد (منتقد)
تطمین...	اطمینان
ایزاد...	ازدیاد، تزئید
تربیوی، حرفوی، تجربوی...	تربیتی، حرفتی، تجربتی...
گذارشات...	گزارشها

روغنیات، ادویه جات...	روغنیها، دواها
حسب الخواهش، حسب الفرمایش	برحسب خواهش، برحسب فرمایش
عندالکبمود...	در مورد کمبود...
مایان میگوییم...	ما میگوییم...
ناقابل تغییر، ناقابل لمس	غیر قابل تغییر، غیر قابل لمس
از نقطه نظر	از نظر، از نگاه، از جنبه، از پهلوی...
بهاریه، خزانیه، رزمیه	در وصف بهـــار، در وصف خـــزان،
دندانیه نباید استعمال گردد.	حماسی رزمی و...

هـ. در استعمال کلمات زیرین دقت را نباید از دست داد:

پول: به عوض «پیسه» که غالباً ریشهء هندی و یا غیر دری دارد.

راه، خیابان، جاده: به عوض «سرك» که از هندی وارد شده و فصیح نیست.

شماره: به جای «نمره» که از زبانهای فرنگیست.

زود: به جای «وقت» که اصلاً به معنی زمانست.

دیر: به جاي «ناوقت» که ترکیب خوبی نخواهد بود.

کی: به جای «چه وقت» که اولی فصیح است.

آقا: به جای «صاحب» که در سابق لقب وزیران بود.

ساعت: به جای «بجه» که اصلاً هندیست.

دوم: املاء

زبان دری امــروزی از ریشـــهء هند و اروپایی بوده اخــلاف زبان اوستاست که از پهلوی خراسانی (پرتوی) تکامل کرده و با زبان تخاری قدیم نیز آمیخته، که برخی وجه تسمیهء دری را «تهری» گویند که نام

زبان تخاریست. زبان دری پس از اسلام در بخش لغت شدیداً از زبان عربی متأثر است، به علاوه استعارتهایی از زبان ترکی، هندی، فرنگی، یونانی وغیره دران به نظر می آید. این تأثیر و آمیختگیها زبان دری را خیلی نیرومند و غنی کرده است که در زبانهای شرق پس از عربی مقام اول را در قدرت، وسعت و انتشار حایز است.

اما درعین زمان همین نکته موجب اشکالاتی در املای ما گشته که شاید در زبانهای ساده موجود نباشد. بهرحال یك شخص عادی با اندك توجه میتواند براملای فارسی مسلط گردد. برای اینکه همه کلمات مستعمل گفتار عمومی و با تربیت را درست نوشت تنها لازمست اراده کرد که املای خود را انکشاف بخشیم و گاهگاهی به کتاب لغت مراجعه کنیم.

تلفظ و املا: تلفظ نادرست غالباً موجب اشتباه در املاء میگردد. به علاوه گاهی زیادت اصوات زمانی افگندن آن، وقتی هم تعویض یك صوت بجای دیگر و یا تقابل دو صوت در کلمات اغلاط املایی بار می آورد.

الف. برخی قواعد املا:

۱- در مورد همزه:

۱) همزه از خود کرسی (خانه) ندارد و بر واو، ی و الف نشیند.

مثال: مؤسسه، مؤلف، رئیس، تأثیر.

۲) خاصتاً توجه کنید همزه کرسی ندارد: سؤال، مسؤل، مسأله، هیأت، نشأت، جرأت، قرأت (قرأات).

۳) قطعاً همزه ندارد: مصون، مصونیت.

٤) به زبان دری همزه وجود ندارد. ی را با همزه التباس نکنید.

مثال: زیبایی، بفرمایید، میگوییم، آیینه.

۲- در مورد ها:

۱) در کلمات مختوم به (ها) در صورت جمع بستن به (الف و نون و یا درصورت گرفتن (ی) مصدری ها بصورت (گ) ظاهر شود و در نوشته نیاید.

بدون ها نوشت: نویسندگان، زندگان، نمایندگان...

نویسندگی، زندگی، نمایندگی، هفتگی...

۲) (ها) گاهیکه از دو طرف پیوسته باشد، بدون (دمبك) باید نوشت.

مثال: بیهقی، بهار، مهر، سپهر، شهر؛ برخلاف: هم، همیشه، همواره که در اول آیند، دمبك دارند.

۳) های تانیث در زبان دری نمیباشد. بناءً از استعمال آن در کلمات دری خودداری کرد. پس این کلمات درست نباشند: همشیره، بازرسه، پرستاره.

همچنین از استعمال کلام «محترمه خانم فلان» نیز باید خودداری کرد و چنین باید گفت: محترم خانم فلان.

۳- در مورد واو:

کلمات ذیل را باید بدون واو نوشت:

خرد (کوچك)، خرسند، خشنود، خرشید.

٤- بای اضافت:

بایـد به اصل کلمه متصل نوشت، مگر اینکه به چند حرف ازیك جنس بیاید:

بمکتب، بخانه، بکتاب، بشهر، بزبان...

٥- مصادریکه بالف شروع میشوند:

در هنگام ساختن صیغهء مضارع از ایشان و آوردن (بای) تأکید و (الف) تماماً به (ی) تبدیل شود.

مثال: انجامیدن، افروختن، انداختن، افراختن، افزودن...

بینجامید، بیفروزد، بیندوزد، بیندازد، بیفرازد...

٦- ها، علامت جمع:

(ان) و (ها) بحیث علامت جمع بااسم پیوست نوشته شود. چون نمایشها، فعالیتها، کوهها، دهها (نامه ها و خانه ها مستثنی است).

٧- تنوین:

تنوین عبارتست از نون ساکنیکه بتلفظ آید و بنوشته نباشد و بعوض آن دو زبر، دو زیر و یا دو پیش آید.

١) کلمات آخرالسالم در هنگام تنوین الف دو زبر گیرند:

قصداً، عیناً، غالباً و....

٢) کلمات مختوم بها (تای گرد) تنوین خود را بر (ة) گیرند و الف نخواهند:

دفعةً، وظیفةً، عجالةً، علاوةً، قاعدةً، بغتةً، حقیقةً، خاصةً، طبیعةً، فطرةً.

٣) مگر اینکه (ت) اصلیَ باشد آنگاه الف خواهند.

وقتاً، موقتاً، ذاتاً و....

٤) کلمات مختوم به (ها) و (ی) نیز تنوین خود را برخود گیرند:

بناٌ، جزءً، ابتداءً، معنیً، قویً، اذیً، هدیً و....

٥) کلمات عربی بر وزن افعال تنوین قبول نکنند مانند اکثر، اغلب، اقل... پس اغلباً، اکثراً، اقلاً غلط اند.

باید غالباً، کثیراً و قلیلاً و... گفت.

٦) تنوین مخصوص کلمات عربی بُوَد و بر کلمات زبان دری و یا زبانهای فرنگی نیاید.

پس ناچاراً، زباناً، جاناً، تلفوناً، تلگرافاً و... نیاید.

٨- ی در وزن تفعیل:

کلماتی از زبان عربی که در ثلاثی مجرد (ها) کلمهٔ (ی) باشد، گاهیکه به وزن تفعیل آیند دارای دو (ی) باشند، یکی یای اصلی کلمه و دیگری یای وزن تفعیل. مثال: تغییر، تعیین، تمییز، تبیین، تضییع، تشییع، تشیید، تضییق، تضییف و....

٩- س:

وقتیکه کشش دار باشد برخود (٣) مانند عدد سه نخواهد سپهر ... بدون (٣).

١٠- کلماتیکه املای شان التباس میشود:

گذاشتن - گزاشتن (گزاردن)، خواستن خاستن، بها - بهاء، جز - جزء، جا - جاه، است - هست، گزارشها - گذارشها، الی - الا.

ب. دربارهٔ جمعبندی:

علامت جمع در زبان دری (ان) و (ها) است. و جمع بستن همه کلمات دری و کلمات دخیل عربی و سایر السنه با این دو علامت مرجحست، مگر اینکه مخل فصاحت باشد، درانصورت جمع عربی را ترجیح میدهیم.

کتابها، شاعران، عالمان، قامها، فعالیتها، معلمان، از کتب شعراء، علماء، اقلام، فعالیات و معلمین در زبان هم ساده و هم فصیح است.

۱- کلمات مختوم به ها:

۱) در هنگام جمع بستن به (ان)، (ها) به صورت (گ) ظاهر شود و (ها) در نوشته نیاید.

نویسنده = نویسندگان

گوینده = گویندگان

۲) در هنگام جمع بستن به (ه) بهتر است (هـ) اصلی باقی بماند.

تخته = تخته ها

جامه = جامه ها

نامه = نامه ها

۲- کلمات دری و جمع (ت):

کلماتی از زبان دری را به (ال و ت) جمع بستن فصیح نباشد از آن باید احتراز کرد. پس کلمات زیر درست نباشند:

خواهشات، نمایشات، سفارشات، تراوشات، کارات، نمرات، پیشنهادات، کوهستانات، جنگلات، فابریکات، کارخانه جات، پیمایشات، نگارشات، شمارات، روغنیات، ادویه جات، نوشته جات، دسته جات، گزارشات، باغات، دهات و....

۳- کلمات جمع عربی:

کلمات جمع عربی را نباید بار دیگر جمع بست. کلمات زیر خود جمع اند، جمع دیگر ضرورت ندارند.

۱) اصول (جمع اصل)، فتوح (فتح)، مصارف (مصرف)، فروع (فرع)، نواقص (نقص)، امور (امر)، رسوم (رسم)، مواد (ماده)، احوال (حال)، حوادث (حادثه)، حبوب (حب)، شؤن (شأن)، لوازم (لازم)، عجایب (عجیب).

و از آوردن (ت) باید خودداری کرد و اصولات، فتوحات، مصارفات، فروعات، نواقصات، امورات، رسومات، موادات، احوالات، حوادثات، حبوبات، شؤنات، لوازمات، عجایبات درست نیستند.

۲) از جمع بستن کلمات جمع عربی به های دری نیز باید احتراز کرد.

اطراف (طرف)، اسباب (سبب)، مالیات (مالیه)، عملیات (عملیه)، اشخاص (شخص) جمع اند و نباید اطرافها، اسبابها، مالیاتها، عملیاتها، اشخاصها، ترتیباتها وغیره کرد.

ج. مصدرها:

۱- (یت) علامهء مصدری عربی:

(یت) یا (یه) را نباید در ریشه های دری و فرنگی به حیث علامت مصدری استعمال کرد. کلمات زیرین غلط اند:

منیت (از من فارسی)، زنیت (از زن)، نزدیکیت، ایرانیت، افغانیت، دوغیت، تیزابیت ...، دیکتاتوریت، سکرتریت، میخانیکیت ... بهاریه، خزانیه، رزمیه، دندانیه ...

۲- ریشه های عربی به حیث مصادر دری:

گاهیکه بعضی از ریشه های عربی را به حیث مصدر دری درین زبان استعمال کردن میخواهیم (از قبیل فهم، رقص، طلب، بلع وغیره) بایست آنها را با فعل معین کردن استعمال کنیم نه با (یدن) علامت مصدری دری که فصیح نخواهد بود. پس فهم کردن، رقص کردن، طلب کردن، بلع کردن فصیح اند تا فهمیدن، رقصیدن، طلبیدن، بلعیدن و....

۳- مصدرهای وضعی دری:

مصدرهای وضعی زبان دری را باید به همانصورت استعمال کردن و آوردن فعل معین کردن با مصدر وضعی چندان خوشایند نیست:

مشتقاتی از بستن، آویختن، پرسیدن، خوابیدن (خفتن)، پختن، نوشتن، گریستن، ایستادن، کوشیدن وغیره را بدون آوردن کلمهء کردن استعمال بهتر است و از استعمال بسته کردن، آویزان کردن، پرسان کردن، خواب کردن، پخته کردن، نوشته کردن، گریه کردن، ایستاد شدن، کوشش کردن وغیره جلوگیری کرد.

٤- مصادر مشترك:

مصادری در زبان دری موجود اند که صورت متعدی و لازم آنها یکی است و متعدی کردن آنها جایز نبُود.

سوختن، شکستن، افروختن، آموختن، آمیختن، گسیختن که سوختاندن، شکستاندن، آموختاندن و امثال شان درست نباشد.

لازم:	متعدی:
شیشه شکست.	تو شیشه را شکستی.
چراغ افروخت.	او چراغ را افروخت.
شاگرد درس آموخت.	معلم درست آموخت.
رشته گسیخت.	او رشته را گسیخت.
خانه سوخت.	آتش خانه را سوخت.

٥- مصدرهای منسوب:

تای مدور عربی را از قدیمترین دوره ها در زبان دری با تای کشیده نویسند، چون حقیقت، زراعت، مناسبت، تقویت، تربیت، تجربت، مقایست، نسبت. در صورتیکه چیزی را با آنها منسوب کنیم

(ی) نسبت در آخر آن در آید چون تربیتی، تجربتی، حرفتی، مقایسی، نسبتی....

اگر این کلمات را به حیث منسوب عربی بکار بریم، درانحال تربیی، تجربی، مقایسی، نسبی ... آید. از استعمال صورتهای تربیوی، تربوی، حرفوی، مقایسوی و... جداً پرهیز لازم است.

سوم: دستور زبان

نگاهی بدستور زبان موجب جلوگیری از اشتباهات در بکار بردن کلمات یا اصلاح آنها در هنگام ظهور آن اشتباهات میگردد. نخست دستور زبان بما میداناند که جمله چیست و چه سبب میشود جمله های بهتر، ساده، واضح و قوی درست گردد.

جمله (گفتار) و کلام (سخن):

١- جمله و کلام مرکب از کلمات است که میان آنها اسناد یا نسبت تام باشد و همینکه برای شنونده مفید بود که اگر گوینده خاموش شود شنونده در انتظار نماند، کلام (سخن) یا جمله تام گفته شود.

٢- ارکان جمله که بدون آن جمله حاصل نشود سه است:

مسندالیه، مُسند و رابطه.

مسندالیه (مبتدا) کلمه ایست که چیزیرا باایجاب یا سلب بدان نسبت دهند.

مُسند (خبر) کلمه ایست که مفهوم آنرا بـه مسندالیـه نسبت داده باشند.

رابطه (پیوند) کلمه ایست که دلالت بر ربط میان آن دو کند، خواه ایجابی خواه سلبی. بنابرین جمله یا ایجابی است یا سلبی.

جوانمرد بخشنده است.

دروغگو رستگار نیست.

من رفتم.

او نیامد.

خلاصه: جمله یك دسته‌ء کلماتیست که (۱) دارای مسندالیه و مُسند و رابطه است و (۲) یك فکر کامل را افاده میکند.

۳- مسندالیه ممکن است اسم محض، ممکن مصدر یا اسم مصدر و ممکن که عدد و ضمیر یا کلمه ای از کنایات باشد. مُسند ممکن است فعل باشد، ممکن صفت، ممکن مصدر یا اسم مصدر.

٤- مسندالیه و مُسند ممکنست تنها باشند و ممکنست دلرای متمم باشند.

محمود غزنوی جهانگیر جهاندار بود.

٥- شماره جمله را از روی افعال آن میتوان یافت.

٦- در جمله‌ء ساده بیشتر، مسندالیه پیش از مُسند و رابطه آشکارا پس از مُسند آید.

دشت خرم است.

در اجزاء دیگر جمله مفعول صریح پس از مسندالیه و پیش از مفعول بواسطه باشد و قیود و متعلقات نسبت به ارکان جمله گاه مقدم شوند فعل در آخر جمله آید و رابطه آشکار پس از مُسند:

«حکیمی پسر را باندرز گفت.» «پادشاهی پسر بمکتب داد.» (گلستان)

«وقتی دو صوفی بهم میرفتند.» (قابوسنامه)

فعل:

۱- تعریف:

فعل کلمه ایست که بر شدن یا بودن یا کاری کردن دلالت کند و حدوث آن از ذاتی در یکی از زمانهای سه گانه: گذشته، حال و استقبال باشد.

رستم روان شد.

مسعود معقول است.

سهراب میخواند.

۲- افعال معین:

فعل معین فعلی است که افعال دیگر بکمك و معاونت آن صرف شود و چهار است:

استن، بودن، شدن، خواستن.

۳- صیغه یا ریخت:

صیغه صورت فعل و هیئت آنست از حیث مفرد و جمع و شخص وغیره: رفت، رفتند، آمدیم، آمدند.

زمان وقتی است که فعل دران واقع شود: میروم، رفتم، خواهم رفت.

زمان بر سه نوع است:

گذشته (ماضی): زدم، رفتم.

حال (اکنون): میرود، می آید.

استقبال (آینده): خواهم رفت.

٤- حالات فعل:

فعل را از حیث شخص و زمان سه حالتست: متکلم، مخاطب و غایب و شش صیغه دارد: مفرد متکلم، جمع متکلم، مفرد مخاطب، مفرد غایب و جمع غایب.

٥- ازمنه:

ازمنه هشت است:

الف: مضارع اخباری که کار را بطریق خبر و قطع برساند: میروم....

ب: مصارع التزامی که مفید شك و دو دلی باشد: بروم....

ج: ماضی مطلق که مطلقاً گذشته است: رفتم....

د: ماضی استمراری که صدور فعل است در گذشته بطریق تکرار: میرفتم... در قدیم: رفتمی.

هـ: ماضی نقلی: مفید معنی ثبوت که کاملاً نگذشته: رفته ام....

و: ماضی بعید: که زمان وقوع دور باشد: رفته بودم....

ز: ماضی التزامی شك و تردید و خواهش : رفته باشم....

ح: استقبال آینده: خواهم رفت.

٦- وجوه افعال:

وجوه افعال شش است:

١) وجه اخباری: که کار را بطریق قطع و خبر برساند: رفتم، خواهم رفت....

٢) وجه التزامی (مطیعی): که مفید شك و دو دلی باشد: شاید بیایم، میخواهم بروم....

٣) وجه شرطی: کار را بطور شرط نماید: اگر نیایی من خواهم رفت....

٤) وجه امری: برای حکم فرمان و خواهش: برو، بگویید....

٥) وجه وصفی: بصورت صفت: استاد (آمده) بدرس شروع کرد....

٦) وجه مصدری: به صورت اسم: باید رفتن....

٧- فعل مثبت و منفی:

فعل مثبت دلالت بر وقوع کاری بطریق اثبات کند.

او بمدرسه رفت.

سلیمان بخانه آمد.

فعل منفی عملی را بطریق نفی بیان کند.

«ننهد مرد نیرومند سوی پستی پای» (سنایی)

۸- لازم و متعدی:

فعل سه قسم است: لازم، متعدی و هم لازم هم متعدی.

فعل لازم تنها بفاعل تمام شود: حسن آمد، او رفت...

فعل متعدی با داشتن فاعل بمفعول محتاج باشد: برادر تو کتاب را آورد.

فعلی که هم لازم است و هم متعدی بهردو وجه بکار میرود.

آتش خانه را بسوخت. (متعدی)

خانه بسوخت. (لازم)

(بقسمت «ج» عنوان املاء رجوع کنید.)

افعال لازم را وقتی بخواهیم متعدی بسازیم، به آخر صیغهء امر حاضر مفرد (انید) یا (اند) را افزوده ماضی فعل را درست میکنیم:

گری، گریاند / گریانید.

سوز، سوزانید / سوزاند.

پوش، پوشانید / پوشاند.

۹- معلوم و مجهول:

فعل معلوم آنست که بفاعل نسبت داده شود.

اسکندر در کشور ما سلطنت کرد.

فریدون آمد.

فعل مجهول آنست که بمفعول نسبت داده شود.
سهراب کشته شد.
فعل مجهول بیشتر با فعل (شدن) صرف شود. با فعل گردیدن، آمدن و افتادن نیز صرف کنند:
«خوشتر آن باشد که سرِ دلبران
گفته آید در حدیث دیگران» (مولوی)
فعل لازم صیغهء مجهول ندارد، زیرا مفعول ندارد.
۱۰- مطابقت فعل با فاعل:
فعل و فاعل و ضمیر در مفرد و جمع بودن مطابقت کند.
استاد آمد.
شاگردان رسیدند.
آتش افتاد.
مگر که چون فاعل جمع غیر ذیروح و غیر متحرک باشد، بهتر است فعل و ضمیر را مفرد آورند.
امسال شکوفه ها جلوهء خاصی دارد.
خبرهای خوش از هر طرف میرسد.
اسم:
۱- تعریف:
اسم یا نام کلمه ایست که نام اشخاص، اشیاء و جاها باشد.
مرد، پدر، رستم، برادر، اسپ، مرغ، ماهی، خانه، سنگ، بدی، گنج، کابل، قندهار، بدخشان....
۲- اسم عام و خاص:
اسم عام (اسم جنس) اسم عمومی افراد مشترک است.

مرد، اسپ، درخت....

اسم خاص (اسم علم) که بر فردی معین و مخصوص دلالت کند.

رستم، هرات، آمو، کریم، هندوکش....

۳- اسم یا ذات است یا معنی:

۱) جامه، بلبل...

۲) کوشش، راستی....

اسم یا معرفه است یا نکره:

۱) خانه، کتابها، این کار....

۲) مردی عاقلی....

اسم یا بسیط است یا مرکب:

۱) مرغ، مور....

۲) گلاب، چارپا....

اسم یا جامد یا مشتق:

۱) سر، دست....

۲) ناله، بخشش....

٤- مفرد و جمع:

اسم مفرد آنست که بر یکی دلالت کند: پسر، خانه، باغ....

اسم جمع بر دو و یا بیشتر دلالت میکند: مردان، باغها، بدیها....

علامت جمع در زبان پارسی (ان) و (ها) است:

مردان، زنان، شیران، معلمان، شاعران... سنگها، فرشها، کتابها، خوبیها، فعالیتها، نمایشها....

برخی اسمها بهردو علامت جمع شوند:

درختها = درختان

چشمها = چشمان

لبها = لبان

روزگارها = روزگاران....

کلمات مختوم به (الف) یا (واو) پیش از علامت جمع (ی) گیرند:

دانا - دانایان، سخنگو - سخنگویان، جا - جایها، مو - مویها، سرا - سرایها.

کلمات پارسی را که به (ات) عربی جمع بسته اند، صواب آنست که ترک شود، چون: باغات، دستجات، دهات... که فصیح نیستند.

(در مورد جمعبندی بفصل دوم عنوان املاء بقواعد املاء و جمع بندی رجوع کنید.)

۵- حالات اسم:

حالات اسم رابطهء معنوی آنرا با سایر کلمات جمله در بر میگیرد. اسم چهار حالت دارد: فاعلی، مفعولی، اضافت، ندا.

الف: حالت فاعلی یا اسنادی: که اسم فاعل یا مسندٌالیه واقع شود و فاعل آنست که صفتی را بوی نسبت دهند.

هوا گرم است.

رستم آمد.

یوسف نشست.

فاعل در جواب (که) یا (چه) آید:

رستم آمد. که آمد؟ رستم.

باد وزید. چه وزید؟ باد.

ب: حالت مفعولی: که اسم، مفعول یا متمم واقع شود. مفعول یا متمم آنست که معنی فعل را تمام کند.

فریدون کتاب را آورد.

من به احمد گفتم.

مفعول بر دو قسم است: بیواسطه، بواسطه.

مفعول مستقیم یا بیواسطه معنی فعل را بدون حروف اضافت تمام کند و غالباً در جواب (که را) و (چه را) واقع شود.

سهراب کتاب را آورد. شاگرد کار خود را تمام کرد.

مفعول بواسطه، معنی فعل را بوسیلهٔ یکی از حروف اضافت تمام کند.

از بدان بپرهیز.

با دوستان مروت کن.

معروفترین حروف اضافت: با، به، از، در، بر و برای است.

ج: حالت اضافت: آنست که اسم مضافٌ الیه واقع شود.

اسمی که دارای متمم است (مُضاف) و متمم آنرا (مُضافٌ الیه) گویند.

درسِ امروز، تاجِ خروس، جلدِ کتاب، کتابِ سهراب.

اضافت را پنج نوع دانند: اضافت ملکیت (کتاب یوسف ...)، اضافت تشخیصی (زین اسپ ...)، اضافت بیانی (انگشتر طلا...)، اضافت تشبیهی (لعل شب ...)، اضافت استمراری (گوش هوش ...)، اضافت مقلوب بتقدیم مضافٌ الیه: گلاب، گلخانه.

د: حالت ندا:

حالت ندا آنست که اسم منادی واقع شود: خدایا، خداوندگارا، ای فرزند، ای پسر....

ضمیر و کنایت:

۱- تعریف: ضمیر کلمه ایست که بجای اسم نشیند و ما را از تکرار آن بینیاز کند: تو، من، شما، او....

ضمیر سه قسم است: شخصی، اشاره و مشترك.

کنایت کلمه ایست که معنی آن پوشیده باشد و دانستن آن بقرینه محتاج باشد و پنج نوعست: ضمیر، اسم اشاره، موصوف، مبهمات، ادوات پرسش.

۲- حالات ضمیر:

ضمیر که بجای اسم نشیند، حالات اسم را میگیرد (بحالات اسم رجوع میکند).

۳- ضمیر شخصی:

ضمیر شخصی آنست که یکی از سه شخص (متکلم، مخاطب و غایب) را تعیین کند و بر دو نوعست: منفصل (گسسته) و متصل (پیوسته).

ضمیر شخصی متصل، پیوست به جمله آید و دو نوعست:

۱- فاعلی

۲- مفعولی و اضافت

که اگر بعد از فعل آید مفعولی و اگر بعد از اسم آید، اضافی است.

ضمیر فاعلی متصل		ضمیر مفعولی و اضافی	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
متکلم: م	یم	متکلم: م	مان
مخاطب: ی	ید	مخاطب: ت	تان
غایب: د	ند	غایب: ش	شان

ضمیر منفصل (گسسته) تنها ذکر شود و دو نوعست:

۱- فاعلی و اضافی

۲- مفعولی.

حالت فاعلی و اضافی		حالت مفعولی	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
متکلم: من	ما	متکلم: مرا	مارا
مخاطب: تو	شما	مخاطب: ترا	شمارا
غایب: او - وی	ایشان	غایب: او را - ویرا	ایشانرا

٤- ضمیر اشارت:

ضمیر اشارت آنست که کسی یا چیزی را باشارت نشان دهد: این (برای اشارهء نزدیك) و آن (برای اشارهء دور). صورت جمع شان: اینان، اینها، آنان و آنها باشد.

٥- ضمیر مشترك:

ضمیر مشترك آنست که یك صیغه درمیان متکلم، مخاطب و غایب مشترك باشد و همواره مفرد استعمال شود.

خود:

من خود آمدم. - ایشان خود آمدند.

٦- اسم اشاره:

این و آن هرگاه با اسم ذکر شوند، اسم اشاره باشند.

این مرد، آن شخص، امسال، امروز.

٧- موصول:

کلمه ایست که قسمتی از جمله را بقسمت دیگری می پیوندد و دو صیغه دارد: که و چه.

هرکه آمد عمارت نو ساخت
رفت و منزل بدیگری پرداخت
(سعدی)

سخن هرچه بر گفتنش روی نیست
درختی بود کش بر و بوی نیست
(فردوسی)

اینکه میگویم بقدر فهم تست
مردم اندر حسرت فهم درست
(مولوی)

پیش از موصول غالباً این، آن، هر و ضمایر شخصی آید.

۸- مبهمات:

کلماتیست که چیزیرا یا کسیرا بصورت مبهم نشان دهند: هر، کس، هیچ، دیگری، چند، فلان، این، آن، همه، گاهی و....

۹- ادوات پرسش:

کلماتیست که در سؤال و پرسش بکار میروند: که (در اشخاص)، چه (در اشیاء)، کی (در زمان)، کو و کجا (در مکان)، کدام و کدامین (در تردید)، چند (در مقدار)، مگر و هیچ (در انکار).

۱۰- اقسام که و چه:

که و چه بر سه قسم است: موصول، حرف ربط و پرسش. اگر قسمتی از جمله را بقسمت دیگر پیوندد موصوف باشد (رجوع به ۷ بالا)، اگر دو جمله را بهم بپیوندد، حرف ربط است.

اگر نیستت چیز سختی بورز
که بی چیز کس را ندانند ارز
(فردوسی)

چو آهنگ رفتن کند جـــان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
(مولوی)

اگر پرسش را برساند، حرف استفهام است (رجوع به ۹ بالا).

صفت و قید:

کلماتیکه حالت و چگونگی کلمات دیگر را نشان میدهند، بر دو نوع اند: صفت و قید.

۱- صفت:

صفت کلمه ایست که حالت و چگونگی چیزی یا کسی را برساند و بر اقسام ذیل است: صفت فاعلی، مفعولی، تفصیلی و نسبی.

۲- قید:

قید کلمه ایست که مفهوم فعل یا صفت یا کلمهء دیگری را بچیزی از قبیل زمان، مکان و حالت و چگونگی مقید سازد.

علی پیوسته کار میکند. هرگز بیکار نمی نشیند. هر سؤال را عاقلانه جواب میدهد.

۳- صفت فاعلی:

که بر کنندهء کار یا دارندهء معنی دلالت کند و بر حسب آتیست:

الف. نده: بافنده، پرسنده، خواهنده و ....

ب. ان: خواهان، پرسان، دوان و ....

ج. الف: شکیبا، زیبا، گویا، بینا و ....

د. ار: خریدار، خواستار، گرفتار و ....

هـ. گار: آموزگار، کردگار، پرهیزگار و ....

و. کار: ستمکار، فراموشکار و ....

ز. گر: دادگر، رامشگر و ....

۴- صفت مفعولی:

برآنچه که فعل بران واقع شده باشد دلالت میکند: پوشیده، برده، گفته و ....

۵- صفت تفضیلی:

صفت و قید سه صورت یا درجه دارد: مطلق، تفضیلی و عالی.

الف: صورت مطلق همان صورت ساده، صفت یا قید است: خوب، گوینده، سپید و ....

ب: صفت تفضیلی آنست که در آخر صفت مطلق (تر) آرند که ترجیح موصوف بر شخص دیگر است: گوینده تر، برتر، سپیدتر و ....

خرد از مال سودمندتر است.

دانش بهتر که مال.

ج: صفت عالی آنست که (ین) در آخر صفت تفضیلی آید و افاده، معنی تخصیص کند: کمترین، فاضلترین، بزرگترین مردان.

۶- صفت نسبی:

آنست که نسبت بچیزی یا محلی را برساند و آن آوردن (ی) است در آخر کلمه: آسمانی، آتشی، بدخشی، جلال آبادی، پروانی و ....

(ها) نیز آورند: دو روزه، یکشبه، یکساله و ....

(ین) در آخر اسماء: سیمین، سفالین، چوبین ... یا زرینه، پشمینه و ....

۷- صفات ترکیبی:

که از دو اسم یا اسم و ادوات مرکب شده باشد: سروقد، هنرپیشه، نیز، بدست، بخود، باعقل، همراه، ناکام، بیهوش، خردمند، هنرمند، دانشور، دردناک، بلند بالا، چشم سپید و ....

۸- انواع قید:

قید بر دو نوع است: مختص و مشترك.

قید مختص تنها در حالت قید بکار میروند: هرگز، هنوز و ....

قید مشترك گاهی قید، زمانی صفت، وقتی اضافت و امثال آن اند: خوب، بد ... علی خوب کار میکند (قید). محمد شاگرد خوبی است (صفت).

۹- قیود مشهور:

قید زمان: پیوسته، گاه، همیشه ....

قید مکان: بالا، راست، پیش ....

قید مقدار: کم، یکسر، بسا ....

قید تأکید و ایجاب: البته، بدرستی ....

قید ترتیب: نخست، بعد ....

قید نفی: نه، هیچ، ابداً ....

قید وصف: خندان، پیاده، عاقلانه، خردمندانه ....

قید شك: مگر، شاید ....

قید استفهام: هرکدام، چند ...

قید استثناء: جزء، الا ....

۱۰- صفتهای بیقاعده:

خوب (اصلاً به)، بهتر، بهترین.

کوچك (اصلاً که)، کهتر، کهترین.

بزرگ (اصلاً مه)، مهتر، مهترین.

۱۱- افعال به حیث صفت:

یا افعال وصفی (رجوع به ۵ وجوه افعال زیر عنوان فعل).

اضافت و ربط:

۱- اضافت:

حروف اضافت کلماتی است که نسبت بین دو کلمه را بیان کند و مابعد خود را متمم کلمهء دیگر قرار دهد چنانکه معنی کلمهء نخستین بدون ذکر دوم ناتمام باشد: بتو میگویم، باشما خواهم گفت.

مشهورترین حروف اضافت: ب، با، از، بر، تا، در، اندر، نزد، نزدیك، پیش، برای، بهر، روی، سوی، میان، پی.

با ادب سلام کرد، شهر بشهر، بامن آمد، تنی چند از روندگان، بران سوم که.

حروف اضافت مرکب: از برای، از پی، از روی، از بهر، بجز، در نزد، دربارهء.

۲- ربط:

حرف ربط یا پیوند کلمه ایست که دو عبارت یا دو کلمه را به یکدیگر ربط دهد و پیوند نماید و بر دو قسم است: مفرد و مرکب.

۱- و، یا، پس، اگر، نه، چون، چه، اما....

۲- چونکه، چندانکه، زیراکه، همینکه، همانکه، بلکه، چنانچه، چنانکه، تااینکه....

تاکه به معنی انتها باشد و با متمم ذکر شود، حروف اضافت است:

«از امروز تا سال هشتاد و پنج» (فردوسی)

چون حرف ربط باشد بمعانی دیگر است.

شرط: تا غم نخورد.

چندانکه" مزن تا توانی بر ابرو گره. و امثال آن.

که بحیث ربط به معانی مختلف: سبب، تفسیر، اگر، بلکه، از وغیره آید.

بندهء گنهکار چه کند که توبه نکند.

چه بمعنی تعلیلی، برابری وغیره آید.

هنر آموز چه (زیرا) جز این راهی نیست.

اصوات:

اصوات کلماتی اند که مفید احساسات و هیجان اند و گاهی بجای یك جمله آیند: وه، اُخ، دریغ، خوشا، آه، وای، هلا، الا....

ترکیب و کلام:

۱- نسبت تام و ناقص:

نسبت تام (اسناد) آنست که چیزی بچیزی باثبات یا نفی نسبت داده شود:

جوانمرد بخشنده است.

دروغگو رستگار نیست.

هرگاه بین دو کلمه طوری باشد که جمله بدان تمام نشود، آنرا نسبت ناقص گویند:

کشورِ افغانستان، دوستِ مهربان ....

۲- متعلقات فعل یا جملَه (وابسته های سخن):

جمله گاه بسیط است که جز ارکان اصلی چیزی ندارد، زمانی مرکب است که بعلاوهء رکن اصلی دارای مفعول صریح، مفعول بواسطه، قید زمان و مکان و قید وصف وغیره است، اینها را وابسته های سخن یا متعلقات جمله یا فعل گویند.

معلم دیروز کتاب را از مدرسه بخانه برد.

۳- تعدد مُسند و مُسندالیه:

هردو رکن ممکنست مفرد باشند، ممکنست جمع و ممکنست یکی مفرد و دیگری جمع باشد.

محمود و مسعود جهانگیر و فضلپرور بودند.

در صورت عطف: «ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکار اند.»

۴- شماره‌ء جمله:

شماره‌ء جمله های یك عبارت را از روی افعال آن معلوم میکنیم. هرقدر فعل داشت، دارای همان قدر جمله است:

حکیمی گوید که اندر روزگار فتنه از سه گروه پدید آید: خبرگوی، خبرجوی و خبرپذیر. خبرگوی و خبرجوی از گناه نرهد و خبرپذیر از سلامت کم رهد.

چهار جمله است زیرا چهار فعل دارد: گوید، پدید آید، نرهد و کم رهد.

۵- تقدیم و تأخیر در اجزاء جمله:

اگر اجزاء جمله بجای خود باشند، جمله را مستقیم گویند. ممکنست در اجزاء جمله تقدیم و تأخیر رخ دهد، چنانکه مُسند پیش از مُسندٌالیه و مفعول صریح بعد از فعل بیاید وغیره، درین صورت جمله را غیرمستقیم نامند:

«بزرگ مردی بود، خواجه نظام الملك». «از آستانه دولت مران گدایی را» «مرا این از تو دریغ نیست.» اسرار التوحید. «رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید» حافظ.

۶- حذف اجزاء جمله:

گاه کلمه یا جمله یا ارکان و اجزاء جمله را بقرینه حذف کنند:

توانگری بهنر است نه بمال. که در اصل چنین بوده: توانگری بهنر است نه بمال است. گاه مُسندٌالیه، مُسند یا رابطه را حذف میکنند، مخصوصاً در مقام جواب باشد: ازو پرسیدم: برادرت به مدرسه آمد؟ گفت: نه.

در حذف فعل اگر فقره ای دارای افعال متعدد باشد و همه جمله ها بیک فعل تمام شده باشد، حذف رواست: «راستی مایهء رستگاری و دروغ موجب شرمساری است.» در صورتیکه افعال مختلف باشد و نتوانیم یکی را قرینهء دیگر قرار بدهیم حذف آنها روا نیست:

احمد بصنف وارد و شروع بکار کرد.

کتابهای درسی از چاپ فارغ و بکابل رسید.

که در جملهء اول وارد گشت و در دوم فارغ شد با کرد و رسید سازش ندارند.

۷- قواعد جمله بندی:

۱- تا ممکن است از تکرار و عطف خودداری شود.

۲- یك کلمه ممکنست در یك عبارت هم مفعول باشد و هم مُسندالیه:

آنرا که خدای ارجمند کرد خوار نشود.

۳- قید هرقدر بجمله نزدیکتر باشد، جمله فصیحتر و شیواترمیشود.

او در کارهای مربوط بخودش عاقلانه رفتار میکند.

٤- ممکن است افعال مرکب دارای قید را جدا کنیم:

منوچهر سخن نیکو میگفت.

۵- اجزاء مرکب فعل تا جای ممکن جدا نشود:

تاجر در معاملهء خود سود کرد.

٦- در فعلهای متوالی، آوردن فعل وصفی جایز است مگر واو عطف حتماً حذف شود و از آوردن فعلهای وصفی زیاد خودداری گردد.

سلطان مسعود برنشست و بشکار رفت.

سلطان مسعود برنشسته، بشکار رفت.

۷- در صورتیکه مسندالیه را جدا ذکر کردن بخواهیم مُضافُ الیه نیاید، مثلاً درین جمله: مقام آموزگار ارجمند است.

باید توجه کرد که آوردن (را): آموزگار را مقام ارجمند است. از جملهء آموزگار، مقامش ارجمند است، شیواتر است.

چهارم. اصول تنقیط:

برای آنکه خوانندهء زبان نگارش را درست و به آسانی درك کند، لازمست برخی اشارتها را بکار برد که دسته های کلمات را از همدیگر جدا میکند. بکار بردن علامتهاییکه نوشته را بجمله ها و بخشی از جمله ها قسمت میکند، تنقیط نامیده میشود. وظیفهء تنقیط در زبان نگارش مانند وقفه ها در گفتار و تغییر آهنگ در سخن است.

نقطه:

۱- نقطه در اخیر جمله های حکمی و در اخیر غالب جمله های امری می آید.

«گلبنان پیرایه بر خود بسته اند.» (سعدی)

«بیاموز و بشنو ز هر دانشی.) (فردوسی)

۲- نقطه پس از اختصارات می آید: م. غبار، پ. م. زهیر و ....

سوالیه:

۱- علامت سوالیه در اخیر هر جملهء سوالیه می آید:

بیاموزم اکنون ترا دارویی؟ (فردوسی)

۲- سوالیه را نباید در گفتار غیر مستقیم بکار برد:

او از من پرسید که چرا او را نخواسته ام.

۳- سوالیه را نباید در جمله های امریه که بنابر احترام بصورت سؤال اداء میشود، استعمال کرد:

لطف فرموده، اجازه خواهید داد.

اعجاب:

اشارت اعجاب را پس از یك افادهء خیلی احساساتی باید بکار برد:

پاینده باد استقلال ما!

زنده باد!

اعشاریه:

۱- اعشاریه یا ویرگول را برای جدایی کلمات، بخش جمله های تبعی از جمله های اصلی بکار میبرند. اجزای کلمه اسم، فعل، صفت و امثالشان است.

مولوی شاعر عالی، متصوف بزرگ و مفکر دقیق مملکت ماست.

دران هنگام که ملکشاه به ترکستان بود، خواجه نظام الملك مکر کشتیبانان رود آمو را به انطاکیه نوشت.

۲- اعشاریه را در فصل جمله های تبعی از جمله های اساسی که حروف عطف و... بین شان بیایند و پس از جمله های مقدماتی استعمال شود:

دریغ آمدم که دیدهء قاصد بجمال تو روشن شود، و من محروم مانم. (گلستان)

نه هرچه بقامت مهتر، بقیمت بهتر. (گلستان)

بروزگار سلامت، شکستگان دریاب. (سعدی)

۳- اعشاریه را برای انفصال کلمات متقابل باید بکار برد:

در درس کتاب و قلم، هوش و فکر، خرد و ادراك را باید حاضر داشت.

٤- اعشاریه برای انفصال عناصر غیر اصلی جمله مانند جمله های معترضه که برای تأکید و تفصیل آید و جزء اصلی معنی جمله نباشد، بکار برده میشود:

خیمه برون بر، که فراشان باد
فرش دیبا در چمن گسترده اند
(سعدی)

سعدی، چو زور می نتوان کرد، لازم است
با سخت بازوان بضرورت فروتنی
(سعدی)

عنصری ملك الشعراء دربار غزنه، قصیده‌ء نیك میسرود.

۵- برای اینکه خطاب مستقیم را از هم جدا کرد:

دوستان عزیز، رفیقان گرامی بشما میگویم.

٦- برای جدایی یك جمله‌ء معترضه‌ء کوچك:

او، بنظر من، بزرگترین شاعر بود.

بروزگار سلامت، شکستگان دریاب.

۷- اعشاریه برای انفصال یك موضوع اقتباس شده از سایر قسمت جمله بکار برده میشود:

گفت پیغمبر، که: چو کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری

۸- برای انفصال تاریخ یا آدرس بکار برده میشود:

وزارت معارف، بوستانسرای، کابل، ۱۵ قوس ۱۳۳٦.

ویرگول نقطه دار - جاذمه:

۱- ویرگول نقطه دار برای جدایی قسمت مستقل یك جمله‌ء مرکب وقتیکه روابط ارتباط نیافته باشد، استعمال میشود.

٢- بعلاوه برای انفصال بخشهای جمله های مرکب بکار برده، درحالیکه هریک از بخشها دارای اعشاریه باشند:

مرد اگر بی برادر بود؛ به که بی دوست.

٣- ویرگول نقطه دار را برای انفصال چند عنوان که پیهم آید، جهت رفع اشتباه بکار برده میشود:

لیسه باختر/مزار شریف؛ لیسه نجات/کابل؛ لیسه میرویس/قندهار؛ لیسه سلطان/هرات؛ برنده شناخته شدند.

٤- اگر اصطلاحی مانند: یعني، مثلاً، من باب مثال، هکذا، بعلاوه پس از یك جمله برای توضیح آید پیش ازین کلمات ویرگول نقطه دار و بعد ازان اعشاریه آید:

سخنان زیادی گفته شد؛ من باب مثال، یك مطلب را بعرض میرسانم.

٥- اگر اصطلاحی مانند: بنابرین، در نتیجه، علاوةً، بناً پیش از یك جمله نتیجه آید قبل ازین کلمات ویرگول نقطه دار و بعد ازان اعشارنه آید.

همه بیك منظور متفق بودند؛ در نتیجه، موضوع به اتفاق آراء تصویب شد.

دونقطه:

١- دو نقطه قبل از توضیح و یا شمار آید در صورتیکه کلمات مانند: مثلاً، بعبارت دیگر حذف شده باشد.

فعل مجهول باستعانت فعلهای آمدن، گشتن، افتادن نیز صرف میشود: «گفته آید در حدیث دیگران.»

٢- آنرا بعد از اصطلاح بر حسب آتی: ذیلاً، بدینقرار وغیره آورند.

اسمهای شانرا ذیلاً معرفی میداریم: سلیمان، فریدون و باری.

۳- دو نقطه قبل ازیك اقتباس دراز یا رسمی آید:

گویند: «روزی انوشیروان به شکار رفته بود و از حشم جدا مانده.... »

٤- دو نقطه در نامه های رسمی یا تجارتی پس از عنوان آید:

آقای محترم:، آقایان:، آقای معتمدی:.

خط فاصل:

۱- خط فاصل را برای انفصال بخشی از جمله برای تأکید بکار برند:

درین موضوع - فقط درین موضوع - میتوان گفت.

۲- برای جدایی ذکر بعدی:

مرد تا زنده باشد ناگزیر بود از دوستان - که مرد اگر بی برادر بود، به، که بی دوست.

۳- برای جدایی یك تغییر آنی فکر یا جمله:

پیوسته سخن میگفت - یکبار آواز عجیبی بگوش رسید، که همه متوجه آن شدند.

٤- برای آغاز اصطلاحی چون: مانند، باین اساس و خلاصه و برای شروع اصطلاحی که مطالب بالا را خلاصه کند:

گفت: برادر نیز و دوست به - پس اندیشه کن از کار دوستان.

قوس:

۱- قوس برای احتوای الفبا یا شماره، اعداد است که بین جمله ها آید.

مهمترین ارکان جمله همینهاست: (۱) مسندالیه (۲) مسند و (۳) رابطه.

۲- برای احتوای مطالب توضیحی یا معترضه که بجمله متعلق باشد و از نظر تبصره، توضیح و ترجمه مهم نباشد.

در هنگام رفتار (در جادهء میوند) ناگهان بگودالی افتادم.
فعلهای وصفی را بهتروست کم بکار بریم. (بفصل جمله رجوع شود.)

خط وصل:

خط وصل برای جدایی نیمه ای از دو کلمه در اخیر سطر و وصل دو اسم آید.

«بیتاب - قاری»

علامت اقتباس - قوس ناخنک:

۱- برای گزارش کلماتیکه عیناً از نگارش یا گفتار نقل شده باشد:

شاه از خواجه چگونگی پرسید. گفت: «خواستم تا پس از ما مردمان جهان پهنای کشور را باز گویند.»

۲- برای احتوای یك شعر، مقاله، فصل، نغمه یا نقاشی بکار میرود.

در عناوین کتابها، روزنامه ها و مجله ها نیز بکار برده شود و تحت آنها خط گرفته شود:

«مادرمی» رودکی. «شاهنامهء» فردوسی. تابلوی «لاله» مجلهء «عرفان».

۳- اگر نقلی بین اقتباس آید درانصورت ناخنک [" "] آید.

وی گفت: «آرزو دارم، مؤلف کتاب "لاله" را به بینم.»

وضع تنقط بین قوسها و قوس ناخنک:

۱- نقطه: همواره بین قوس ناخنک میباشد. در قوس مدور اگر جمله بین قوس مستقل باشد بین قوس آید، در غیر آن بیرون قوس.

۲- سوالیه و (۳) اعجاب: اگر موضوع سؤال و اعجاب مطالب بین ناخنك و بین قوس باشد، داخل آنها آید و اگر پرسش و اعجاب مربوط مطالب پیش از قوسها باشد، بیرون ناخنك و قوس آید.

٤- اعشاریه: همواره بین ناخنك و عموماً بیرون قوس میباشد.

٥- ویرگول نقطه دار و (٦) دو نقطه: همواره بین ناخنك و پس از قوس می آید.

فصل پنجم
نگارش قوی

قوت و نیرو آن رخ نگارش است که باافادهء آرزوها و بیان مافی الضمیر بزبان مؤثر، ارتباط دارد تا بمخاطب تأثیراتی وارد آرد.

در هنگام نگارش چه مقاله ای بخواهید بنویسید یا نامه ای، داستانی یا گزارش کتابی هرچه باشد منظور آنست که بر فکر و احساسات خواننده تأثیری گذاشته اید. اگر زبان از تأثیری که شخص آرزو دارد برمی آید، نگارش قوی و نیرومند است، درغیر آن ضعیف است.

اگر شخص بروشنی و وضاحت نداند که موضوع تحریرش را «که» میخواند، البته مشکل است طوری بنویسید که بر خواننده مؤثر افتد. بناءً نخستین پرسشی را که نویسنده می باید قبل از نگارش از خود بعمل آرد و بدان مستشعر باشد اینست: «این نوشته را که میخواند؟»

اگر در صنف یا مدرسه انشایی مینویسند مخاطب همصنفانست، درصورتیکه شاید نخستین و یگانه خوانندهء آن معلم زبان فارسی باشد. معلمیکه یك انشاء را (ده) نمره میدهد قطعاً باین فکر است که این انشاء از نظر قوت بحیث نمونه سر صنف قرأت شود. هنگامیکه درخواستی برای اخذ یك وظیفه نگاشته میشود، نگارنده باید آمر

شعبهء مذکور را در نظر داشته باشد. البته این نامه غیر از مکتوبی خواهد بود که بیك دوست شخصی مینویسیم. خواننده را همواره در نظر داشته باشید.

نگارش قوی لااقل یکی یا چند تاثیر زیرین را بر خواننده وارد آرد:

الف: جلب نظر و توجه او را میکند.

ب: بخواننده چون یك تجربت نوین جلوه گر میشود.

ج: به وی در دانستن و ادراك یك نگاه جدید کمك میکند.

د: نظر او را در یکمورد تغییر میدهد.

هـ: بر کردار و افعال او مؤثر است.

و: هیجانات او را برمی انگیزد.

درین فصل روشهای ذیل در نگارش قوی بحث میشود:

۱- در انشاء باید همواره یك فکر کلی داشت.

۲- فکر کلی را در جمله ها و فقره های مؤثر پرورش داد.

۳- یك انشاء لااقل باید حاوی سه فقره باشد.

٤- مقدمه ای باید نوشت که عطف نظر خواننده را بکند.

۵- خاتمه را مهیج و مؤثر باید نوشت.

٦- قبل از نگارش باید نقشه و پلانی برای انشاء درست کرد.

۷- جمله ها و فقرات در درازی شکل و سایر مطالب باید متنوع باشند.

۸- برای آنکه تعقیب فکر برای خواننده آسان شود کلمات و اصطلاحات ارتباطیه باید بکار برد.

۹- کلماتی بکار باید برد که جالب احساسات و عواطف باشد.

۱۰- بخواننده بوسیلهء جلب عواطفش باید رسید.

۱۱- کلمات دقیق خاص، معین و ثابت باید بکار برد.
۱۲- از اصطلاحات مغشوش، عمومی و مجرد باید احتراز جست.

اول: فکر کلی

در نگارش باید یك فکر کلی داشت:

کاغذ سفیدیکه دران چیزی بکر نگاشته خواهد شد شی عجیبی است. برخي در شروع نوشتن مشکلاتی احساس میکنند زیرا درست نمیدانند چه چیزی را میخواهند اظهار کنند. البته شروع به نگارش خیلی آسان خواهد بود اگر پیش از نوشتن انشاء یك جملهء ساده ایکه تا حد ممکن فکر کلی یا منظور اساسی انشاء را افاده کند ترتیب گردد و این کلید بعداً در مقدمهء نگارش قرار بگیرد. جملهء کلید منظور دوگانه دارد: (۱) بنویسنده کمك میکند چگونه موضوع را پرورش دهد و (۲) خواننده به آسانی بموضوع بحث انشاء پی میبرد.

همچنین هر فقره باید یك حکم یا جمله ای را دارا باشد که فکر کلی همان فقره را خلاصه بدارد. این نوع جمله را جملهء عنوانی میتوان نامید. درصورتیکه انشاء بوضاحت نگارش یافته باشد درك جمله های عنوانی در فقرات بخواننده اشکالی نخواهد داشت.

گاهی در هنگام آزمایش کار یك نویسندهء مسلکی، دریافتن جملهء عنوانی فقره ای ممکنست بمشکل برخوریم و باین فکر آییم که جمله ای به تنهایی نخواهد بود که فکر کلی فقره را - افاده کند. اگر نویسنده ماهرست شاید نگارش خود را طوری نقشه کرده که فکر کلی در هریکی از جمله ها ظاهر میشود. درصورتیکه موضوع بغور خوانده شود ممکنست فکر کلی را ازانجا اخذ کرده بعبارت خود افاده کرد. غالب

نویسندگان ماهر ترجیح میدهند فکر کلی را تلقین کنند یا بفکر خواننده برسانند و از نگارش مستقیم و حکم آن بحیث جملهٔ عنوانی خودداری میکنند.

محصلیکه مینویسد باید همواره - لااقل تا گاهیکه قدرت کافی بدست دارد - از نگارش جملهٔ عنوانی دریغ نکند. درینجا پرسشی پدید می آید که جملهٔ عنوانی در کدام قسمت فقره باید ظاهر شود؟ جواب آن البته ضرور نیست در آغاز هر فقره بلکه هرجاییکه مؤثر افتد قرار داده شود. اما در شروع فقرات مخصوصاً که انشاء دراز باشد بیشتر موجب آن میشود تاً تاثیر آن بخودی خود پدید آید. جملهٔ عنوانی را در آغاز، وسط یا آخر فقره هرجا که فکر میکنید بیشتر مؤثر افتد جا بدهید.

دوم: پرورش فکر کلی

فکر کلی را باید پرورش داد:

تنها داشتن یك فکر کلی کافی نیست که خواننده را تحت تأثیر بگیرد. وقتیکه فکری ارائه شد، خواننده است و حق هم دارد که تفصیل مزید بدست آرد. این نوع تفصیل عبارتست از تشریح و توصیف، شنیدن حقایق، تحلیل منطقی یا پرورش موضوع طوریکه مقام ایجاب کند. این جمله ها از هر نوعی که باشند، بجملهٔ عنوانی اضافه میگردند تا یك فقره یا چند فقره را تشکیل کنند.

برای پرورش مؤثر یك جملهٔ عنوانی ممکنست از راههای ذیل استفاده کرد:

۱- تفصیلات مزید برای توصیف اشخاص و جاها ذکر میتوان کرد.

۲- حکم کلی را بوسیلهٔ امثله یا تصاویر میشود توضیح داد.

۳- برای نشان دادن سجیه ها و شخصیتها، پیشامدها و مصاحبتها را ممکنست آورد.

٤- از مقایست و تضادها برای احتوای مشابهت ها و افتراق میتوان کار گرفت تا هیجانات را برانگیزد.

۵- دلایلی آورد که یك نظر را تأیید کند.

٦- تفصیلات مزید را متذکر شد تا یك تعریف صوری را تشریح کند.

۷- یك کلمه، یك ترکیب، یك بخش جمله را ممکنست تکرار کرد یا اینکه عین فکر را بمنظور تأکید بعبارت دیگر اظهار کرد.

۸- میشود از ترکیب روشهای سابق الذکر استفاده کرد؛ مثلاً، تعریف و مثال تکرار و تضاد را یکجا آورد.

سوم: لااقل سه فقره

نقشه کنید که لااقل سه فقره داشته باشید:

. غالب محصلان متوجه نیستند که انشاء باید مانند تعمیر دارای نقشه بوده: باید آغاز، متن و خاتمه داشته باشد که هریك از بخشها در فقرات جداگانه قرار گیرند.

اگر مقدمه (آغاز) آن فقط یك جمله باشد، آن یك جمله بجای فقرهء اولست. ازین برمی آید که هر انشاء حد اقل باید سه فقره داشته باشد.

شاید بپرسند: «آغاز، شروع یا مقدمه» چیست؟ اگر آغاز را با ماشین مقایستی کنیم، فشار دگمهء نخستین است که ماشین را بکار می اندازد و ماشین که درحال عطالت است، مقاومتی نشان میدهد. چنین یك ایستادگی و عطالت در خواننده موجود است. وظیفهء «آغاز -

مقدمه» آنست که بر عطالت و مقاومت خواننده غالب شده دلچسپی او را برانگیزد تا بخواندن ادامه بدهد. در غالب اعلانات امروزی دیده میشود که بوسیلهء عکسها، رنگها و امثالشان علاقمندی طرف را تحریك میکنند. در میلهء جبه ما می بینیم که یك جوان با صداها و کلمات و جمله های عجیبی پرده های سبز پری و سرخ پری و زرد پری را اعلان میکند و تماشاکنندگان را وادار میکند آنرا به بینند.

آغاز (مقدمه) یك نوشته نیز باید طوری باشد که خواننده را بدرون یعنی متن نوشته جلب کند. و این وابسته به چگونگی استعمال و بکار بردن کلمات است در آغاز.

شاید بخاطر محصل برسد که «اگر آغاز خوبی داشته باشیم یا نه و یا قطعاً مقدمه ای ننویسم، بهمه حال معلم انشای مرا نخواهد خواند؟» جواب آن چنین است که انشاء ها یا نگارشها در اینکه پذیرفته شوند با همدیگر مسابقت دارند. انشاییکه مقدمهء غیر مشخص و بیمعنی دارد، تأثیر خوبی نکرده، بناءً نمرهء خوبی را حایز نمیگردد و یا شاید خوانده نشود. روش نگاشتن آغاز مؤثر در بخش (چهارم) در ذیل توضیح میگردد.

متن انشاء عبارت از پرورش فکر کلی است که بدن یا پیکر انشاء نیز نامیده میشود. اگر متن انشاء بصورت طبیعی دارای تقسیمات بعدی باشد، هربخش باید بصورتِ فقرات جداگانه ظاهر شود.

خاتمه (پایان) موضوع باید نهایتِ انشاء را واضح سازد و این بخش بوسیلهء تأثیر خود بخواننده، بداناند که «اینجا مطلب ختم میشود، این خلاصهء آنست که حالا باید بر خواندگی خود فکر کرد.» اگر خاتمه ضعیف یا غیر مؤثر باشد ممکنست یك اثر خوب را بی ارزش جلوه دهد.

بخاطر باید داشت میلانی موجود است که خاتمه بیشتر از سایر قسمتها مدت مدیدی بخاطر خواننده باقی بماند.

روش نوشتن خاتمهء مؤثر در بخش پنجم ذیلاً بحث خواهد شد.

چهارم: آغاز مؤثر

یك مقدمهء مؤثر بنگارید:

راههای زیادی برای شروع کردن نگارش موجود است، مگر یك نکته در همه مشترك است که باید بوسیلهء جلب توجه خواننده بموضوع، دلچسپی اش تحریك شود.

اینك چند طریق نوشتن مقدمهء مؤثر را ذکر میکنیم:

۱- عنوانِ جالب بموضوع بدهید: کلمات خطرناك، جنایت بشر، دروغ شاخدار، کلمات بیمعنی، بزرگترین راه.

۲- جمله را با یك سؤال آغاز کنید: آیا میخواهید از عهدهء نگارش مطالب و آرزوهای خود برایید؟

۳- یك حکم غیر عادی، یك ادعای عجیب را جملهء اول قرار دهید: بشر به آسمانها پرواز میکند.

٤- یك تبصرهء فکاهی کنید، یك حکایت کوچك ملانصرالدین را بگویید.

۵- یك «نکته» یا «حادثه - پیشامد» را نقل کنید.

٦- یك حادثهء دراماتیك را ارتباط دهید.

۷- بیك ضرب المثل یا گفتار بزرگان یا سخن معروفی اشاره کنید.

۸- با یك بیت موضوع را آغاز کنید.

پنجم: خاتمهء مؤثر

یك خاتمهء مؤثر بنگارید:

درینجا چند صورتی را متذکر میشویم که برای مؤثر ساختن خاتمهء نگارش بکار برده میشود:

۱- یك فکر یا نکتهء جزئی را تأکید کنید.

۲- خلاصهء گفتار را ارائه کنید.

۳- مقدمه را تکرار کنید یا به آن اشاره نمایید و یا فکر کلی را تکرار کنید، که اگر بعبارت دیگر و دراماتیك یا نمایشی باشد، بهتر است.

٤- اگر موضوع ایجاب میکرد با یك تبصرهء شاعرانه یا یك بیت آنرا خاتمه بخشید.

ششم: آمادگی نگارش

برای آماده گی نگارش وقت را بکار برید:

آماده گی برای نگارش عبارتست از تفکریکه قبل از نگارش بعمل آورده میشود. برای آمادگی یك انشاء دو قدم عمومی موجود است.

قدم نخست: تصمیم باید گرفت که چه گفته شود. افکار از دو منبع کلی سرچشمه میگیرد: (الف) مشاهدات و تجربتهای شخصی، (ب) مشاهدات و تجربتهای دیگران از اشخاصیکه دیده ایم یا دربارهء شان سخنها بگوش ما رسیده، موادیکه خوانده ایم، فلمهاییکه از نظر ما گذشته است، برنامه های رادیو که شنیده ایم وغیره. قدم نخست آماده گی، یادداشت این افکار است روی کاغذ بحیث مواد خام نگارش.

قدم دوم: تنظیم این مواد خام است بیك سلسله افکار منطقی و مؤثر. ترتیب مواد که باید قبل از نگارش اصلی انشاء صورت بگیرد

غالباً فهرست کردن نامیده میشود. برخی کاغذ را میگیرند و بمسوده آغاز میکنند بدون آنکه قرار تذکر بالا آمادگی بگیرند درینصورت چون موضوع را به آخر میرسانند مطالب دیگر بخاطر شان میرسد که باید در آغاز گفته میشد. ایشان گاهی این افکار تازه را در جایی میگنجانند بدون آنکه تجدید نظر کنند و غالباً در جای درست نمی آید. گاهی نکته ها را در حافظه یادداشت میکنند که در موقعش آنرا بگنجانند و غالباً بکلی فراموش شان میشود. چنین انشاء یا نگارش از کوشش و زحمت نویسنده نمایندگی نمیکند.

اگر فهرست بااعداد نگارشی: اول/دوم/سوم... و الف و ب و ج... و ا-۲-۳... و (۱)/(۲)/(۳)... وغیره ترتیب یافته باشد بهتر و نافعست، اما اگر چنین هم نباشد تنها وجود فهرست ضروری است.

فهرست ذیل را برای هر نوع انشاء باید درنظر داشت:

۱- مواد خام حقایق، اطلاعات و افکار را جدول وار باید نوشت.

۲- روی این مواد مطالعه و فکر شود: هرچه مربوط بموضوع است نگهداشت، بقیه را حذف کرد.

۳- مواد خام به سه دسته از هم جدا گردد: مقدمه، متن، خاتمه.

٤- پرسشهای ذیل را برای آغاز بخاطر باید داشت:

الف: عنوان چرا مهم است؟

ب: موضوع جدی تحت کار گرفته شود یا بصورت فکاهی رسمی یا خصوصی احساساتی یا بیطرفانه؟

ج: آیا خوانندهء متوسط تا چه اندازه مطالبی درین باره میداند؟

د: آیا کلمات یا اصطلاحاتی وجود دارند که نیازمند تعریف و توضیح باشند؟

هـ: آیا جملهء اول سوالیه باشد یا یك حکم، یك تبصرهء فکاهی یا موضوع متضاد، یا چیز دیگر؟

۵- سوالهای زیرین را برای متن باید در نظر گرفت:

الف: چند بخش عمدهء فکر، در فکر کلی موجود است؟

ب: آیا هر قسمت فکر کلی فقرهء جداگانه بکار دارد؟

ج: چه مثالها، دلایل، تفصیلات یا مقایست برای توضیح مطلب لازمست؟

د: آیا مهمترین قسمت، تأکید را ایجاب میکند؟

هـ: آیا مهمترین قسمت، در بهترین جا قرار دارد؟ (مثلاً در سرمقاله ها قسمت مهم در نخست و در افسانه ها و درامه ها در اخیر باید بیاید.)

٦- برای خاتمه بمطالب ذیل متوجه باید بود:

الف: همه چیز را باید خلاصه کرد؟

ب: آیا یك نکتهء بخصوص را تأکید کرد؟

ج: آیا فکر کلی را تکرار باید کرد؟

د: آهنگ خاتمه چگونه باشد، جدی/فکاهی/پرحرارت/ سرد وغیره؟

هـ: آیا لازمست در خاتمه، موضوع انتخاب عنوان یا اهمیت آن یا علت موضوع بحث قرار گرفتن آن، گفته شود؟

هفتم: تنوّع در فقره ها و جمله ها

صورت جمله ها و فقرات باید از هر نظر متنوع باشد:

در برخی از صنوف مدارس ابتدایی شاگردان در اثنای حکایت یا نوشتن یك دو حرف ربط مثل: و، خو، باز... را پیوسته و تکرار در هرجا

بکار میبرند. این عادت تکرار که متأسفانه بسیار اشخاص در بزرگی هم دارند، در انشای بسویهء فاکولته و یا بکالوریا خوشایند نیست و در نوشته هایشان خسته کن و طفلانه است.

نخستین قدم در جلوگیری از آن اینست که باید از وجود آن مطلع گشت. قدم دیگر آنست که وسایل حصول تنوع را فرا گرفت، چه نویسندهء مقتدر در طول فقرات و ترکیب جمله ها تنوع بخرج میدهد.

فقره وسیله ایست که تقسیم و تکامل فکر نویسنده را بخواننده انتقال میدهد. بنابراین، تقسیم انشاء بفقرات یك موضوع میخانیکی نبوده، قواعدیکه بما بداناند هر فقره چند جمله باید باشد، وجود ندارد. درازی هر فقره انعکاس فکر نویسنده است. برخی فقرات تنها یك یا دو جمله داشته، بعضي هم حاوی نه تا ده جمله اند. باید متوجه بود بهمان صورتیکه سلسلهء فقرات دراز موجب ماندگی چشمان و خستگی خواننده میگردد، فقرات کوچك کمتر توجه خواننده را جلب میکند. تا حد ممکن باید فقرات را از نظر درازی متنوع و مختلف ترتیب داد. بدون اینکه وحدت و تکامل منتظم فکر را برهم زد.

مهمتر از تنوع طول فقرات، تنوع درازی و ترکیب جمله هاست. هرقدر فقرات مرتب و منظم باشد، درحالیکه انشای آن از یك سلسله جمله های کوتاه، سادهء حکمی و التزامی ترتیب شده باشد، بازهم ضعیف و خسته کن است. از سوی دیگر جمله های دراز پرپیچ بهمان ترکیب، بازهم خوب نیست. برای آنکه علاقه، زندگی و آهنگ خاص بنوشته بخشید باید شکلهای مختلف جملات را بکار برد.

جمله هاییکه یك حکم را ارائه میکند، جمله های سوالیه، جمله های اعجابی و هیجانی، جمله های امری، جمله های دارای مسندالیه

دستوری، جمله های دارای بخشهای اصلی و تبعی، جمله های مرکب از چند بخش، جمله های دارای ترکیب متداخل (که قبل از به آخر رسیدن ممکنست ختم شوند)، جمله های دارای ترکیب تکرار معین (که تا آخرین بخش انسان میداند که تمام نشده است.)، جمله های دارای توازن ترکیب، جمله های دارای تنوع از نظر درازی و امثال آن.

هشتم: بکار بردن روابط

باید کلمات و اصطلاحات ارتباطی استعمال کرد:

در نگارش خوب مانند نجاری کلّیت بزرگتر از مجموع اجزاأست. البته یك چوکی را نمیتوان چوکی گفت اگر اجزاء آن باساس یك شکل معین که قبلاً تعیین شده، درست نشده باشد. آنچه که چوکی را چوکی مینماید، سرش، میخ و پرچی است که بدون آنها نمیتوان چوکی را بدست داشت و یك مجموع اجزاء درست ناشده و چوبها بدست ما می باشد. در نگارش نیز چنین است که اجزاء جداگانهء نگارش بوسیلهء کلمات و اصطلاحات ارتباطی مربوط میشود و یك فکر را با فکر دیگر وصل مینماید که استعمال درست آن موجب انسجام کلی شده از خشونت آن جلوگیری میکند. هریك از انواع مختلف روابط، وظایف بخصوص دارند. مثلاً کلمات بعلاوه، همچنین، هکذا مفید معنی علاوگی فکر مشابه بفکر پیشتر است. کلمات مگر، بااینهم، از سوی دیگر مفید آنست که فکر نو با فکر گذشته تضاد دارد. کلمات مانند، بنابرین، در نتیجه، بناءً، باین اساس... مفید آنست که مطالب گذشته حالا درین نتیجه خلص میگردد.

این روابط و امثال شان بمطالب گذشتهء نگارش اشاره کرده یا مطلب آینده را خاطر نشان میکنند. درینجا یك لست کلمات و اصطلاحات

ارتباطی را من باب مثال تقدیم میکنیم، البته در هنگام مطالعات هرقدر دیگر ازین روابط بنظر محصل میخورد، آنرا بهترست یادداشت کنید:

خلاصه: باین دلیل، بناءً، از آنجا، باینصورت، در نتیجه، باین اساس، بنابرین، بالاخره، طوریکه گفتم، چنانچه بعرض رسید، بصورت کلی، بصورت عمومی، خلاصه، عموماً، مختصراً، القصه.

تکرار: همچنین، مانند، بهمین صورت، همطنیور.

علاوگی: و، بعلاوه، همچنین، علاوةً، باز، بیشتر.

تضاد: اگرچه، بعکس، در صورت دیگر، از سوی دیگر، از طرف دیگر، مگر، هنوز، بااینهم، علی رغم.

ترتیب: نخست، بعد، سپس، پس، در پایان.

زمان: بعداً، در هنگام، در اثنای، بعد ازان، وقتاً، در عین زمان، در حین، اصلاً، زود.

فضا: نزدیك، بالا، زیر، بدسترس، جلو، پیش، پیشتر، آنسو، دورتر، براست، بچپ.

تأکید: در حقیقت، براستی، در واقع، واقعاً، حقیقةً، فی الواقع، فی الحقیقة، بخصوص، خاصةً، بهرصورت، بهرحال، بهمه حال، باید قبول کرد، طبعاً، طبیعةً، حتماً، یقیناً، باید مطمئن بود.

برای تصویر: مثلاً، مانند، من باب مثال، بحیث نمونه، مثل.

توضیح: بعبارت دیگر، بعبارهء آخری، یعنی، اجازه بفرمایید، باینصورت اظهار کنیم.

این روابط یگانه وسیلهء ارتباط اتصال جمله ها نیست. البته با پیشرفت در نگارش ممکنست جمله ها یا اصطلاحاتی را بکار برد که اصلاً ارتباطی نیستند مگر در پیوستگی فکر و در جمله های مابعد

خیلی مؤثر اند. اینرا ممکنست کلمات عطف یا اصطلاحات انعطافی نامید، زیرا آنها انعطاف یك فکر را بدیگری بعهده دارند. فراموش نشود که گاهی هم اصطلاحات عطف بین دو فقره یك جملهء کامل است.

نهم: کلمات مهیج

کلماتی بکار باید برد که جالب احساس باشد:

یك ضعف برجستهء نگارش برخی میلان استعمال مغشوش و مجرد است که نزد خواننده معنی عمومی دارد. کلمات زیبا، عالی... اگر بجای خود بکار برده شوند، خوبند، مگر عموماً آنرا بسیار زیاد و در هر مورد بکار میبریم. اگر بخواننده اظهار کنیم فلان چیزیرا که دیدم یا شنیدم یا چشیدم یا بوییدم یا لمس کردم «زیبا» بود. یك انطباع و احساس خیلی عمومی را بیان کرده ایم. درینصورت از وی خواسته شده نتیجه ای را بدون عرضهء شواهد بپذیرد. به وی نتیجهء آخری یك تجربت بدون صورت جریان آن داده شده.

اشخاص برای حصول معلومات در زندگانی بحواس خود متکی اند، دید، آواز، مزه، بوی و لمس، ارتباط ما با دنیای خارج با اعضای حسی است: چشم، گوش، زبان، بینی و پوست بدن.

نگارش درجهء تاثیر بکار بردن کلماتی را اضافه میکند که در توصیف دقیق عکس العملهای حواس صورت گرفته است و بعوض آنکه مسایل مخابره را بااظهار اینکه فلان چیز «زیبا» بود، مغشوش کنیم بهتر است کلمات دقیق بکار بریم تا خواننده فکر دقیق و احساس بخصوص را که در تجربت مضمر است بدست آرد.

بازرگانان و سوداگران غالباً عکس العمل زبان احساساتی را خوب

دریافته اند، ببینید چقدر اعلانات کلمات مانند خوشبو، نرم، گوارا... یا کلماتی را که بیشتر بجلب حواس میپردازد، حاوی اند. بعلاوه اعلانات از نامهای بخصوص اشیاء استفاده میکند که تذکر شان خیالی را در شخص زنده میکند: پیانو، لبسرین بیست و چهار ساعته...

اعلانات جدید از تصویرهای مختلف کار می گیرد تا زبان زنده را قویتر و نیرومندتر بسازد. محصلی که انشایی مینویسد باید بقدرت و مهارت خویش در انتخاب کلمات مؤثر متکی گردد تا اینکه بتواند تأثیری برخواننده وارد آرد.

دهم: تسخیر جذبات و هیجانات خواننده

باید بوسیلهء جذبات خواننده را تسخیر کرد:

بکار بردن کلماتی که مفید معانی و افکار است یا کلماتیکه تصویرهای ذهنی را برمی انگیزد، یکراهیست که بر خواننده تأثیر وارد میکند، اما راههای دیگر نیز وجود دارد که ممکنست بوسیلهء تحریک جذبات خواننده بوی رسید. اگر بمطالعات خویش در گذشته مخصوصاً در ساحت داستانها، اشعار، درامه و مقالات نگاهی بیندازیم، بوضاحت می پیوندد مسرتیرا که بدست آورده ایم بیشتر باین حقیقت استوار است که جذبات ما با مطالعه آمیخته، عکس العمل ما در برابر مطالب مطبوع یا نگارش تنها بیك سویهء ساده احساس و موضوعات ذهنی نبوده بلکه هیجانات و جذبات ما را نیز برانگیخته، در ظرف یك یا دو ساعت با یك کتاب معین تجربتهای مختلف هیجانی از قبیل نفرت، ترس، شك، عشق، احترام، قهر وغیره را بعمل آورده ایم.

در جواب اینکه نیازمندیها و ظرفیتهای هیجانی مردم چه و کدام

است؟ آرزوها محرکات و انگیزه های مشترکیکه همه دارند کدامست؟ شاید غالب ما به ارزش کلیه های ذیل متفق باشیم که:

۱- مردم آرزو دارند محبت داشته باشند و دیگران نیز آنها را دوست داشته باشد.

۲- مردم میخواهند بر دیگران مؤثر واقع شوند یعنی بصورتی بر دیگران نافذ باشند.

۳- مردم منتظر اند مورد احترام دیگران قرار گیرند.

٤- مردم خوش دارند دوستان و رفیقان شان از زندگانی بهره گیرند.

٥- مردم امیدوارند آنانیرا که بد می بینند، در زندگانی مؤفق نباشند.

خوشبختی در نظر برخی شاید نیل بدین آرزوها باشد و بدبختی باینصورت نرسیدن باین آمال.

اگر نگارنده ای بداند چه چیزی خواننده اش را مسرور یا ناراحت میسازد، نخستین قدم را در راه رسیدن بجذبات وی برداشته است، مگر دانستن وضع هیجانی شنوندگان نیز قدم اولست. البته عملی کردن این فکر در نگارش که تأثیر هیجانی نماید خیلی مشکل است؛ تنها یك نویسندهء ماهر میتواند خوانندهء خود را قانع کند که صفحهء نگاشته یا مطبوع بوی تجربت عشق یا قدرت یا غم را عرضه کرده است. طبعاً هیجان مانند هرچیز دیگر فضا و زمان معین دارد، نباید در هرجا حتی جاییکه ایجاب نکند، جذبات و احساسات را داخل کرد، چه در یك گزارش علمی، یك مطالعهء تجارتی یا توضیح اینکه چگونه فلان بازی را میتوان انجام داد یا فلان عملیهء میخانیکی چسان ارائه میشود، دخول

هیجانات بیجاست. باوجود این، بدون شك فرصتهای زیادی در نگارش موجود است که میتوان عنصر هیجانی را به صورت متناسب داخل آن کرد.

یك نکتهء دیگر نیز قابل تذکر است: اگر در تحریك هیجانات مبالغه شود، بدتر از آنست که قطعاً از آن کار گرفته نشود، البته بداستانها یا فلمهایی برخورده ایم که جذبات را به صورت اغراق آمیز در آن آمیخته اند، در نتیجه تأثیر آن بکلی از میان رفته است. چنین آثار در نقد ادبی بنام «بالاتر از احساساتی» نامیده میشوند.

برای آنکه از چنین عنصر در نگارش خودداری بعمل آید لازمست ذوق خوب داشت و از آن هم مهمتر اینکه صمیمانه باید نگاشت. هیجان یا جذباتی را که احساس نمیکنید، هرگز ننگارید و انتقال ندهید.

یازدهم: کلمات دقیق

کلمات دقیق بکار ببرید:

چون خواستیم بوسیلهء جلب و عطفِ دلیل، جذبات و حواس خواننده را تسخیر کنیم، متوجه خواهیم گشت هرقدر کلمات و لغات بیشتر بدانیم وظیفهء ما آسانتر می شود. نکتهء دیگر آنست که باید بر اهمیتِ فوق بین کلمات آگهی یافت. وقتی میشود حاکمیت خویش را بر زبان بیشتر کرد که ذوق بکار بردن کلمات دقیق را انکشاف بخشیم و بین کلماتیکه یك معنی مشترك دارند تشخیص و امتیازی بگذاریم و حدی قایل شویم. اگر ما کلمهء دقیقی را در یکمورد بکار میبریم موجب خوشی ذهن ما در استعمال کلمات میگردد و این در نتیجهء مطالعه و تمرین حاصل میگردد.

توصیه ها و تمرینهای ذیل در انکشاف قدرت لغات ممد میگردد:

۱- پیشاوندها، پساوندها و ریشه های خیلی معروف را باید آموخت (رجوع بفصل هفتم). چنین معلومات در بکار بردن کلمات دقیق و حصول معنی کلمات غیر مأنوس وظیفهء بزرگی انجام میدهد.

۲- وقتیکه معنی کلمه ای در کتاب لغت یا فرهنگ دیده میشود، کلمات مرادف و متضاد و مشابه آن نیز باید مطالعه گردد.

۳- لغتهایی را که تازه در هنگام مطالعه به آن برخورد میشود لازمست در کتابچه یادداشت شود.

٤- محصل باید یك کتابچهء لغت ترتیب کند که در آن از ریشهء کلمات، موارد استعمال کلمات و اشتقاق آنها مطالبی فراهم آرد و در موقع نگارش از آن استفاده برد.

٥- تاریخ کلمات را در کتابهای لغت یا فرهنگ یا سایر کتابها مطالعه کنید.

٦- کلمات باساس موضوع بحث تصنیف گردد. این طرز پیش آمد کار محصل را مرتب میسازد. مثلاً کلمات علمی را در یك هفته مطالعه کنید، کلمات فلسفی را در هفتهء دیگر و همچنین....

۷- گاهی هم محصل نظمها را نثر کند و اگر ممکن باشد نثرها را نظم. این روش ذخیرهء لغت را وسیع و روشن میکند. زیرا گاهی وی مجبور میشود فکر یك جمله نثر را در نظم بیك کلمه افاده کرده یا نثر کردن شعرها موجب میشود کلماتی دریابد که معانی و تفسیرهای جذباتی و هیجانی شاعر را واضحاً بنماید.

فصل ششم
سبک نگارش

اول: سبک چیست؟

سبك در نگارش انعکاس شخصیت است. از بزرگترین شاعر و نویسنده‌ء جهان گرفته تا شاگردیکه در مضمون فارسی بزحمت اندر است، همه از خود سبکی دارند. این شاگرد شاید نتواند مانند داستان نویس معروفی بنویسد، اما پس از تمرین و انکشاف کافی میتواند سبکی پرورش دهد که انعکاس درست شخصیت او بوده برای منظورهایش بسنده باشد.

بنابرین باید بدانیم که مسأله‌ء سبك در برابر همه نماینده‌ء واقعی بهترین رخ ذهن و شخصیت نگارنده است. حصول سبك البته کار آسان نبوده، از سوی دیگر ناممکن هم نیست. انسان باید در صدد خودشناسی و کشف شخصیت خویش برآید و بیاموزد که اشیاء و جهان را از نگاه و نظر خود ببیند، جذبات و عکس العملهای خویش را افاده کند. سپس این افکار و احساس را در نگارش خود بیاورد.

هرقدر نگارنده‌ء بااحساس و هیجانات خود بچسپد و صمیمانه نظر خویش را در مورد اشیاء و ماحول خود بگوید و از تظاهر و اینکه چه چیزی را دیگران می پسندند تا بگویم، دوری بجوید همانقدر مؤثر

مینویسد و دارای سبک مشخص است، یعنی برای به دست آوردن سبک خویشتن «باید بدل خود نگریست و نگاشت».

برای پرورش شخصیت و بروز استعداد خویش بهتر است توصیه های ذیل را کار بست:

۱- دلایل و منطق نظریات خود را باید بدانیم. البته آسان نیست بدانیم چرا فلان کس فلان چیز را خوش دارد. آیا کسی یا چیزی را از هراس، بد می بینیم؟ آیا همواره آنچه قابل تمجید است، می ستاییم؟ شاید قدرتی در نهاد ما هست که تفکر ما را رنگ میدهد و ما ازان بیخبریم. سقراط خطاب ببشر گفت: «خود را بشناس.» دیگری صدا زد: «خودشناسی، خداشناسی است.» و از رمز «من عرفه نفسه، فقد عرف ربه» سخن زد. شکسپیر اظهار داشت: «بخویشتن صادق باش!» راستی و صداقت نخستین قانون ارتقاست. انسان باید شجاعت و دلیری داشته عواطف و عکس العملهای خود را ابراز کند. آنچه را فکر میکند بگوید، نه آنچه را که می پندارد چنان باید فکر کند.

اراده، افاده، شخصیت نگارش، نوعی از احترام بخود است.

نخستین قدم در راه راستی آنست که در مورد اشخاص، اشیا و جاهاییکه بهتر می شناسیم، بنویسیم. درینصورت آنچه را بهتر میشناسیم و بآنچه در دست یقین داریم، با سیطره، کامل مینویسیم و صمیمیت را افاده میکنیم. صمیمیت عنصر عمده و اصلی سبک مؤثر نگارش خوبست.

۲- ادراک تشابه و تخالف خویشتن را انکشاف دهید. درینصورت ذهن و نگاه خویشتن را قاطع میسازید. بوسیله، تمرین مقایست و

تضاد، لطایف را درک میکنید، از مضاحك آگهی میبابید و بیشتر قدرت بدست می آرید تا بین ساده و مؤثر، بین راست و دروغ تشخیص بدهید.

۳- تصور و تخیل خود را تمرین کنید. روزنامه ها و حوادث روز هرکدام خزانهء بزرگی است که میشود آنرا رنگ و رخ داد و تخیل خود زا بوسیلهء آن تقویت کرد. حقایق را ممکنست بصورت افسانه و هیجانی درآورد. فلان شخص، مثلاً، بین عدم حفظ مسلك و عقیده از یکسو و فداکاری و قربانی برای هدف از سوی دیگر در مقایسه، مجادله یا در موازنه است، درین مبارزه کدام طرف را ترجیح میدهد؟ وقتیکه فلان قاضی یا حاکم حکمی را ابلاغ میکنند در مورد آن چه فکر میکنند، در یك مبارزت ذهنی اند که درست حکم کرده یا وجداناً میدانند که درست نیست، مگر اظهار میکنند؟

٤- احساس خویش را در برابر زیبایی بپرورید. زیبایی مجموعهء شکوه، تزیین، تناسب و آهنگ است که تخیل بیننده را تسخیر میکند. انواع زیبایی وجود دارد، زیبایی مناظر، زیبایی سجیه و بدن، زیبایی حرکات و راستی... باینصورت اگر شخص با دلیری و صمیمیت، خودشناسی، تشخیص تشابه و تخالف تخیل فعال و احساس زیباشناسی مسلح باشد، بسبك خود مینویسد. این سبك بکر است فقط از نظر اینکه فکر، شخصیت و نظر خود شخص را می نمایاند البته بیك سبك بکر و سبك بزور که تحت تاثیر دیگران و تقلید است فرق زیادی موجود می باشد.

دوم: مختصات سبکهای نثر

سبک و نوع:

بین سبک و نوع نگارش فرقی موجود است، باین ترتیب که نوع طرز انشاء را گویند و سبک طرزِ فکر، جنبهء ممتاز و طرز تغییر است. که در نتیجه سبک دارای دو جنبه است: یکی جنبهء فکر یا مِعنی دگر رخ صورت یا شکل. از سوی دیگر ممکنست نوع را جزء سبک بدانیم. مثلاً یك سبك دارای چند نوعست. در مورد سبك نگارش پیش از دخول بمختصات سبك بصورت عمومی نام سبکهای نگارش را ذکر میکنیم:

- سبك متمرکز علمی و فلسفی
- سبك با شکوه و هیجانی عمیق
- سبك مروج و ساده
- سبك فکاهی و لطایف

که اینها البته نمایندهء سبکهای موجود نمیتواند بود. از سوی دیگر هرقدر نویسنده موجود است همانقدر سبك وجود دارد و حتی شاید یك نویسنده در وقتهای مختلف سبکهای دیگر را اختیار کند. مثلاً سبکی را که ابن سینا در کتابهای علمی و فلسفی خود بکار برده بود شاید در نامه های شخصی به دوست خود بکار نبرده باشد. باین ترتیب سبك نه تنها باید متناسب نگارنده باشد که حتی طوریکه موضوع و مقصود ایجاب میکند، سبکی اختیار گردد. کسیکه نمیتواند سبك خود را نظر بمقتضی مَقام تغییر دهد مانند کسیست که در هر محفل اعم از سرور و سوگواری یکنوع سخن بگوید و بناءً موفق نیست.

البته واضحست که برای نگارش عالي فورمولهای معین وجود ندارد و محصل را لازم است برای خود سبکی پرورش دهد که واضح و

مخصوص بخودش بوده بهرموقع قابل انطباق باشد. با روشها و نکته هاییکه درین فصل توصیه شده یا میشود، ممکنست سبک خویش را انکشاف بخشید.

مختصات سبک:

سبکهای نثر دری را رویهمرفته بدو سبک ساده و فنی تقسیم کرده اند که هرکدام اینها اجزایی دارد. برای آنکه بتوان مختصات سبکهای مختلف را واضح مطالعه کنیم، باید دوره هایی را که سبکها دران تکامل کرده اند، عنوان قرار دهیم و در ذیل آن از مختصات و نمونه های آن سخن بگوییم.

نثر را از نظر سبک بشش دورهء بزرگ تقسیم کرده اند که برحسب آتی است:

۱- نثر دورهء سامانی، از قرن چهار هجری (۳۰۰) که شاهنامهء نثر ابومنصور و مقدمهء آن در بلخ نگاشته شد و طبری ظهور کرد تا نیمهء قرن پنجم (۴۵۰). درین دوره شاهنامهء نثر ابوالمؤید بلخی، همچنین شاهنامهء نصر بفرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق در نثر پدید آمد. «تفسیر و تاریخ طبری» ترجمه و نگارش یافت. از معروفترین کتابهای این دوره بعلاوه «حدودالعالم»، «التفهیم بیرونی»، «دانشنامهء علامه ابن سینا»، «تاریخ سیستان» و «زین الاخبار گردیزی» است.

در نثر ایندور: اندر (بجای در)، ایدون و ایدر (بجای چنین و اینجا)، عدم حذف افعال، آوردن افعال مجهول یا فعل معین، تقدیم فعل بر مسند و مسندالیه دیده میشود، «را» بمعنی برای و «نیز» بمعنی دیگری آمده، افعال را بصیغهء بدخشی (یا نیشاپوری) بصورت:

کردستی، رفتستند آورده اند. غالباً افعال را بصیغهء مجهول می آوردند چون: بسته کرد (بست)، گرفته آمد (او را گرفتند) و ....

۲- نثر دورهء غزنوی و آغاز سلجوقیها، از نیمهء قرن پنجم (۴۵۰) تا نیمهء قرن ششم (۵۵۰) هجری یا از رسایل ابونصر مشکان و تاریخ بیهقی تا طلوع کلیله و دمنه. درین دور نثر عربی بر نثر دری مؤثر واقع شد. ابونصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی و بعد بیهقی دبیر و رئیس دیوان رسالت محمودی از پیشاهنگان این جنبش اند. معروفترین کتابهای این جریان پس از تاریخ بیهقی که البته بان نمیرسند، «سیاستنامهء» خواجه نظام الملك، «قابوسنامهء» عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر و سپس «اسکندرنامه»، «محمل التواریخ»، کیمیای سعادت غزالی و «نوروزنامهء» خیام اند.

در این نثر: اطناب، توصیف، استشهاد و تمثیل، تقلید از نثر عربی در کلمات و ترکیب، حذف افعال بقرینه، حذف قسمتی از جمله، تجددیَ در استعمال افعال (چون مینماید بجای بنماید)، ضمایر جمع (شمایان) و مطابقت صفت و موصوف (مثل دو معتمدان - ساقیان ماهرویان) دیده میشود و بسوی بمعنی برای، اگر و اگرنه بمعنی یا... یا... «را» بمعنی از (پادشاهی را شنیدم) چند بمعنی بقدر (آتشی افروخت چند کوهی)، اندریافت بمعنی ادراك....

۳- نثر دور بازماندگان غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غوریان از نیمهء قرن ششم (۵۵۰) هجری تا آغاز قرن هفت (۶۰۰-۶۲۰) هجری یا از طلوعِ کلیله و دمنه تا مقامه نگاری که با «مناجات» خواجه عبدالله انصاری شفق آن دمید با «کلیله و دمنه» ابوالمعالی نصرالله بن محمد (در دربار بهرامشاه غزنوی) و «چهار مقالهء

عروضی سمرقندی» (در دربار غوریان) و «تاریخ بخارا» انکشاف یافت و با «گلستان» سعدی بحد اعلی رسید که گلستان کاملترین نمونهء آنست.

از طرفی هم کتابهای صوفیانه چون «کشف المحجوب» علی هجویری غزنوی و «اسرارالتوحید» در مقامات شیخ ابوسعید و «تذکرة الاولیای» شیخ عطار ازین نسخ بشمار می آیند که کشف المحجوب و اسرارالتوحید از طلیعهء نثر فنی و از نثر مرسل و مسجع آمیخته اند، نثر صوفیانه یك لطافت و رنگینی خاصی بنثر ما بخشید.

از خواص نثر وجود فعلهای وصفی، حذف افعال در جمله های متعاطفه، وجود کلمات عربی، عدم فعل «بوده بود» و تحلیل اشعار است: در قرن ششم در آثار خواجه عبدالله انصاری و کلیله و دمنه ابوالمعالی سجع ظاهر و فعلهای وصفی زیاد شده، ضمایر متکلم حذف میشود. همچنین ترکیبات فارسی و عربی، لغات عربی، صنایع و تکلفات لفظی، جمله بندیها و حذف افعال بقرینه دیده میشود. .در چهار مقاله مقابل صفت و موصوف، ضمایر در غیر ذوی الارواح تقدیم فعل بر متعلقات یا مسند بر مسندالیه، تقدیم صفت بر موصوف، حذف جمله بقرینهء افعال وصفی مصدرهای مرخم، کنایت و استعاره بنظر میخورد.

درین عصر بتبع از عربی بمقامه نویسی یا مجلس گویی، پرداخته آمد و معروفترین مقامات نثر دری: «مقامات حمیدی» است که به پیروزی از «مقامات حریری» (بزبان عربی)، نگاشته شد. سایر کتابهای این سبك «تاریخ بیهقی»، «التوسل الی الترسل»، «تفسیر ابوالفتوح»، «حدایق السحر» وطواط «راحة الصدور» راوندی و «مربان نامه» که غالباً دارای نثر متکلفانه و مصنوع است.

٤- نثر دوره‌ء سبک عراق و نثر صنعتی، از آغاز قرن هفت (۶۰۰-۶۲۰خ)(تا قرن سیزده (۱۲۰۰) هجری «گلستان» حد اعلای نثر فنی و حد فاصلِ بینِ دورِ گذشته و این دور است. سعدی در (۶۹۱) یا بقول اصح در (۶۹٤) درگذشت. قبل از عصر سعدی سه قسم نثر وجود داشت: یکی نثر ساده و مرسل و روانِ کتب علمی و تاریخی، دگر نثر مصنوع یا سبک مناشیر و نثر منشیانه که شیوه‌ء ابوالمعالی و پیروان اوست. سدیگر نثر مسجع و مقامه نویسی صرف چون نثر خواجه‌ء انصار و قاضی حمیدالدین که گلستانِ در «مقامات» دوم آنست.

باین اساس سعدی هم دارای سه نوعِ نثر است: یکی سبک متداول عصر یا دنباله‌ء شیوه‌ء ابوالمعالی، دیگر شیوه‌ء انصاری، سدیگر شیوه‌ء خودش.

از محسنات گلستان و سبک وی میتوان اینها را برشمرد:

۱- ترتیب و تناسب، ۲- رَجحان ضروری بر غیر ضروری، ۳- مراعات حال خواننده، ٤- مراعات تناسب نظَم و نثر، ۵- رعایت آهنگِ کلمات، ۶- اختصار و ایجاز، ۷- رعایت الفاظ و ترک لغات دُشوار، ۸- رعایت ادب، ۹- جمله بندی، ۱۰- حذف افعال بیجا، ۱۱- قیود و حروف زاید (بشهر اندر... عالمی معتبر را مناظره اُفتاد، ملک را حسن تدبیر فقیه موافق رأی آمد...).

پس از سعدی از شمس قیس و «المعجم» او میتوان یاد کرد که نثر دری با این دو مُهر شد. از بزرگانیکه میتوان نام شان را زیر این عنوان ذکر کرد: جامی و بیدل و مولینا کاشفی هروی است. همچنین کتابهای تاریخ دور تیموریان را میتوان اینجا آورد که تکلفات منشیانه و مصنوع، سجع و قافیه در نثر به پیمانه‌ء وسیع موجود بود.

۵- دور بازگشت ادبی، سراسر قرن سیزده (۱۲۰۰-۱۳۰۰) ادامه یافت. از علل آن انقلاب ادبی و بروز سبکهای مختلف در اروپاست. فتوح ناپلیون در اروپا و شرق، انقلاب بزرگیکه بنابران صورت گرفت و شرق نیز از آن بی بهره نماند، و رواج فن چاپ موجب شد که شرقیها با کتابهای اروپاییان در تماس آیند. درین دور بیشتر از نویسندگان دوره های قدیم و آثار شان پیروی میشد. مهمترین نمونهء آن «واقعات شاه شجاع» درانی بقلم شاه شجاع و منشیان اوست.

۶- دورهء ساده نویسی از ۱۳۰۰ تا امروز، این جنبش در کشور ما با محمود طرزی مدیر و نگارندهء سراج الاخبار و سایر نویسندگان پیرو او آغاز یافت. درین دور اساس ساده نویسی گذاشته شد که تا امروز ادامه دارد.

سوم: نمونه های سبک

باساس مطالعات بالا میتوان بهترین کتابهای نثر را که در نگارش و پرورش سبک بدان اتکاء کرده آنها را مورد تقلید قرار داد و سَبک شسته و روانی را پرورد اینها اند:

بدرجهء اول: تفسیر و تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، اسرارالتوحید، کلیله و دمنه، چهارمقاله و گلستان.

بدرجهء دوم: حدودالعالم، دانشنامهء علایی، تاریخ سیستان، قابوسنامه، سیاستنامه، کشف المحجوب، مناجات خواجه عبدالله انصاری، مقامات حمیدی.

بدرجهء سوم: سایر کتابها.

اینك بحیث نمونه صفحاتی چند را باقتباس پارچه هایی از برخی

کتابها مختص میکنیم که این انتخابات ضمناً بحیث متن قرأت مفید و ممد میگردد:

بسم الله الرحمن الرحیم

منت خدایرا عزوجل که طاعتش موجب قربتست و بشکراندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون برمیاید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید
کز عهدهء شکرش بدرآید

باران رحمت بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده، پردهء ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفهء روزی بخطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانهء غیب
گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستانرا کجا کنی محروم
تو که با دشمن این نظر داری

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایهء ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شگوفه بر سر نهاده عصارهء نایی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی بتربیتش نخل باسق گشته:

در خبر است از سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

شـــفـــیع مطاع نبی کـــریم
قـسـیم جـسـیم نسـیم وسـیم

بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله، حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و اله، که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت بامید اجـابت بدرگـاه حق جل و عـلا بردارد ایزد تعـالی درو نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند دیگر بارش بتضرع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی فرماید:

دعـوتش اجابت کردم و امیـدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده هم شرم دارم.

کــرم بین و لطف خــداوندگــار
گنه بنده کرده است و او شرمسار

عـاکفان کعبه جلالش بتقصیر عبادت معترف که ما عندناك حق عبادتك و اصفان حلیه جمالش بتحیر منسوب که ماعرفناك حق معرفتك.

گر کسی وصف او زمن پرسد
بیــدل از بینشــان چگوید باز
عاشقـان کشتگان معشوقند
برنیــابد ز کــشـــتگان آواز

یکـی از صاحـبدلان سر بجـیب مـراقـبت فرو برده و در بحر مکـاشفت مسـتغرق شده آنگـه کـه از این معـاملت باز آمد یکـی از یاران بطریق انبساط گفت ازین بسـتان کـه بودی مـا را چه تحفـه کرامت کـردی گـفت بخاطـر داشـتم کـه چون بـدرخت گـل رسم دامنـی پـرکنم هدیهء اصحـاب را چون برسیـدم بوی گلم چنان مـست کـرد کـه دامنم از دست برفت:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند
کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

* * *

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وزهرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و باخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و وصیت سخنش که در بسیط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش که همچون شکر میخورند و رقعه منشأتش که چون کاغذ زر میبرند برکمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه خداوند جهان ابوبکر بن سعد بن زنگی بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده لاجرم کافهء انام خاصه و عوام بمحبت او گراییده اند که الناس علی دین ملوکهم - ایزد تعالی و تقدس خطهء پاك شیراز را بهیبت حاکمان عادل و همت عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگهدارد.

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست
تا بر سرش بود چو تویی سایهء خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاك
مانند آستان درت مامن رضا
برتست پاس خاطر بیچارگان و شکر
برما و بر خدای جهان آفرین جزا

یارب زباد فتنه نگهدار خاك پارس
چندانکه خاك را بود و باد را بقا
(گلستان سعدی)

اداره و ضبط کشور

ملك بیمرد مضبوط نباشد و مرد بیمال بدست نیاید و مال بیعمارت حاصل نشود، و عمارت بیعدل و سیاست ممکن نگردد. و از مقتضای این کلمات بنتیجهء عقل معلوم میشود که سرمایهء جهانگیری مالست، واکسیر مال عدل و سیاست و نتایج این دو صفت و منافع این دو خصلت خاص و عام را شاملست و دور و نزدیك را حاصل، که مزید دخلها و تواتر ارتفاعات و احیای موات و تهیهء اسباب معیشت خواص و تمهید کسب ارباب حرفت از عوام، و عمارت نواحی عالم بعدل مخصوصست، و حفظ مسلك و ضبط ممالك و زجر متعدیان و قهر مفسدان و امن اطراف بسیاست متصوص، و خود کدام منفعت از این عظیم تر است که اولیای منصور باشند و اعدا مقهور دوستان آسوده و دشمنان فرسوده.

(راحة الصدور)

حکایت

در جامع بعلبك وقتی کلمه ای همیگفتم بطریق وعظ با جماعتی افسرده دلمرده رو از عالم صورت بعالم معنی نبرده دیدم که نفسم درنمیگیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمیکند دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت کوران و لیکن در معنی باز بود و سلسلهء سخن دراز

در معنی این آیت که (نحن اقرب الیه من حبل الورید) سخن بجایی رسانیده بودم که:

دوست نزدیکتر ازمن بمنست
وینت مشکل که من از وی دورم
چکنم باکه توان گفت که دوست
در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضالهء قدح در دست که رونده ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد و نعرهء چنان زد که دیگران بموافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بجوش. گفتم سبحان الله دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور.

فهم سخن چو نکند مستمع
قوت طبع از متکلم مجوی
فصحت میدان ارادت بیار
تا بزند مرد سخنگوی گوی
(گلستان سعدی)

اتفاق

بباید دانست که مبادی حصول دولتها آن باشد که جماعتی آراء ایشان موافق افتد و در معاونت و مظاهرت یك شخص اتفاق کنند و در موافقت دل و اتحاد رأی بمنزلهء یك شخص باشند و در مساعدت و معاونت بمنزلهء یکبدن و وجه آنکه مبدأ حصول دولت اتفاقست آنست که هریك شخص از اشخاص انسانیرا قوتی باشد بحدی معین، و چون

اشخاص بسیار جمع شوند قوت مجموع بر نسبت عدد اشخاص مضاعف شود، و چون رایها و فرضهای آن گروه موافق باشد و آن قوتها در جهت واحد مصرف گردد آن اشخاص بمنزلهء یك شخص باشند و گویا شخصی برخاسته باشد که قوت او مثل قوت مجمع آن اشخاص باشد پس یك شخص با او مقاومت نتواند کرد. و اشخاص بسیار که آراء ایشان مختلف باشند بمنزلهء یك اشخاصی [شخصی] باشند که بانفراد با او در مقام مقاومت و مخاصمت درایند چه قوتهای ایشان اتحاد بهم نرساند و بیکجهت مصروف نباشند. ولی اشخاص بسیار نیز که مختلف الرای باشند بااو مقاومت نتوانند کرد و مغلوب گردند و تا گروهی در اتحاد راهها و توافق فرض ها و وحدت قوتها بمنزلهء او نباشند ایشانرا طاقت مقاومت با او نباشد و چون جماعتی بتقریب مذکور غالب گردند اگر سیرت و طریقت ایشان مبنی بر قواعد عدل و مستحکم بدعایم و روابط عقل بوده باشد و نظامی مقیم و قوایی غیر مستقیم داشته باشند و دولت ایشانرا استمراری باشد و الا بزودی متفرق و متلاشی گردد.

(روضة الانوار عباسی)

حکایت

بخشایش الهی گمشده ای را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت تا بحلقهء اهل تحقیق درآمد بین قدم درویشان و صدق نفس ایشان دمائم اخلاقش بحمائد مبدل گشت دست از هوی و هوس کوتاه کرده و زبان طاعنان در حق او همچنان دراز که بر قاعدهء اولست و زهد و طاعتش نامعول.

بعـذر توبه توان رستن از عـذاب خـدای
و لیك می نتـوان از زبان مـردم رست

طاقت جور زبانها نیاورد و شکایت پیش پیر طریقت برد جوابش داد که شکر این نعمت چگونه گزاری که بهتر ازانی که پندارندت.

چند گویی که بد اندیش و حسود
عـیب گـویان منِ مـسکینند
گـه بخـون ریختـنم برخـیـزند
گـه ببـد خـواسـتنم بنشـینند
نیك باشی و بدت گـوید خلق
به کـه بد باشی و نیکت بینند

لیکن مرا که حسن ظن همگنان در حق من بکمالست و من در عین نقصان روا باشد اندیشه بودن و تیمار خوردن.

گر آنها که میگفتمی کردمی
نکو سیـرت و پارسا بودمی

حکایت

پیش یکی از مشایخ گله کردم که فلان بفساد من گواهی داده است گفتا بصلاحش خجل کن.

تو نیکو روش باش تا بد سگال
بنقص تو گـفتن نیـاید مـجـال
چو آهنگ بربط بود مستـقـیم
کی از دست مطرب خورد گوشمال
(گلستان)

مصاحبین عباد و قاضی قم

صاحب کافی اسمعیلی بن عباد وزیر شهنشاه بود و در فضل کمالی داشت و ترسل و شعرا و برین دعوی دو شاهد عدلند و دو حاکم راست. و نیز صاحب مردی عدلی مذهب بود و عدلی مذهبان بغایت متنسك و متقی باشند و خدم و حشم و عمال او بیشتر آن مذهب داشتندی که او داشت و قاضی بود بقم از دست صاحب که صاحب را در نسك و تقوی او اعتقادی بود راسخ. و یك یك برخلاف این از وی خبر میدادند و صاحب را استوار نمیامد تا از ثقافت اهل قم دو مقبول القول گفتند که زمان خصومت که میان فلان و بهمان بود قاضی پانصد دینار رشوت بستد - صاحب را عظیم مستکر آمد بدو وجه یکی از کثرت رشوت و دوم از دلیری و بیدیانتی قاضی - حالی قلم برگرفت و بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم ایهاالقاضی بقم قد عزلناك فقم فضلاء دانند و بلغا شناسند که این کلمات در باب ایجاز و فصاحت چه مرتبه دارد. لاجرم از آنروز باز این کلمه را بلغا و فصحا بر دلها همینویسند و بر جهانها همینگارند.

(چهار مقاله)

حکایت

احمد بن عبدالله خجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی بامیری خراسان چون افتادی؟ گفت: بباد غیس در خجستان روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی همیخواندم بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر بکام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عـز و نعـمت و جـاه
یا چو مـردانت مـرگ رویاروی

داعـیه ای در باطن من پدید آمد که بهیچوجه در آنحالت که اندر بودم راضی نتـوانسـتم بود. خـران را بفـروختـم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و بخدمت علی بن لیث شدم برادر یعقوب بن لیث و باز دولت صفاریان در دوره، اوج علیین پرواز همیکرد و علی برادر کهین بود و یعقوب و عمرو را بر او اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان بغزنین شد از راه جبال علی مرا از رباط سنگی باز گردانید و بخراسان به شحنگی اقطاعات فرمود و من از آن لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم و از اقطاعات علی یکی کروخ هری بود و دوم خواف نیشابور.

چون بکروخ رسیدم فرمان عرضه کردم آنچه بمن رسید تفرقه، لشکر کردم و به لشکر دادم، سوار من سیصد شد، چون بخواف رسیدم و فرمان عرضه کردم خواجگان خوافت مکین نکردند و گفتند ما را شحنه ای باید باده تن - رای من برآنجمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غـارت و بروستـای لشت بیرون شدم و به بیهق درآمدم دو هزار سوار بر من جمع شد بیـامدم و نیشـاپور بگرفـتم و کـار من بالا گرفت و ترقی همیکرد تا جمله خراسان خویشتن را مستخلص گردانیدم اصل و سبب این دو بیت شعر بود.

(چهار مقاله، نظامی عروضی)

بنای خدمت و مناصحت ناپاك بی اصل بر قـاعده، بیم و امید باشد چون ایمن و مستغنی گشت بتیره کردن آب خیر و بالا دادن آتش شر گراید

و حکما گفته اند که پادشاه باید که خدمتگاران را از عاطفت و کرامت خویش چنان محروم نگرداند که بیك باره گی برمند و نومید گردند و بدشمنان او میلی کنند و چندان نعمت و غنیمت ندهند که توانگر شوند و هوس فول بخار ایشان راه جوید و اقتدا باآداب ایزدی کند و نص تنزیل عزیز را امام سازد تا همیشه میان خوف و رجا روزگار میگذراند نه دلیری نومیدی برایشان صحبت کند و نه طغیان استغنا بدیشان راه جوید از کژ مراج هرگز راستی نیابد و بد سیرت مذموم طریقت را بتکلیف بر اخلاق مریضی و راه راست نتوان داشت - چنانکه نیش گژدم و دم سگ را اگرچه بسیار بسته دارند و در اصلاح آن مبالغت نمایند چون بگشایند بقرار اصل باز رود و بهیچ تأویل علاج نپذیرد و هرکه سخن ناصحان اگرچه درشت و بیمحابا گویند استماع ننماید عواقب کار او از پشیمانی و ندامت خالی نماند چون بیماری که اشارت طبیب را سبك دارد و غذا و شربت بر حسب آرزو خورد هرلحظه ناتوانی بروی مستولی تر گردد و علت مزمن تر شود و از حقوق پادشاهان بر خدمتگاران گزاردن حق نعمت است و تقریر ابواب مناصحت و مشفقتر زیر دستان آنست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند و بمراقبت جوانب مشغول نگردد.

(کلیله و دمنه)

چنین گوید بر زویهء طبیت مقدم ابای پارس که پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علمای متبحر دین زردشت و اول نعمتی که خدایتعالی بر من اعطاء فرمود دوستی پدر و مادر و اشفا و انفاق ایشان برحال من بود چنانکه از فرزندان دیگر ممتاز و مستثنی بودم و بمزیت تربیت و توشیح مخصوص شدم چون سال عمر بهفت رسید مرا بر خواندن

علم طب تحر نمودند و چندانکه اندك مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن میکوشیدم تا بدان صنعت شهرتی تام یافتم و در معالجهء بیماران متهدی شدم آنگاه نفس خویش را میان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم وفور مال و لذات حال و ذکر سائر و ثواب باقی و پوشیده نماند که علم طب به نزدیك خردمندان و در همهء دنیا ستوده است و در کتب طب آورده اند که فاضلترین اطبا آنست که برعلاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که به ملازمت آن سیرت نصیب دنیا هرچه کاملتر بیاید و رستگاری عقبی تذخر گردد - در جمله برین کار اقبال تمام کردم و هرکجا بیماری نشان یافتم که در وی امید صحت بود معالجهء او را بر وجه حسبت کردم و چون یك چندی بگذشت و طایفهء از اکفا و اقران خود را در مال و جاه بر خویش سابق دیدم نفس بدان مایل گشت و تمنی مرتب اینجهانی برخاطر گذشتن گرفت و نزدیك آمد که پای از جا برود و باخود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن خردمند چگونه آرزوی چیزی کند که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استماع ازان اندك بصواب آن لایتقر که بر معالجت مواظبت کنی و اگر در مداوای کسانیکه بعلتهای مزمن و دردهای مهلك از تمتع و تلذذ زندگی محروم مانده اند سعی پیوسته آید و صحت و حقت ایشان تحری افتد اندازهء خیر آب و متویات آنرا که نتواند شناخت؟

رای گفت بر همین را شنیدم داستان کسیکه بمراد خود قادر شد و در حفظ و صیانت آن اهمال نمود تا در سوز ندامت افتاد و بمؤنت غرامت

مأخوذ گشت اکنون بیان کن مثل آنکه در مضای عزیمت تعجیلی و مسارعت روا دارد و از فواید تفکر و تدبیر غافل باشد عاقبت کار وخامت عمل او کجا رسد.

جمعیت خاطر

هر صناعت که تعلق بتفکر دارد، صاحب صناعت باید که فارغدل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود، سهام فکر او متلاشی شود، و برهدف صواب بجمع نیاید. زیرا که جزء بجمعیت خاطر، بچنان کلمات باز نتواند خورد. آورده اند که یکی از دبیران خلافت عباسی رضی الله عنهم به والی مصر نامه ای مینوشت، و خاطر جمع کرده بود و در بحر فکرت غرق شده و سخن میپرداخت چون در ثمین و ماء معین ناگاه کنیزش درآمد و گفت: آرد نماند. دبیر چنان شوریده طبع و پریشان خاطر گشت که آن سیاقت سخن از دست بداد و بدانصفت منفعل شد که در نامه بنوشت «آرد نماند» چنانکه آن نامه را تمام کرد و پیش خلیفه فرستاد و ازین کلمه که نوشته بود هیچ خبری نداشت. چون نامه به خلیفه رسید و مطالعه کرد، چون بدان کلمه رسید حیران فرو ماند و خاطرش آنرا بر هیچ حمل نتوانست کرد که سخت بیگانه بود. کس فرستاد و دبیر را بخواند و آن حال از او باز پرسید.

دبیر خجل گشت و براستی آنواقعه را درمیان نهاد. خلیفه عظیم عجب داشت و گفت دریغ باشد که خاطر چون شما بلغا را بدست غوغای مایحتاج باز دادن و اسباب ترفیه او چنان فرمود که امثال آن کلمه دیگر

هرگز بغور گوش او فرو نشد. لاجرم آنچنان گشت که معانی دو کون در دو لفظ جمع کردی.

(چهار مقالهء عروضی)

بر مردمان واجبست که در کسب علم کوشند و فهم دران معتبر دارند که طلب علم و ساختن توشهء آخرت از مهماتست و زنده را از دانش و کردار نیک چاره نیست و نیز نور ادب دل را زنده کند و داروی تجربت مردم را از هلاک و جهل برهاند و هرکه را علم باشد و بدان کار نکند بمنزلت کسی باشد که مخافت راهی را بشناسد اما ارتکاب کند تا بقطع و غارت گرفتار گردد. یا بیماری که مضرت خوردنیها میداند و همچنان برآن اقدام مینماید تا در معرض تلف افتد و از دو چیز نخست خود را مستطهر باید گردانید پس دیگرانرا ایثار کرد علم و مال یعنی چون وجوه تجارب معلوم گشت اول در تهذیب اخلاق خویش باید کوشید آنکه دیگرانرا باعث باید بود و اگر نادانی این اشارت را بر هزل حمل کند مانند کوری بود که احولی را سرزنش کند و نیکبخت و دولتیار آن تواند بود که تقبل و اقتداء بخردمندان و مقبلان واجب بیند تا بهیچ وقت از مقام توکل دور نماند و از خصلت مجاهدت بیبهره نگردد و نیکوتر آنکه سیرتهای گذشتگانرا امام سازد و تجارب متقدمانرا نمودار عادت خویش گرداند که اگر در هر باب ممارست خویش معتبر دارد همه عمر در محنت گذرد و چون تجارب انسانی حاصل آید وقت رحلت باشد و باید دانست که مردم عاقل را هیچ ضرر و خیران چون رفتن بر اثر هوی و هوس نیست و گردانیدن پای از عرصهء یقین و فرو نهادن بار امل و آرزو در محل شکوک و منزلت ظنون که آدمیان بواسطهء پیروی هوای نفس از طریق صواب منحرف شوند و بخطاء افتد. (کلیله و دمنه)

عاقل باید که در فاتحت کارها نهایت اغراض خویش پیش چشم دارد و پیش از آنکه قدم در راه نهد مقصود معین گرداند و الا واسطهء آن بحیرت کشد و خاتمت بهلاکت و ندامت انجامد.

کوشش اهل عالم در ادراك سه مراد ستوده است: ساختن توشهء آخرت و تمهید اسباب معیشت و راست داشتن میان خود و مردمان به کم آزاری و ترك اذیت و پسندیده تر افعال و اخلاق مردمان تقوی است و کسب مال از وجه حلال و هرچند در هیچ حال از رحمت آفریدگار عز اسمه و مساعدت روزگار نومید نشاید بود اما برآن اعتماد کلی کردن و کوشش فرو گذاشتن از خود و رای راست دور افتد که امداد خیرات و اقسام سعادات بدان نزدیکتر که در کارها ثابت قدم باشد و در مکاسب جد و جهد لازم شمرد و اگر از باژگونگی روزگار کاهلی بدرجتی رسد یا غافلی رتبتی باید بدان التفات ننماید و اقتداء خویش بدو درست نشناسد که نیکبخت و دولتیار آن تواند بود که اقتداء بخرمندان و مقبلان واجب بیند تا بهیچ وقت از مقام توکل دور نماند و از فضیلت مجاهدت بی بهره نگردد و نیکوتر آنکه سیرتهای گذشتگان را امام سازد و تجارت متقدمانرا نمودار عادت خویش گرداند که اگر در هر باب مماست خویش معتبر دارد و همهء عمر در محنت گذرد و یا آنچه گویند که در هر زیانی زیرکی است لیکن از وجه قیاس آن نیکوتر که زیان دیگران دیده باشد و سود تجارت ایشان برداشته چه اگر ازین طریق عدول افتد هر روز مکروهی یابد و چون در تجارب انتساقی حاصل آید وقت رحلت باشد، ضایع گردانیدن فرصت و کاهلی در وضع حاجت و تصدیق اخباری که متحمل صدق و کذب باشد و پذیرفتن آن

باستبداد رأی و التفـات نمـودن بچـربك تمـام و رنجـانیـدن اهـل و تبع بقول مضرب فتـان و رد کـردار نیك بـر عـاقلان و تضییع منفعتی از آن جـهت و رفتن بـر اثـر هـوی کـه عـاقل را هیچ ضرر و سـهـو چون تبع هوی نیست.

(ص ٣٤ کلیله)

آورده اند کـه در آبگیـری از راه دور و از گـذریان و تعـرض ایشـان مصون سه ماهی بودند دو حـازم و یکی عـاجز، از قـضا روزی دو صیاد برآن گذشتند آنکه حزمی داشت و بارها دستـبرد زمـانه جافی و شوخ چشمی سپهر غدار دیده بود و بر بساط خرد و تجربت تا بتقدم شده سبك روی بکار آورد و از آنجانب که آب آمدی بر فور بیرون شد. درین میـان صیادان برسیدند و هردو جانب آبگیر محکم ببستند و آندیگر که تحرزی داشت، از پیـرایهء خرد عـاطل نبود و از خبـرت و تجربت بیبـهـره با خود گفت: غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد اکنون وقت حیات است هرچند تدبیر هنگام بلا فـایده بیشـتر ندهد و از ثمرت رای در وقت آفت تمتعی زیادت نتوان یافت بااینهمه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نشود و در دفع مکائد دشـمن تأخیـر صواب نبیند وقت ثبات مردان و هنگام مکر خردمندانست پس خود را مرده ساخت و بر روی آب میرفت. صیادان پنداشتند که مرده است، او را بینداختند و او خویش را به حیله در جوی افکند و جان بسـلامت برد و آنکه غـفلت بر احوال وی غـالب و عـجز در احوال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان، مدهوش و پایکشان چپ و راست میرفت و در فراز و نشیب میشد تا گرفتار آمد.

(کلیله و دمنه)

ملك گفت میان دوستان احقاد و ضغائن بسیار حادث شود چه امکان جهانیان از مسدود کردن راه آزار و خصومت قاصر است و هرکه بزیور عقل آراسته باشد و بزینت خرد متجلی و مطر زیر میرانیدن آن حرص نماید و از احیای آن تجنت و تحرز لازم شمرده، قبره گفت من سرد و گرم روزگار چشیده ام و عمر در نظارهٔ مهره بازی چرخ بپایان رسانیده و از ذخایر تجربت و ممارست استظهاری وافر حاصل کرده و بحقیقت بشناخته که هرکه بر پشت کره خاك دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همگان کج شود و بر اطلاق فرق مردمی و مروت را زیر قدم بسپرد و آنچه بر لفظ ملك میرود عین صدق است اما در مذهب خود قبول عذر ارباب حقد محظور است و طلب صلح اصحاب عداوت حرام زیرا که دران خطری بزرگ است تا حریف ظریف و کعبتین راست و مجاهر امین نباشد دران شروع نتوان پیوست و پوشیده نماند که خصم موجبات وحشت فرو نگذارد و از ترصد فرصت مکافات آن اعراض ننماید و بسیار دشمنانند که بقوت و زور بدیشان دست نتوان یافت و بحیله و مکر در قبضهٔ قدرت توان کشید چنانکه پیل وحشی بمؤانست پیل اهلی در دام افتد. ملك گفت مردم کریم الیف را در فراق نیفکند و بهر بدگمانی انقطاع دوستی و مودت را روا ندارد و معرفت قدیم و صحبت مستقیم را به مجرد ظن ضایع و بی ثمرت نگرداند اگرچه درآن خطر نفس و مخافت جان باشد و این خلق در حقیر قدر و خسیس منزلت از جانوران هم یافته شود.

(کلیله و دمنه)

نصیحت

نیکبخت و دولتیار آن تواند بود که تقلیل و تاسی بخردمندان و مقبلان واجب بیند تا بهیچوقت از مقام توکل مهجور نماند و از فضیلت مجاهدت و مزیت همت و تهمت بی بهره نگردد و نیکوتر آنکه سیرتهای گذشتگانرا امام سازد و تجارب متقدمانرا نمودار عادت خویش گرداند که اگر در هر باب ممارست و مزاولت خویش معتبر دارد همه عمر در محنت و صعوبت گذرد و با آنچه گویند که در هر غبن و زیانی زیرکی است لیکن از وجه قیاس آن نیکوتر که زیان دیگرانرا دیده باشد و سود تجارت ایشان برداشته چه اگر از این طریق عدول و انحراف کند هر روز مکروهی یابد و چون در تجارب انتساق و انتظامی حاصل آید وقت رحلت باشد و هر جانوریکه درین کارها مسامحه و اهمال نماید از استقامت معیشت و رفاهیت زندگی محروم ماند و آن اینست که یاد کرده اید ضایع گردانیدن فرصت و کاهلی در موضع حاجت و تصدیق اخباری که متحمل صدق و کذب باشد و پذیرفتن آن باستبداد و التفات نمودن بدروغ نمام و رنجانیدن اهل تبع بقول مضرب و مخلط فتان ورد کردار نیك بر عاقلان و تضییع منفعتی ازآنجهت و رفتن بر اثر هوی که عاقل را هیچ ضرر و خسران چون پیروی هوی و هوس نیست و گردانیدن پای از عرصهء یقین و فرو نهادن بار امل و آرزو در مهب شکوك و منزل ظنون زیرا که آدمیان بیشتر از راه هوی در هاویه شوند.

برهمن گفت هرکه بنای خویش بر قاعدهء ثبات و خرد و حزم و وقار ننهد عواقب کار او مبتنی بر ملامت و مقصور بر ندامت باشد و ستوده تر خصلتی که ایزد تعالی آدمیانرا بدان آراسته و متجلی گردانیده است جمال حلم و فضیلت وقار است زیرا که منافع آن عام است و فوائد آن

خلایق را شامل و اگر کسی در تقدیم مکارم و انواع فضایل مبادرت نماید و بر امثال و اقران اندران پیشدستی و مسابقت جوید چون تهتك و درشتخویی بدان پیوندد همهء هنرها را بپوشاند و در همهء طبعها هرآیینه لغزشی پیدا آید سمت حلم جز بنیات عزم و سکون طبع حاصل نیاید چه شتابکاری پسندیده نیست و با سیرت ارباب خرد و حصافت تناسبی ندارد و بر خردمند لازم و فریضه است در کارها غفلت نورزیده و از منافع وقار و سکینت بیبهره نماند و بهیچوجه پیش از قرار عزیمت کاری بامضاء نرساند و آیینه رأی خویش را باشارت حکماء صیقل کند و در همه اوقات بتیشت و تانی و تدبر و وقار گراید و از تعجیل و خفت و غفلت بپرهیزد تا وفور اقبال و دولت بساحت او متواتر شود و امداد خیر و سعادت بجانب او متصل گردد.

(کلیله و دمنه)

هرکه از ناصحان در مشاورت و از طبیبان در معالجت و از فقها در مواضع شبهت برخصت و غفلت راضی گردد از فواید رای راست و منافع علاج بصواب و میامن مجاهدت در عبادت باز ماند و اگر اینهمه نیست ممکن است که ملاك ملوك او را براین باعث باشد و نیز شاید بود که هنرمن سبب کراهیت گشته است که اسب نیك را قوت تك سبب و موجب عنا گردد و درخت نیکو بارور را از خوشی میوه شاخها شکسته شود و جمال طاووس همواره او را پراگنده و بال گسسته دارد و همیشه هنرمند بحسد بیهنران در معرض تلف افتد و خصم امائل فرومایگان و اراذل باشند و بحکم انبوهی غلبه کنند چه دون و سفله بیشتر یافته شود و لئیم را از دیدار کریم و نادان را از مجالست دانا و احمق را از صحبت زیرك

ملال افزاید و بیهنران در تقبیح اهل هنر چندان مبالغت نمایند که حرکات و سکنات او را در لباس گناه بیرون آرند و در صورت خیانت و کسوت جنایت بمخدوم نمایند و هم آن هنر را که سبب سعادت شمرند مادت شقاوت گردانند و اگر بدسگال این قصد بکرده است و قضاء آنرا موافقت خواهد نمود این دشوارتر که تقدیر آسمانی شیر شیرزه را گرفتار سلسله گرداند و مار گرزه را اسیر سله و خردمند دوربین را خیره و حیوان و احمق غافل را زیرك و متیقظ و شجاع مقتحم را بد دل و متحیر و فاقه رسیده محتاج را متمول و مستظهر.

(کلیله و دمنه)

رای گفت شنیدم داستان کسیکه از پیشهء آباء و اجداد خویش اعراض نماید و نخوتی در دماغ کند که اسباب آن مهیا نباشد تا از ادراك مطلوب محجوب گردد و رجوع بسمت اصل ممکن نگردد اکنون بازگوی کز خصلتهای پادشاهان کدام ستوده تر است و بمصلحت ملك و ثبات دولت و تالف اهوا و استمالت دلها نزدیکتر حلم است یا سخاوت یا شجاعت برهمن گفت نیکوتر سیرتی و پسندیده تر طریقتی ملوك را که هم نفس ایشان مهیب و مکرم گردد و هم لشکر و رعیت شاکر و خشنود باشند و هم ملك و دولت پایدار و مخلد ماند حلم است زیرا که بفوائد سخاوت یك طایفهء مخصوص توانند بود و شجاعت در عمرها وقتی بکار آید و حلم در تمامت امور مطلوبست و منافع و عوائد آن خاص و عام را شامل و ثبات و وقار ملوك را زیباتر حلیتی و تابانتر زمینی است چه فرمانهای ملوك در اعراض و دماء و اموال و املاك جهانیان روان باشد و اگر اخلاق خود را بحلم و صیانت آراسته و متجلی ندارند از یك درشتخویی جهانی رنجور شود و خلق آزرده و نفور گردد و بسی جانها و مالها در معرض

هلاك و تفرقه افتد و اصل حلم مشاورتست بااهل خرد و حصافت و تجنب و تحرز از جاهل غافل و هر پادشاهی را که همه ادوات ملك مجتمع بود چنانکه نه در هنگام عفو و حلم و متابعت هوی جایز شمرد و نه در وقت عقوبت و خشم مطاوعت شیطان روا بیند و بنای اوامر و نواهی او بر قاعدهء تأمل و مشاورت آرامیده باشد ملك او از استیلای دشمنان مصون و محروس ماند و از تسلط خصم مسلم چه اگر در ملازمت این سیرت غفلتی رود حظی که از مساعدت روزگار یافته باشد و بدان بر نظام کار و ضبط ملك استعانتی کرده باندك خشمی متفرق و متشتت شود و عواقب آن از ندامت خالی نماند.

در ترجمهء سخنان اردشیر بابك آورده اند. که ملك بی مرد مضبوط نشود و مرد بی مال قائم نگردد و مال بیعمارت بدست نیاید و عمارت بیعدل و سیاست ممکن نگردد و برحسب این سخن توان شناخت که آلت جهانگیری مال است و کیمیا مال عدل و سیاست است و فایده در تخصیص عدل و سیاست و ترجیح آن بر دیگر اخلاق ملوك آنست که تمامی ابواب مکارم و انواع عواطف را بیشك نهایتی است و رسیدن آن بخواص و عوام تعذری ظاهر دارد و لیکن منافع این دو خصلت کافه مردمان را شامل گردد و دور و نزدیك جهانیان را از آن نصیب باشد چه عمارت نواحی و مزید ارتفاعات و تواتر دخلها و احیاء موات و ترفیهء درویشان و تمهید اسباب معیشت و کسب ارباب حرفت و امثال و اخوت این معانی بعدل متعلق است و امن راهها و قمع مفسدان و ضبط ممالك و حفظ ممالك و زجر متعدیان و آرامش اطراف و نظائر و قرائن آن بسیاست منوط و هیچ چیز بقاء عالم را از این دو باب قویتر نیست و نیز کدام نیکوکاری را این منزلت تواند بود که بسبب او مصلحان آسوده باشند و مفسدان مالیده و هرگاه که این دو طرف بواجی رعایت یافت کمال

کامگاری حاصل آید و دلهای خاص و عام و رعیت و لشکری بر قاعدهء هوی و ولا فراگیرد و دوست و دشمن در ربقهء خدمت و طاعت ملوك جمع شوند. در ضمیر ضعیفان آزاری صورت بندد و نه گردنکشان را مجال تمرد باقی ماند و ذکر آن در آفاق سائر شود و کسوت پادشاهی بدان مطرز گردد و رهینهء دوام ملك در ضمن آن بدست آید.

(کلیله و دمنه)

چهارم: اشتباهات در سبک

۱- جمله ها یا عبارت های آماده: همان جمله ها یا عبارتهاییست که باری برای یك منظور عالی گفته شده، بعداً مروج گشته، غالباً گویندگان یا نویسندگان در گفتار یا نگارش از آن استفاده میکنند، اما تازگی و لطافت خود را در اثر استعمال از دست داده است. مثل لطیفه ایکه چند بار گفته شود لذت خویش را می بازد، در بکار بردن این عبارتها دو خطر است:

الف: یکی آنکه از طراوت و تأثیر نگارش میکاهد.

ب: کلمات باید افکار را برساند، درحالیکه استعمال عبارتهای آماده، واضح میکند که نگارنده خود کمتر فکر کرده و مطالب گذشتگان و دیگران را بکار برده، مثل آنکه آشپزی غذای درست کرده از بازار بخرد. این موضوع نیز از تأثیر نگارش میکاهد.

درینجا چند عبارت آماده را به حیث نمونه ذکر میکنیم، هر محصل ممکنست در ظرف یك شبا روز تعداد زیادی از آنرا یادداشت کند. بسیاری بهتر خواهد بود اگر در گفتار یا نگارش عبارتهای کهنه را بکار نبرید و مطالب تازه بگویید:

ضمن صحبتهای دوستانه - بین قوس بگویم - جم غفیری - هدایاتِ لازمه - قدیم الایام - جنسِ لطیف - بوم واری - گرگ باران دیده - چشمان نرگس - لبان یاقوت - دندانهای صدف مانند - رخسار گلابی - خُذْ ماصَفا دَعْ ما کَدَرْ - برخی از ضرب المثلهای فارسی یا عربی مروج در زبان - بعضی افسانه های ملانصرالدین که زیاد تکرار شده.

۲- زبان عامیانه: زبان عامیانه غالباً زبان یا اصطلاحات تازه ایست که هنوز در زبان موقع نگرفته، غالب آنها عمر کوتاه دارند یا بسیار محلی اند یا نارسا اند یا معنی را بخوبی افاده نمیکنند و نیازمندی زبان را بر نمی آورند. زبان عامیانهء یك دور در عصر دیگر یا نسل دیگر بکلی از بین رفته میباشد. برخی از کلمات عامیانه پس از یك دوره امتحان که از بین نروند جای خود را در زبان میگیرند و بحیث استعمالات درست بکار میروند.

اصطلاحات عامیانه را تا حدیکه بسیار ضرور نباشد بهتر است بکار نبریم و از استعمال آن خودداری نماییم، زیرا استعمال بیشتر زبان عامیانه از درستی و تأثیر کلام و شخصیت گوینده میکاهد.

گاهی یك کلمه را که بکلی بیمعنی میباشد در زبان عامیانه بکار میبرند یا تلفظ آن غلطست یا با موضوع بیربط است، درینصورتها مورد اعتراض قرار میگیرند.

اینك برخی از کلمات عامیانه:

کوثره، نصوارش نیست، گل مولا، زهرخور، فنستور، کِرك، بال سرخ....

فصل هفتم
ترکیب لغات

طوریکه آواز مواد خام موسیقی است، کلمات مواد خام نگارش اند. تنها معلوماتی در مورد کلمات فضیلت نگارش شمرده نمیشود، ارزش آن درینجاست که چگونه کلمات را قویً و دقیقانه بکار بریم. محصلی که در انکشافِ لیاقتِ افاده ضعیف است باید ذخیرهٔ لغات خویش را بزرگ کند و توسعه بخشد.

اول: چگونه ممکنست ذخیرهٔ لغت را وسیع کرد؟

روشهای ذیل را در ترکیب لغات مؤثر ممِد میگردد:

۱- کتاب لغت یا فرهنگِ خوبی را بکار برید. مطالب ذیل را محصل در مورد لغتهای «سبک» و «گیتی» که در فرهنگ های خوب بدست می آید، یادداشت کند:

سبک: بفتح اول و ضم ثانی ضد گران از جهانگیری و برهان قاطع و بهار عجم و در سراج نوشته که سبک به فتح اول و ضم دوم ضد گران و کنایه از بیوقار و بمعنی چست و چلاک و بمعنی تعلق و شتاب نیز نوشته که این لفظ بلهجهٔ عام بضمتین است...

(غیاث اللغات، چاپ گلاب سنگهـ، لاهور، ۱۳۲۵ هجری قمری)

گیتی: ف. دنیا و عالم ماده و گیتی آراء و گیتی بان و گیتی ستان

و گیتی فروز (پادشاه) و گیتی گرد و گیتی نورد (جهانگرد و سیاح) و گیتی نما (انسان کامل و خریطهء جغرافیای عالم) (فرهنگ خیام، تألیف ترقی، چاپ ۱۳۳۰ش)

۲- به کتب مراجع، کتب اصطلاحات و امثال آن که کلمات را از روی موضوع جمع آوری کرده نه به اساس الفبا، و کلمات مرادف، متشابه و متضاد را نشان داده اند، مراجعه گردد. البته چنین کتابها در زبان پارسی کم و یا هیچ موجود نیست. فرهنگ نوبهار خیابانی تبریزی ازین جمله است. کتابهای مهم لغت را در اخیر این بخش معرفی میکنیم.

مرد. (انسان - انسان مذکر) مقابل زن، جمع: مردان، مردها. ازینجاست: مردم، مردمی، مردمان، مردی، مردانگی، مردمداری، مردزا، مردخیز، مرد میدان، مرد گیران، مردمك.

متشابه: مرد (شخص سوم مفرد از مردن) مرده، مردار.

۳- وقتاً فوقتاً به دایرة المعارف یا کتب مراجع دیگر نگاهی انداخته شود. بعلاوهء اینکه اطلاعات عمومی شخص را تزئید می بخشد، در تسلط بر کلمات نیز کمك شایانی میکند.

٤- کوشش شود پیشاوندها، پساوندها، ریشه ها و ترکیبات زبان فرا گرفته آید. زبان دری (پارسی) که اساساً از ریشهء هندو اروپایی است، دارای عناصری از زبان عربی بپیمانهء وسیع، بعد ترکی، هندی، و فرنگی میباشد. این خود موجب غنای زبان شده که یك کلمه را بچند صورت میتوان اداء کرد مثلاً: شرقشناس، خاور شناس و مستشرق.

که شرق نخستین عربی، و خاور دیگری فارسی است، بمعنی مطلع آفتاب یا آفتاب برآمد. مستشرق بمعنی کسیکه با علوم شرقی یا

شرقشناسی میپردازد. هرسه کلمه در زبان ما یك معنی را افاده میکند و میشود در موارد مختلف بااستعمال آنها از تکرار خودداری کرد. همچنین است ثقافت، فرهنگ و کلتور، روانشناسی، روحیات و علم النفس، دارالفنون، جامعه، دانشگاه و یونیورستی و....

۵- یك کتاب لغت شخصی باید داشت که ذران همهء کلمات غیر مأنوسی که در هنگام مطالعه، مصاحبت و تحصیل در نظر می آید یادداشت گردد. کلمات نو باید در مذاکره و سخن گفتن بکار برده شود تا ملکه و جزء ذهن گردد.

٦- هرگاه محصل کلمهء تازه ای یاد میگیرد، باید دو کلمهء دیگر نیز فرا گرفت، یکی مترادف و دیگر متضاد آن. دو کلمهء مترادف دارای یك معنی مشترك بوده، دو کلمهء متضاد معانی متقابل را احتواء میکند.

موافقت: هماهنگی، همنوایی (مترادف)، مخالفت (متضاد).

۷- کلمات را با تصنیف به اساس موضوع نیز میتوان آموخت. یك رشته مطالعات را ممکنست گزید و بدان متمرکز شد. اگر ساحت منتخب مثلاً «شعر» است راجع به کلمات غیر مانوسیکه بدان مربوط است لازمست بـه کتاب لغت مراجعه کرد. در آنصورت لغات ذیل را بدست می آرید:

شعر، نثر، قافیه، وزن، سجع، مصراع، بیت، قصیده، رباعی و ... چنین یك روش را ممکنست با سایر موضوعات مانند علوم، تاریخ، سیاست، ورزش وغیره پیش گرفت. باین ترتیب تصنیف علوم «دیوی» را که در کتابخانه ها مروجست، نافع می یابید (رجوع بفصل دهم).

دوم: کتابهای لغت فارسی و عربی

در کشورهای پیشرفته، هر مامور، هر نویسنده، هر معلم سر میز دفتر خود بخانه در اتاق کار خود کتابهای لغت زبان خود و زبانهاییرا که بدان سر و کار دارد نگهمیدارد. حتی کتاب لغت کوچك و ظریفی بجیب خود میداشته باشند و در موقع لزوم هرآن به آن مراجعه میکنند. در کتابخانه ها انواع کتاب لغت وجود داشته یا برای مراجعی ازین قبیل اتاقی خاص میداشته باشند و هرآن کسی به کتاب لغت نگاه میکند. به کتاب لغت نظر انداختن و مراجعه کردن عیب نه، بلکه فضیلت است. مگر ما اگر در صد اداره و یا مدرسه سر بزنیم کتاب لغتی نیست که با آن حل مطلب لغات عربی یا فارسی شود. هیچکس حتی نویسندگان و معلمان چه جای آنکه اشخاص دیگر به نگاه کردن در کتاب لغت عادت نکرده اند. بناءً هرکس هرچه میخواهد مینویسد، به املاء توجهی نیست، کلمات را با هر حرفی و بهر معنی خواسته باشند بکار میبرند، هر نوع آرزو داشته باشند اشتقاق میکنند، خلاصه در نوشته های ما یك هرج و مرج کلمات دیده میشود.

علت آن قسماً اینست هرکه هرچه نوشت مصونیت دارد و کسی بروی تعرضی نمیکند. اگر فلان مدیر اخبار چنان غلط نوشت، چه کسی میتواند سهو و اشتباه او را برویش بکشد. باین ترتیب یکنوع بیعلاقگی و بی پروایی در بکار بردن کلمات پدید آمده است. اگر گاهی کسی هم بروی مبارك شان بیاورد، فوراً میگویند امروز عصر کار و علم است، ما نباید به کلمات و عبارات به پیچیم، تنها مقصد باید افاده شود، پی غلط و درست نمی گردیم غافل ازینکه افادهء نادرست سوء تفاهم بار می آورد و مؤثر نیست.

بزرگان و اهل علم همواره از بیسوادی، خرابی املاء وغیره سخن میگویند و راستی اگر رخ این بی اعتناییها گرفته نشود، خدا میداند که کار بکجا خواهد رسید.

قسماً علتّ دیگر آن عدم تربیت به استعمال کتاب لغت یا بهتر بگویم بدسترس نبودن کتاب درست لغت است. امروز بهر اداره، مدرسه حتی کتابخانه سری بزنیم، یك کتاب لغت عربی یا فارسی که حل مطلب کند وجود ندارد. کتابهایی ازین قبیل که تألیف یا طبع شده یا نقایص دارد یا اینکه در هند و فارس چاپ شده کمیاب است. ما بدو نوع کتاب لغت عربی و فارسی ضرورت داریم یکی برای شاگردان مدارس، دگر برای همه کس که آرزومندیم بزودی از طرف شعب مربوط دارالتألیف و دایرة المعارف تهیه شود.

در اصطلاح لغت، لغت عربی را «قاموس» لغت عربی و فارسی را «لغت» و لغت فارسی را «فرهنگ» یا «لغت» گویند.

درینجا معروفترین کتابهای لغت و فرهنگ را معرفی میکنیم تا باشد یکی از آنها برای رفع احتیاج مدارس وغیر آن چاپ شود:

«المنجد»: تألیف الاب لویس شیخو، لغت نافع مختصر و مورد اعتماد است که باصول جدید ترتیب شده.

«قاموس فیروزآبادی»: کتاب خوب، اما فاقد اصطلاحات جدید عربی است.

«شرح قاموس»: بنظر بسیاری بهترین لغت عربی بفارسی است.

«منتهی الارب»: که در واقع شرح قاموس است، از لغات معروف میباشد.

«صُراح»: کتاب لغت عربی بفارسی تألیف محمد بن عمر بن خالد

است که به ابواب و فصول پخش شده ابواب حرف آخر کلمه و فصول حرف اول را می نماید. از لغت معتبر و اساسی است. صراح در دو جلد و اضافه از هزار صفحه است و در مطبعهء منشی نول کشور بچاپ سنگی رسیده است.

«لغت آموزگار»: لغت مختصر و مفیدی است از عربی بفارسی.

«غیاث اللغات»: از لغتهای معتبر است که در بمبئی، لکهنو و لاهور بچاپ رسیده. مؤلف آن مولینا غیاث الدین است که در چهارده سال آنرا تصنیف کرده. چاپ لاهور آن در ۵۱۸ صفحه در سال ۱۳۲۵ قمری در مطبعهء گلاب سنگهـ چاپ شده. لغت مورد اعتماد و جامع عربی و فارسی است. اگر این کتاب با تنقیح و اضافات با حروف سربی چاپ شود احتیاج بزرگ مامورین اداری، معلمان و شاگردان را رفع میکند.

«چراغ هدایت»: تألیف سراج علی خان آرزو که در حواشی غیاث اللغات چاپ لاهور طبع شده اصطلاحات مهم را حاویست.

«منتخب اللغات»: که گاهی در حاشیهء غیاث چاپ شده است.

«فرهنگ انندراج»: در سه جلد بزرگ در لکهنو چاپ شده. دارای لغات زیاد و شواهد شعری است مگر آنقدر مورد اعتمادش ندانند.

«شمس اللغات»: نظیر غیاث اللغات است.

«بهار عجم»: مفصلتر از غیاث است ولی باعتبار آن نیست.

«فرهنگ خیام»: لغات عربی و فارسی شامل سی هزار لغت عربی، فارسی ترکی و اروپایی است. تألیف محمد علی ترقی، لغات جیبی است در ۵۲۹ صفحه که در سال ۱۳۳۰ چاپ شده.

«فرهنگ نفیسی»: در پنج جلد نگارش ناظم الاطباء و تصحیح سعید نفیسی.

«لغت فرس اسدی»: از فرهنگهای معتبر و مورد اعتماد پارسی است که کلمات غیر متداول زیاد دارد. شواهد شعری در هر کدام دیده میشود. برای امور تحقیق در آثار قدیمیان خوبست.

«برهان قاطع»: که در بمبئی و کلکته و لکهنو و تهران چاپ شده دارای اشتباهات فراوان است. تازه دکتر محمد معین آنرا تصحیح و تنقیح کرده در سه جلد بصورت عصری بااضافات بچاپ رسانیده است.

گذشته ازینها از قاموسهای متداول عربی اینهاست:

لسان العرب، اقرب الموارد، تاج العروس، محیط المحیط، قطرالمحیط، دایرة المعارف بستانی، دایرة المعارف وجدی.

از لغات عربی بفارسی بعلاوه: لغت انجمن علمی و از لغات فارسی متداول امروزی: فرهنگ نظام، بهار عجم، هفت قلزم، فرهنگ کاتوزیان و فرهنگ دهخدا را میتوان تذکر داد.

از فرهنگهای فارسی همچنین از فرهنگ انجمن آرای ناصری، فرهنگ نوبهار، فرهنگ جهانگیری و برهان جامع میتوان استفاده کرد.

طوریکه دیده میشود اکثر کتابهای لغت یا در هند یا در فارس تألیف شده است و علت روشن آن اینست که چون زبان دری از افغانستان امروز و تاجیکستان نشأت کرده است درین جاها بنوشتن لغت ضرورتی نبوده، همینکه این زبان بهند و فارس رسید برای انتشار و فرا گرفتن زبان مردم به کتب لغات احتیاج داشتند، بناء اهل علم به نوشتن آن پرداختند.

غالب این کتابها کمیاب است و لازم می نماید بمشوره‌ء اهل فن یکی از آنها که بهتر از همه باشد از طرف دایرة المعارف آریانا یا دارالتألیف بصورت زیبا بحلیه‌ء طبع آراسته گردد؛ تا متعلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید.

سوم: پیشاوند، پساوند و ریشه

پیشاوند یك هجا (یا دسته ای هجاست) که پیش از یك کلمه یا جزء کلمه می آید، تا معنی آن جزء را واضح سازد. مثلاً پیشاوند بردر، برداشتن یا برآمدن.

غالب پشاوندها بصفت حرف اضافت و قیود نیز می آیند.

پساوند یك هجا (یا دسته ای هجاست) که بعد از یك کلمه آمده معنی آنرا بصورتی درمی آورد. چون «ی» در هنری، «ور» در هنرور، «مند» در هنرمند، «سرا» در هنرسرا. غالب پساوندها حیثیت اسم و صفت و قید را میگیرند. کمی از آنها فعل نیز باشند.

ریشه جزء اساسی کلمه و عنصر اصلی ایست که پیشاوند و پساوند با آنها اضافه میگردند. مثلاً در کلمات بازگشتی و بیعقلانه، پیشاوندهای باز و بی بمعانی تکرار و بدون، ریشه های گشتن (فارسی) و عقل (عربی) بمعانی گردیدن و خرد، پساوند ی و انه برای نسبت و لیاقت، بناء معنی تمام کلمه:

آنچه باید برگردد و مراجعت کند، بدون بکار بردن عقل؛ آید.

برخی پیشاوندها را مشکلست شناخت زیرا املای شان از جهت خوش آهنگی تبدیل گشته است. چون ام در امسال، امروز، امشب که در اصل این سال، این روز و این شب بوده، برای سهولت تلفظ چنین شده است. این حادثه را در زبانشناسی «ادغام» گویند. از مثالهای دیگر ادغام اینهاست:

چنین (چون + این)، چنان (چون + آن) و همان (هم + آن).

اگر به فهرست زیرین پیشاوندها، پساوندها و ریشه ها توجهی کنیم، قدم بزرگی در راه ترکیب بهتر لغات برداشته ایم. در اثنای

مطالعه آن بهتر است اگر چند مثال دیگر نیز بستون طرف چپ و اخیر آن بیفزاییم.

پساوند مفرد

پساوند	معنی	مثال
الف برای:	ندا	بزرگا، خدایا، یارا
ا	تعجب، کثرت	خوشا، بسا، خرما
ا	توصیف	بینا، شنوا، زیبا، رسا
ا	مصدر	درازا، آشکارا
ا	دعا	بماندا، بیندا
ا	زیادت	گفتا، گوهرا
ك برای:	تصغیر	دخترك، پسرك، کودك
ك	زیادت	پرستوك، زادك
م	ترتیب	دوم، سوم، صدم
و	تصغیر	يارو، خواجو، خواهرو
هـ برای:	مصدر	خنده، گریه، ناله
هـ	نسبت (شباهت)	گوشه، دهانه، زنانه
ه	مفعولی	کشته، زده، آشفته
ه	اسم آلت	تابه، ماله، آویزه
ه	تحقیر	دختره، مردکه، زنکه
ی برای:	مصدر	دوستی، بستگی، خوبی
ی	نسبت	کابلی، بدخشی، هراتی
ی	نسبت (فاعل)	جنگی، هنری، کاری

ی	نسبت (لیاقت و لزوم)	رفتنی، دیدنی، سوختنی
ی	نکره	چوبی، کتابی
ی	نکره (تعظیم و تحقیر)	دانشمندی، مردی، پستی
ی	ضمیر	رفتی، گفتی، شنیدی
ی	استمرار	رفتمی، گفتمی، شنیدندی
ی	تمنی	کاش آمدی
ی	شرط و جزاء	اگر اینان ساعی بودندی

پساوند مرکب

پساوند	معنی	مثال:
برای نسبت		
ین	نسبت	سیمین، زرین، رنگین، آهنین، زیرین
ینه	نسبت	زرینه، پشمینه، دیرینه، زیرینه
گان	نسبت به اسم	گروگان، بازرگان، دهگان، مهرگان
اك	نسبت (بفعل امر)	خوراك، پوشاك، کاواك
اتصاف و مالکیت:		
گین	اتصاف و مالکیت	سهمگین، شرمگین، غمگین
اگین	اتصاف و مالکیت	شرم اگین، گهر اگین
ناك	اتصاف و مالکیت	دردناك، سوزناك، غمناك
مند	اتصاف و مالکیت	دردمند، هوشمند، خردمند، هنرمند
ومند	اتصاف و مالکیت	تنومند، برومند
یار	اتصاف و مالکیت	دولتیار، هوشیار، بختیار
ور (بفتح اول)	اتصاف و مالکیت	تاجوَر، هنروَر، کینه وَر

ور (بضم اول)	اتصاف و مالکیت	رنجوُر، گنجوُر، مزدُور

لیاقت و شباهت:

وار	لیاقت و شباهت	بنده وار، پریوار
انه	لیاقت و شباهت	خردمندانه، عاقلانه، عالمانه
سان	لیاقت و شباهت	مردسان، دیوسان
اسا	لیاقت و شباهت	پلنگ اسا، مهراسا
وش	لیاقت و شباهت	ماهوش، حوروش
دیس	لیاقت و شباهت	حور دیس، فرخار دیس
وان	لیاقت و شباهت	پلوان، شتروان

زمان:

ان	زمان	بهاران، بامدادان، برگریزان
گاه	زمان	شامگاه، صبحگاه، سحرگاه
گاهان	زمان	شامگاهان، سحرگاهان

مکان:

گاه	مکان	جایگاه، پایگاه، تعلیمگاه، خوابگاه، رزمگاه
ستان	مکان	نیستان، کابلستان، گلستان، بوستان
کده	مکان	دهکده، آتشکده، بتکده، ماتمکده
لاخ	مکان	سنگلاخ، دیولاخ
سرا	مکان	بوستانسرا، گلستانسرا، کاروانسرا
زار	مکان	مرغزار، لاله زار، گلزار، کارزار
بار	مکان	رودبار، جویبار
سار	مکان	کوهسار، چشمه سار

دان	مکان	جامه دان، نمکدان، آبدان، قلمدان
سیر	مکان	گرمسیر، سرد سیر
ان	مکان	دیلمان، خزران، بدخشان

فاعلی:

نده	فاعلی	زننده، گوینده، خرامنده
ان	فاعلی	فروزان، گدازان، خندان
ار	فاعلی	پرستار، خواستار، گرفتار
گار	فاعلی	آمرزگار، رستگار، آموزگار، پروردگار
کار	فاعلی	جفاکار، ستمکار، خطاکار
گر	فاعلی	دادگر، ستمگر

محافظت:

دار	محافظت	پرده دار، رهدار، سرایدار
بان	محافظت	باغبان، مهربان، دیده بان
وان	محافظت	ساروان، کاروان، فالیزوان
بد	محافظت	موبَد، سپهبَد

معانی و انواع را:

را علامت مفعولی و تملیك - کتاب را گرفتم.

را بمعنی برای (به + را) - خدارا (برای خدا).

را بمعنی از - قضاء را، لقمان را پرسیدند (از).

را بمعنی اضافت - آنرا روی در مصلحتی بود (روی آن).

پیشاوند افعال

پیشاوند	معنی	مثال
ب	تأکید	بکرد، براند، بکند، بگردد
م	نهی و دعا	مگو، مرو، مباد، مساز، مرساد
می	حال استمرار	میروم، میگویم
همی	استمرار	همی نویسد.
بر، ابر		ورشکست، ورافتاد، برکشید
ور، ز، اور		برنشست (سوار شد)، برآمد، برافتاد وارانداز (طرح)
اندر، انتر	ظرفیت	دستها برسر و سرها زده اندر دیوار.
در	ظرفیت	درافتاد، درگذشت (عفو)
فرا	ظرفیت	فراآمد، فراافکند، فرارفت، فرا ستاند فراروی، فراهم
فرو	تأکید فعل (با افعال معین معنی مستقبل) استعلاء، تأکید	فروایستاد، فروشکست، فروریخت
فراز	فعل	فراز آید
از	تکرار و اعاده	باز گذاشتند (ترک کردند) باز گفتن،
باز	(بجای پس و چون واو عطف)	باز، بازگشت، بازآوردن، بازخواست، بازپرس، باز نمودن.

با	
وا	صورتهای دیگر باز
فا	

باز، بسا، وا ... همنای و معیت ... باآنکه، بازآنکه، واپس

ها	....	....
ا	نفی	انوش (بیمرگ)
ن	نفی	نمیگوید، نمی رود
ن	دعا	نگویاد
درون	ظرف و استعلاء	درون شدن
اندرون	ظرف و استعلاء	اندرون شدن
بیرون	ظرف و استعلاء	بیرون رفتن
بالا	ظرف و استعلاء	بالا رفت
فرود	ظرف و استعلاء	فرودامد
سپس	زمان	......
پیش	زمان	پیشرفت، پیشامد
دیگر	زمان	......
چون	شباهت	چنان، چنین
هم	تکرار	همان، همین، همنوا
بی	بدون	بیکار، بیخرد
این	اشاره	این کتاب
ام	اشاره	امشب

انواع ب:

اضافت	بمن
معیت	بصلاح
تخصیص	بمزد گرفتن، بشعر دوستی
شمار	بدست
انصاف	بهوش
تقریب	بشهر
لیاقت	-
قسم	بخدا
تأکید افعال	بروم وغیره

ریشه و ترکیب:

زبانِ دری از نظر ترکیب خیلی غنی است. از ترکیب اسم با اسمهای دیگر با صفتها، مصدرها، ادات، پساوندها و امثال آن کلمات دیگری بدست می آید که معنی اسم، مصدر، صفت را بنحوی دیگر اداء میکنند و موجب وسعت و بزرگی زبان میشود. درینجا بطور نمونه چند ترکیبی را که با چشم، دست و دل صورت گرفته و ازان معانی دیگری به دست آمده، متذکر میشویم. در اخیر هرچه بخاطر میرسد بدان بیفزایید و ترکیبهای دیگر نیز بنویسید:

چشم:

چشم سفید، چشم تنگی، شوخ چشم، چشم زدن، گرسنه چشم، چشم و چراغ، چشم دوختن، چشم داشتن، چشم پوشی، چشم پوشیدن (از جهان)، چشم بازی، چشم کشیدن، چشم پاره، چشم براه، هم چشمی، چشمک زدن و ....

دل

دلگیر، دلدار، دلباخته، دلسوخته، دلشکسته، دلداری، دلباختگی، دلنواز، خوشدل، دلچسپ، دلاور، شیردل، دلازار، افسرده دل، دل آرا، دل آسا، دلنشین، دلکش، بیدل، دلجویی، سنگدل، دلیر، رحمدل، دلگشا، دلربا، دلگرمی، دل پخته، دلسوزی، تنگدل، دلشاد، مهردل، دل افروز، دودلی، دلبند، یکدل، دلخور، دل جمع، دلخراش، دل خوش، دلسوز، دلپسند، دلپذیر، دل افکار، دل آگاه، دلجوش، دلخواه و ....

دست:

دست اندازی، دستگیری، دستیاب، زیردستی، کوتاه دست، دستخوش، چیره دست، دست آموز، دستاویز، سر دست، دست دلبر، زبردستی، دستگیر، دستیاری، دسترس، دستبند، دستکش، دستبازی، دستکشی، دستیار، دستمزد، دستکول، دستبوس، دستمال، تردستی، پیشدستی، دستپاک، تهی دست، گلدسته، دستیابی، دست بسته، دستار و ....

فصل هشتم
نامه نویسی

تعاطی نامه ها یکی از ارتباط مهم جمعیت بشری است. بهمه کس فرصتهایی پیش میاید که مکتوب بنویسد بناءً لازمست قلیلاً با حداقل شرایط اساسی نامه نویسی خوب، آشنا بود. بخاطر باید داشت هر نامه یا مکتوبی که به کسی مینویسیم و میفرستیم، نمایندهء حضور جسمانی ماست. شخصی که آداب معاشرت را درست میداند و شخص محترمی است، البته آرزو ندارد بوسیلهء فرستادن مکتوبهاییکه بدون علاقه و توجه نوشته شده شخص لاابالی بنظر آید. هرنامهء اجتماعی یا تجارتی که نگاشته میشود باید (الف) از نظر صورت و سبك درست باشد؛ (ب) در دستور زبان، اصول تنقیط، املا و انتخاب لغات توجه شود؛ (ج) پاك و خوانا بوده و (د) از نظر افاده، واضح و نیرومند و دارای آهنگ متناسب باشد.

اول: طرز نامه نویسی

یك مکتوب باید دارای اجزاء ذیل باشد:

۱- آدرس مرسل و تاریخ

۲- آدرس درون لفافه

۳- القاب

۴- متن یا پیکر
۵- خاتمه تعارفی
۶- امضاء
۷- آدرس روی لفافه.

ناگفته نماند که آدرس درون لفافه غالباً در نامه های اجتماعی نوشته نمیشود، تنها در نامه های تجارتی و نامه های خیلی رسمی اجتماعی بکار برده میشود.

صورت درست:

۱- آدرس مرسل و تاریخ: از سه سطر متشکل است، دو سطر نخست گاهی نام مگر همواره آدرس فرستنده و سطر سوم تاریخ است. این قسمت در بخش بالا و چپ نامه، پس از یك حاشیه از هردوطرف، باید قرار بگیرد. تاریخ بترتیب روز، ماه و سال نگاشته میشود:

حصهء دوم جادهء میوند خانهء ۱۱۵۲ - کابل ۱۰ حمل ۱۳۳۶	جادهء سنایی، خانهء ۱۲۱۵ شیرپور - کابل ۲۴ میزان ۱۳۳۶

۲- آدرس داخل لفافه: این بخش که در نامه های عادی اجتماعی نمی آید، نام و آدرس مرسل الیه را حاویست. درصورتیکه مرسل الیه شخص باشد یعنی مؤسسه ای نباشد، باید لقب درست وی را پیش از نامش ذکر کرد. در صورتیکه مخاطب کدام مؤسسه یا شرکت باشد، نام دقیق آنرا که روی کاغذهای رسمی شان چاپ شده، بکار برد. آدرس

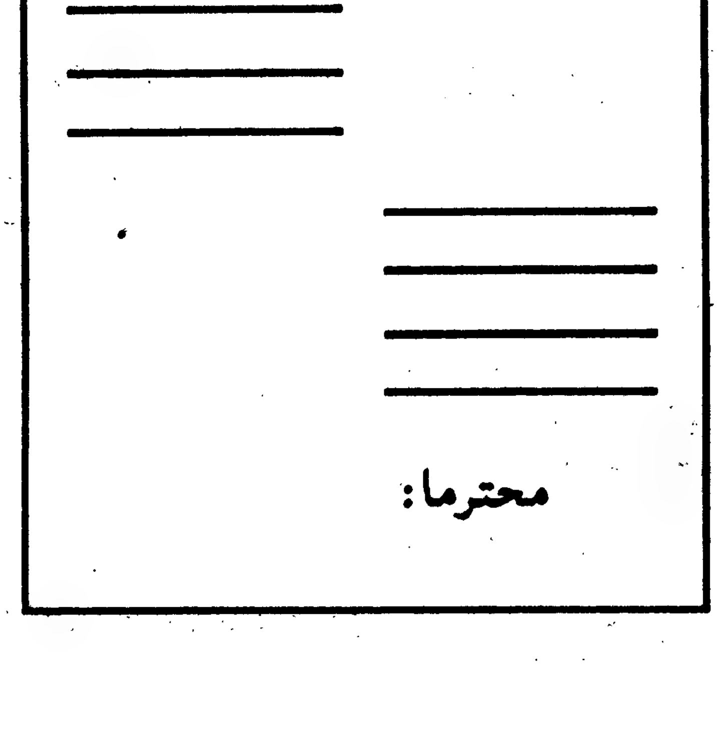
درون لفافه پایانتر از آدرس مرسل و بطرف راست می آید:

آقای عبدالله حمدی
هوتل کابل
جاده، شاهی کابل

آقای غلام علی کریمی
مدیر عمومی تعلیم و تربیت
ریاست دانشگاه کابل
باغ عمومی کابل

۳- القاب: یك نوع عرض احترام است که در آغاز می آید. پس از آدرس داخل لفافه یکدو سطر سفید گذاشته شده، بعداً القاب می آید. در مکتوبهای اجتماعی باااعشاریه یا دو نقطه، مگر در نامه های بسیار رسمی با دو نقطه ختم میشود. جاذمه هرگز بعد از آن نیاید.

آقای محترم: آقای آئین
محترما: محترم مدیر کورسهای زمستانی
این عناوین بهتر است به دقت تام نوشته شود.



٤- متن نامه یا پیکر: متن مکتوب، موضوع نامه است، که بعد ازان سخن میگوییم.

٥- تعارف اخیر: عبارتست از افادهء عرض حرمت که بااعشاریه [کامه/ویرگل] تمام شده، از مرکز کمی بطرف راست آغاز می یابد و بین آن و سطر اخیر فاصله میباشد.

با عرض حرمت، اراتمند، رفیقت، مطاع، اخلاص کیش ...

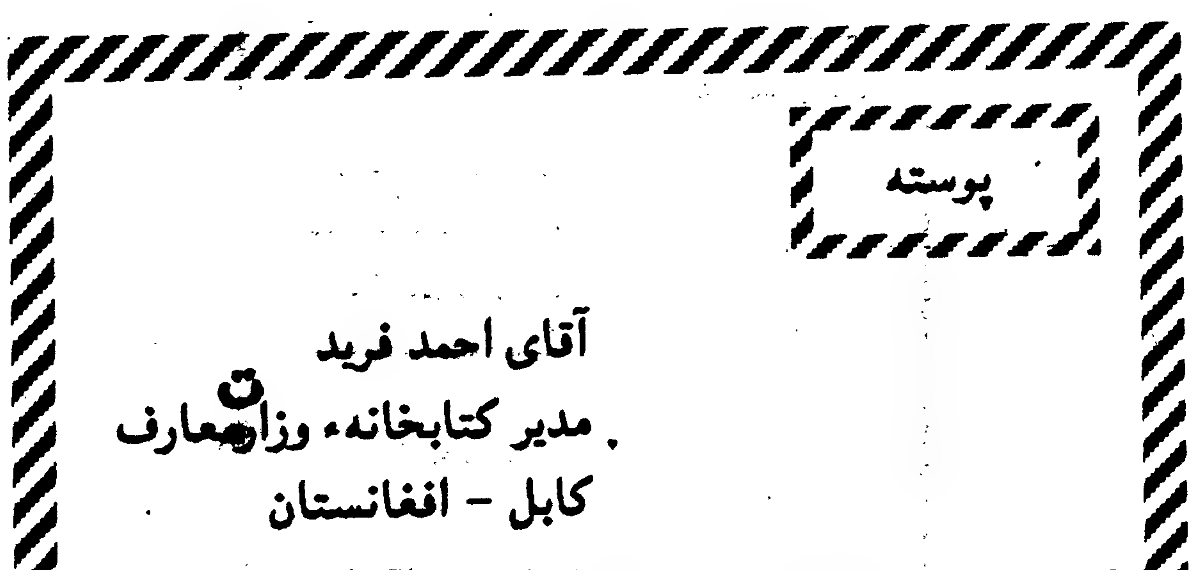
٦- امضاء: بین تعارف و امضاء یك دو سطر فاصله بوده، در نامه های شخصی و دوستانه ممکنست تنها نام یا نیمه ای آز نام را نوشت، مگر در سایر نامه ها ، نام و نام خانوادگی را کاملاً باید نوشت:

دوست قدیمی ات
کبیر

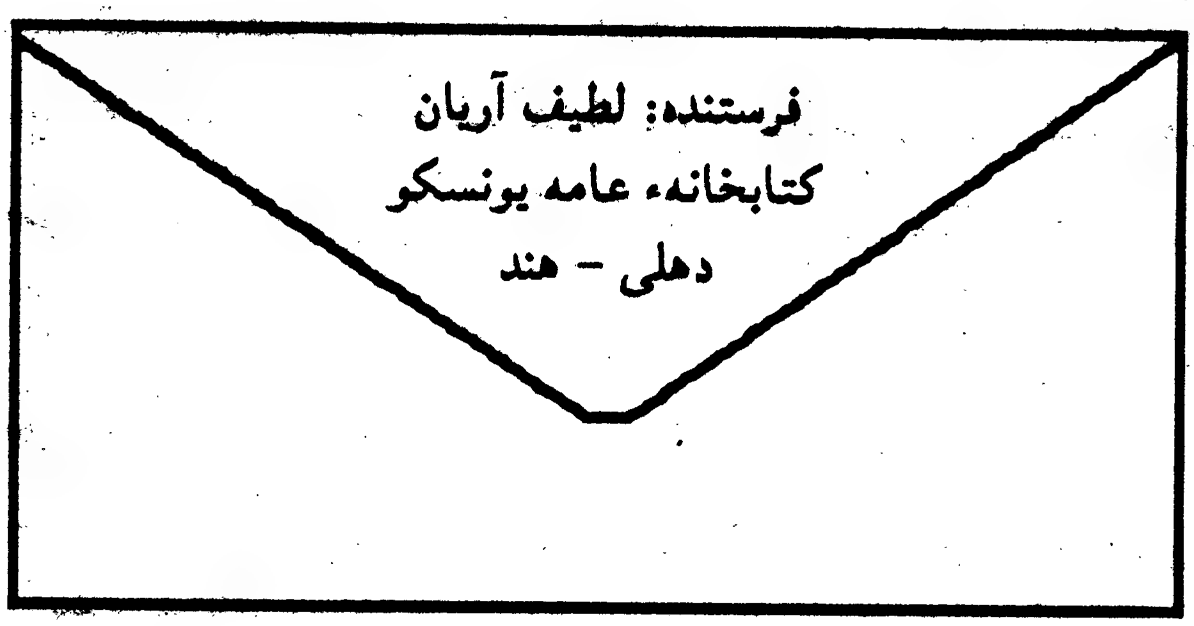
با عرض احترام،
احمدضیاء تخاری
مدیر لیسهء ابن سینا

٧- لفافه: آدرس لفافه باید مانند آدرس داخل لفافه باشد و در نیمهء پایانی و چپ آن نگاشته شود. نام و آدرس مرسل (فرستنده) بسوی دیگر بیاید:

اسم مرسل الیه



اسم مرسل (فرستنده)



روش:

برای نشان دادن روش نامه نویسی، بصورت نمونه یك مکتوب را با تمام جزئیات آن تقدیم میکنیم:

وزارت معارف، بوستان سرای
جادهء سنائی - کابل
۲۷ جدی ۱۳۳۶

آقای خلیل الله خلیلی
مشاور مطبوعاتی شاهانه
کارتهء ٤ - ۱۱۰٦

آقای استاد

متمنی است برای شمارهء مخصوص مجلهء عرفان که بمناسبت سالگرهء وفات مولینا جلال الدین بلخی ترتیب میشود سطری چند از نی نامهء خود را برای نشر بما بفرستید.

البته تشکر ما را قبلاً خواهید پذیرفت.

ارادتمند

محمد اکبر روشنضمیر

متصدی اطلاعات عرفان

تنقیط در نامه ها:

در اخیر آدرس مرسل الیه و تاریخ و آدرس درون لفافه ممکنست در اخیر سطرها اعشاریه و نقطه گذاشته و ممکنست آنرا بدون اعشاریه و نقطه اخیر سطر، ترتیب داد. مگر باید متوجه بود که ازین دو روش را اختیار کرد.

صورت نامه ها:

١- در نامه ها شایسته است کاغذ سفید بدون خط بکار برد.

٢- اگر خواسته باشید، مکتوب تانرا با ماشین تحریر بنویسید، امضاء باید با قلم صورت بگیرد.

٣- نامه ها یا امضاء بهتر آنست برنگ آبی یا سیاه نوشته شود.

٤- اگر مکتوب تانرا با ماشین تحریر می نوشتید فقط بیک روی کاغذ بنویسید.

٥- اگر مکتوبی بدست می نوشتید، در صورتی بهردو روی کاغذ بنویسید، که کاغذ نازك نباشد و موجب اشکال خواندن نگردد.

دوم: انواع نامه های اجتماعی

نامه های اجتماعی انواع زیادی داشته مواقع زیادی از دعوتهای رسمی گرفته تا نامه های خصوصی و دوستانه ایجاب میکند بدان بپردازیم و انواع آتی را حاویست:

١- اطلاع (رسیدنامه، کمك، هدیه، دعوت وغیره)

٢- معذرت نامه

٣- تمجید و تشکرنامه

۴- تعزیت نامه

۵- تبریکیه

۶- دعوت غیر رسمی

۷- توصیه و نظر

(نامه های سیاسی، ادبی، حوادث جاری، مسایل شخصی وغیره)

نامه های اجتماعی در فرصتهای زیادی نگاشته میشود و میتوان گفت عبارتست از همه نامه هاییکه تجارتی نیستند. از نظر درازی، آهنگ و سایر مطالب بنابر حالات مختلف اوضاع فرستنده و مرسل الیه از هم مختلف است. این نوع نامه ها از چهار یا پنج سطر گرفته تا چندین صفحه ممکنست بطول انجامد. شاید آهنگ خفیف یا پر از احترام در اظهار فکر نیز ممکن مختلف باشد. مگر در هرنوع نامهء اجتماعی یك نکته مشترك است که باید به صمیمیت تام نگاشته شده باشد.

چند نکتهء قابل توجه:

۱- در نامه های رخصتی و مریضی از مدرسه: تاریخ عدم حضور در مدرسه و دلیل آن بصراحت تذکر داده شود.

۲- در نامه اطلاع رسید هدیه: نباید در تمجید و تشکر مبالغه شود، در عین زمان از خوشی ای که دست داده بسادگی و صمیمیت یادآوری شود.

۳- در دعوتهای غیر رسمی: باید تاریخ مهمانی، ساعت و موضوع مهمانی بدقت و مختصراً تذکر داده شده چند روز پیش از موقع فرستاده شود.

میرویس میدان - کابل
خانهء ۱۱۵۲ - جاده پوهنتون
۱٤ قوس ۱۳۳٦

محترم خانم چهاردیوار
متمنی است شام چهارشنبه ۲۸ قوس شما و آقای چهاردیوار بمناسبت فراغت تحصیلی عبدالله از فاکولته، طعام شب را با ما صرف کنید. ساعت هفت شام منتظر شماستیم.
ارادتمند
خانم کبیر حمیدی

٤- دعوتنامه های رسمی: بصیغهء غایب نوشته شده، عنوان مخاطب و امضاء ندارد. جواب قبول یا عدم قبول دعوت رسمی باید همچنان بصیغهء شخص سوم بدون امضاء و عنوان به همان کلمات نوشته شود. بسیار بهتر است اگر روی کارت دیگر باشد.

آقای و خانم عثمان هژبر
حضور آقا و خانم کبیر حمیدی را در دعوت
شام
بتاریخ چهار شنبه ۲۸ قوس متمنی است.
جادهء اول، کارتهء سلطان مسعود

۵- نامه دوستانه: نامهء دوستانه از انواع بسیار شخصی مراسلات است و در احتوای انعکاس شخصیت نویسنده نسبت بمقالهء غیر رسمی بلندتر است، زیرا تنها برای یك خوانندهٔ نگاشته شده است. آنچه مهمست در نامه های دوستانه ظاهر شود، صمیمیت، علاقه و حرارت فرستنده است که موقع را غنیمت دانسته با دوست مهجور خود سخن بگوید، نه

اینکه وظیفهء نامه نویسی را ایفا کند. غالب نامه ها ظاهراً شخصی اما در متن رسمی است و چیزی از شخصیت نگارنده را ظاهر نمیکند.

۶- تعزیت نامه: بنابر ایجاب موقع، ممکنست مشکلترین نوع نامه ها باشد. افادهء همدردی باید مستقیم، ساده و صمیمی باشد.

سوم. انواع نامه های تجارتی:

طرز نگارش نامه های تجارتی یا نامه های اجتماعی آنقدر متفاوت نیست. البته یك نامهء اجتماعی، شعر، مقاله یا داستان در منظور خود تفاوت دارند زیرا نویسندهء داستان یا شعر و... هیجانات طرف را برمیانگیزد و نویسندهء یك نامهء تجارتی بصورت مستقیم باطرف سخن میگوید که طرف یا جواب میدهد یا چك بانك میفرستد. نامه های تجارتی را وقتی میتوان موفق گفت که منظور را برآرد. در نگارش چنین نامه ای مهمست که درست نوشته شود، افاده واضح و آهنگ محترمانه داشته باشد، بعلاوه توصیه های ذیل در نگارش چنین نامه ممد واقع میشود:

۱- مکتوب خود را مورد علاقهء خواننده قرار باید داد طوریکه او ببیند، علاقه، احتیاج و ذوق ایشان مشترك است.

۲- جملهء اول را متوجه باشید چگونه بنویسید.

۳- ادعاهای مثبت بکار برده، از مطالب و ادعای منفی خودداری گردد.

٤- از کلمات و اصطلاحات عامیانه و اغلاط سبکی احتراز باید جست.

۵- آنچه را که خواسته میشود خواننده بعمل آرد، واضح باشد.

٦- از کمك یا توجه خواننده اظهار امتنان بعمل آید.

۷- کلمات دقیق که احساس خوانتده را جلب کند، استعمال شود.

۸- درازی و ترکیب جمله ها متنوع باشد.

۹- فقره های کوچك زیاد نگاشته شده، از نگارش فقره های دراز و کم خودداری شود.

۱۰- در خاتمه آنچه از وی آرزو برده شده، تکرار شود یا مختصر گردد یا بدان اشارت گردد.

از مهمترین انواع نامه های تجارتی اینهاست:

۱- فرمایش و اطلاع:

یك فرمایش تجارتی باید با تفصیل تمام نگاشته شود. اندازه، شکل، رنگ، نوع، شماره، فهرست وغیره را تذکر بدهید. هرقلم فرمایش به فقره، جداگانه نگاشته شود. اطلاع یا رسید فرمایش از نظر آداب و جلوگیری از اشتباه حتماً باید فرستاده شود. اطلاعات عمده، فرمایش باید برای رفع سوء تفاهم تکرار شود، باید تشکر بعمل آید و تاریخ ارسال تذکر داده شود.

۲- پرسشها وجوابها:

باید مختصر، و پرمعنی باشد.

۳- شکایت و مصالحت:

نامه های شکایت باید داخل دایره، آداب باشد، از استهزاء خودداری بعمل آید، راجع بمصالحت و جورآمد باید بوضاحت سخن گفته شود.

٤- درخواست برای استخدام:

یك نامه، استخدام مانند یك عریضه، فروش است که در آن شخص قدرت و لیاقت خویش را در معرض فروش گذاشته است. درینجا، کاری را که میشود برای آن رشته کرد باید اظهار نمود، چه غالباً بین چند درخواستی آن یکی را ترجیح میدهند که در جزئیات موضوع، در

آداب، در ملاقات و امثال آن موفقتر باشد. نامهء شخص باید علاقهء مدیر مامورین یا شخص مسئول را برانگیزد. این عمل را ممکن است بوسیلهء اظهار آنکه تا چه حد به پیشرفت آن کار میتوان معاونت کرد، صورت داد.

یك نامهء خوب استخدام، مختصر، جامع و مستقیم بوده، در صورت و محتویات دارای مختصات ذیل باشد:

۱- درصورت:

الف: ظاهر آن جلب نظر کند.

ب: در املاء، دستور، انتخاب لغت، تنقیط و صورت نامه نویسی درست باشد.

۲- محتویاتش: دارای نکات آتی باشد:

الف: خدمتی عرضه شود.

ب: در مورد تجربتهای گذشتهء خویش، مهارتها و جاهاییکه قبلاً کار کرده اید، سخن گفته شود.

ج: مطالبی دربارهء تحصیلات خویش خاصةً مربوط بکار حالیه.

د: یك لیست مراجع، نام اشخاص یا شرکتهاییکه، کارفرما برای اطلاعات مزید باآنها در تماس آید.

هـ: در مورد معاشیکه آرزو دارید بگیرید اظهار نظر کنید.

و: خواهش برای ملاقات بنمایید.

ز: نقل یا نقل عکاسی شدهء (فوتوکاپی) کاغذهای مربوط چون معرفی نامه ها را اگر بفرستید بهتر است.

انواع درخواستیها:

دو نوع درخواستی برای حصول وظیفه موجود است: یکی آنکه در

مقابل اعلانی، درخواست شمول کار داده میشود. درینصورت چون موضوع مسابقه درمیان است، تا باطرف ملاقات نکنید، شاید شما پذیرفته نشوید و آن ممکن نیست تا بوسیلهء درخواستی تأثیری برخواننده نگذارید. دیگر آنست که از طرف شرکتی یا مؤسسه ای اعلان نشده، مگر شخص آرزومند شمول درانجاست. شاید وی آرزو دارد در جملهء منتظرین گرفته شود که درینحال موضوع مسابقه درمیان نیست، بلکه درخواستی تیریست که بتاریکی انداخته شده، چه ممکن است مؤسسه آرزوی ازدیاد اعضای خود را نداشته باشد. مگر باآنهم یك نامهء درست، عالی و خوب تأثیر معجزه آسا کرده، ممکنست در بسیار موارد عطف نظر کند.

فصل نهم
ادبیات

اول: ادبیات چیست؟

۱- تعریف و تقسیم:

از نظر شرق: کلمهء ادب که در لغت بمعنی دانش و طور پسندیده آمده و نگاهداشتن حد هرچیز است، عبارت از ملکه ایست که بوسیلهء آن از جمیع انواع خطاء اجتناب کرده میشود. باصطلاح اکثریه کتب ادبی هر ریاضت محموده ایکه انسان بوسیلهء آن فضیلتی از فضایل را کسب میکند ادب است. لُغویان کلمهء عربی ادب را بر فضیلت و کیاست و ظرافت و ذکاوت قلب و زبان اطلاق میدارند.

بدواً ادب دو شعبه دارد: اول ادب نفسی و طبیعی که عبارت از فضایل اخلاقی انسان بوده و آن علومیست که موجب کمالات نفسانی و قوای فطری و تزکیهء نفس میگردد و به «علم اخلاق» موسوم است.

دوم ادب کسبی و درسی که به تعلیم و تدریس تحصیل میشود و بوسیلهء تعلم و دقت نظر حاصل آید، و شامل معرفی احوال نظم و نثر بوده، عبارتست از علم صناعی که میتوان بوسیلهء آن چگونگی صحت و سقم اسلوبهای مختلف کلام بلیغ را شناخت و این را «علم ادب» یا «ادبیات» نامند که موضوع بحث ماست.

ازین علم می آموزیم که چگونه مطالب خویش را باالفاظ و قلم

اظهار کنیم و بلکه بدانیم چگونه سخن میگوییم. ازینجاست که ادبیات و اخلاق دارای منشأ واحد و روابط نزدیك اند.

از نظر غرب: کلمهء «لیتراتور» یا «لتریچر» از کلمهء لاتینی «لیتراتورا» آمده که ریشهء آن «لیترا» یعنی نوشته و تحریر است. بنابر تعریف عام آن ادبیات حاوی آن عباراتیست که نمایندگی افکار و معانی را بصورت تحریری میکند.

اما نظر به تعریف محدود و مروج آن شامل آن بیانات هنری و مهذبیست که تحت تأثیر علوم انتقادی قرار داشته باشد و برای اظهار و اعلام افکار از نگاه زیبایی هم قیمت داشته باشد رویهمرفته تمام علومیکه بزبان و افهام و تفهیم انسان ربط دارد و ذریعهء آنست ادبیات است و بدینگونه ادب اساس ارتقای انسانی و اعتلای ذهنی است. اینست که لیتراتور نزد غربیها بطور عموم بر نوشته ها، بالاخص بر نوشته هاییکه بصورت هنری در آمده باشد اطلاق میشود مانند شعر، نظم و نثر.

۲- موضوع و مفهوم:

وقتیکه انسان زیبایی فطرت و جمال طبیعت و مناظر بدیع را می بیند و میل بیان و نمایندگی اینهمه زیبایی را دارد. هنر از آن بوجود می آید که ادبیات نیز جزئی از آنست و آن هنریست که بر استعمال کلمات متعلقست.

موضوع علم ادب نزد عالمان مشرق زمین بحث نظم و نثر است از حیث بلاغت و فصاحت و تهذیب عقل و تزکیهء قلب. اما نزد عالمان مغرب، فنون لطیفه و هنرهای ظریف ترجمان تأثرات، الم، مسرت و... انسانست که ادبیات یکی از آن بشمار میرود و تصویر افکار و خیالات

است بالفاظ و اشکال مرغوب. در اصطلاح عالمان عصر حاضر مطالعهء زبان از حیث زبان موضوع ادب نبوده علم زبانشناسی یا فیلولوژی ازآن گفتگو میکند، اما از زبان بحیث هنر زیبا گفتگو کردن ادب و علم ادب و تعریف موضوع آنرا تشکیل میدهد.

مفهوم ادبیات یك ملت بمعنی وسیعتر عبارتست از کتب و نوشته های مطبوع و غیر مطبوع در تمام رشته های علمی، کتیبه ها، مینارها و همهء آنچه که بصورت تحریری یا شفاهی برای آیندگان بودیعه گذاشته میشود. اما بمعنی خصوصی و در اصطلاح ادب و ادبیات عبارت از اصول و پرنسیبهاییست که در کلام وضع کرده و بوسیلهء آن انسان ملکه و ممارست پیدا میکند تا گفتار منثور و منظوم خود را بصورت عالی ایراد کند. طبق تعریف امروز ادبیات فن یا هنر ارائهء افکار و تصورات است بواسطهء اشکال و کلمات که در روح انسان هیجان بدیعی تولید کند و بدینصورت تیاتر و خطابت نیز جزء آن میشود.

به عبارت دیگر ادبیات مجموعهء افکار متکامل بشر است که قرین حس و قرین خیال باشد و همهء محصولات هیجان آور فکری را دربر می گیرد.

۳- شعب و علوم معاون:

شعبه های علم ادب نزد قدیمان عبارتست از لغت صرف، نحو، بدیع، بیان، قوافی، عروض و معانی که عالمان مغرب انتقاد ادبی و سبکشناسی را نیز بدان افزوده اند و تاریخ ادبیات و تاریخ نقد نیز جزئی ازآن شمرده شود. ادیب باید باوجود داشتن شرایط سابق الذکر دارای یکروح انتقادی یا محاکمهء عقل و اظهار بیان باشد. مراد از روح انتقادی اینست که شاعر و نویسنده در تمام حوادث طبیعی و نقایص اجتماعی بنظر انتقاد و

تأمل نگریسته و احوال را تحت نقادی دقیق درآورد، که در رومانها و درامهای اروپایی این موضوع را پرورش داده یگانه مقصود نهایی شان همانست که بدون هیچگونه طرفداری حقایق را جستجو و درمیان میگذارند.

علوم معاون ادبیات عبارتند از اللهیات، فلسفه، منطق، تصوف، اجتماعیات، روانشناسی، تاریخ، اخلاق، فلسفهء جمال، علوم و فلسفهء طبیعی، بخصوص تاریخ و روانشناسی بحدی به ادبیات مربوط اند که آندو را بحیث دو رکن و پایه های اساسی ادبیات شمرده روانشناسی و تاریخ را دو چشم ادبیات خوانند و ازین نظرست که ادبیات حقیقی روح فلسفی میداشته باشد.

٤- ادبیات و شعر:

ازانچه گفته برمی آید که سرحد و قلمرو ادبیات وسیع است و منحصر بشعر و شاعری نیست. بین ادبیات و شعر نسبت عمومی و خصوصی موجود است، چه هر محصول فکری را که هیجان بدیعی تولید کند و از قسم هنرهای زیبا باشد، ادبیات توان گفت ولی شعر نیست، درحالیکه هر شعر جزء ادبیات و هنرهای زیبا بشمار میرود یعنی شعر خاص و ادبیات عامست.

نوعی از ادبیات که حس بدیعی را بحرکت درمی آورد شعر است. شعر در لغت بمعنی دانستن و دریافتن است و در اصطلاح آن کلام (غالباً موزون و مقفی اما نه حتما) را گویند که بقصد متکلم صدور یافته باشد. شعر اظهار هیجانات و جنبش قلبی است که در مقابل یك حالت فوق العاده سرورآمیز یا غم انگیز اعم از خوف و رجا پدید می آید، بعبارات موزون و متناسب تا مخاطب خویش را نیز متحسس سازد. شعر تصویر

جمال طبیعت است، و یکی از صناعات خمس در منطق شمرده میشود. صناعات خمس به اصطلاح منطقیان اینهاست:

برهان، شعر، خطابه، جدل، مغالطه. اما شعر را بر نثر و نظم منقسم دارند، که درین فصل از آن صحبت خواهیم کرد.

دوم: چهرهء ادبیات از نگاه غربیان

ادبیات سالها و قرنها قبل از آنکه مردم دربارهء آن حرف بزنند، تبصره کنند و خواص و ارزش آنرا مورد بحث قرار دهند و قواعد و اساساتی برای آن وضع کنند بوجود آمده بود. در جوامع ابتدایی بشر از هنر و ادبیات حظ میبردند، بدون آنکه در آن باره سوالی بکنند و یا بتفکر اندر شوند؛ اما جامعه های مدنی دیگر تنها به انشاء و حظ بردن ادبیات اکتفا نکرده بدوره ای میرسند که بقضاوتهایی در فعالیتهای اخلاقی، علمی و نتایج آن میپردازند و بر مختصات آنها وقع میگذارند که هرقدر بشریت بمدارج عالی تمدن میرسد بهمان اندازه این احساس او شدت می یابد و قوت میگیرد. اینست که درینجا «ادبیات» را از نگاه مدنی ترین جامعه های انسانی، از نظر غربیان مینگریم تا ببینیم ایشان کدام ارزشها را بچه صورت قضاوت میکنند.

در زبانهای غربی کلمهء «لیتراتور» یا «لتریچر» را که در مورد «ادبیات» استعمال میکنند، اساساً از کلمهء لاتینی «لیترا» که به معنی نامه یا نوشته است اشتقاق شده و مشتقات دیگری هم دارد که مورد استعمال میباشد و معانی سواد، باسواد و... را ارائه میدارد. این کلمه در نخست بصورت «لیتراتور» لغةً بمعنی دانش آمده و امروز به معانی مختلفی استعمال میشود که ازآنجمله اینها را میتوان برشمرد:

نوشته هاییکه در آنها بیان و صورت افاده یا افکار مورد علاقهء عامه و آفاقی صورت اصلی و اساسی آنرا تشکیل میدهد مانند شعر، رومان، تاریخ، بیوگرافی (سوانح اشخاص)، مقاله وغیره؛ یکصورت کامل نوشتهء یك زبان مانند دور، مردم، موضع وغیره مثلاً ادبیات انگلستان؛ نوشته ایکه در یکموضوع واحد پرداخته شده باشد؛ پیشه و مسلك یك نویسنده و یا مؤلف و یا شاعر را گویند؛ آثار ادبی و محصولات ادبی؛ همچنین بزبان عامیانه آثار چاپی را از هر نوعیکه باشد ادبیات گویند مانند اعلانات وغیره؛ بمعنی تعلیمات عالی و فرهنگ ادبی نیز استعمال شود؛ اما در اصطلاح برآن نوشته های هنری اطلاق میشود که ارزش حفظ شدن و در جملهء محفوظات حق داخل شدن را دارد.

ادبیات بمعنی وسیع هرنوع نوشته را در هر موضوع که باشد احتواء میکند مثلاً ادبیات طب کتب و آثار طبی را گویند. این کلمه عادةً بمعنی صورت نوشته های هنری یك کشور و یا یك دوره که با زیبایی بیان، شکل و صورت و با آفاقیت و کشش فکری و حسی توأم و مشخص شده باشد نیز بکار برده میشود مانند ادبیات انگلیسی در قرن شانزده و یا ادبیات عصر غزنویها.

رویهمرفته اظهار نیات فردی را گفتار و سخن و اظهار بیان جامعه را ادبیات نامند. بعبارت دیگر آنچه محصول ذوق و فکر و قریحت یك شخص باشد سخن و گفتار نامیده میشود، اما مجموع محصولات ذوقی و فکری افراد یك جامعه را بصورت کلی ادبیات گویند یعنی سخن جزء و ادبیات کل است.

باید متذکر شد که با بردن نام ادبیات در محیط ما فوراً شعر و نظم بخاطر میرسد و حالانکه در دنیای غرب غالباً این کلمه بر افسانه ها و

ناولها اطلاق میشود و بیشتر روح خواندن کتاب را از هرنوع و سنخی که باشد بخاطر زنده میکند. متفکران امروز مانند رالف فوکس (Ralph Fox) آن ابتکارات تخیلی را ادبیات گویند که انعکاسی از آن دنیای حقیقی باشد که شاعر در آن زیست میکند و آنصورت ادبیات قسمتی از هنر بشمار میرود که صورتی از جهان واقعی را که نویسنده در آن زیست دارد منعکس میکند. هنر یك توصیف و یا تفسیر ماهرانهٔ طبیعت و یا تجارب انسانیت بوسیلهٔ بررسی کامل مواد، که یك شکل و صورت معین را ارائه میدارد. همچنانکه در هنر هیکلتراشی مواد پلاستیك بکار برده میشود و نقاشی نسبت خطوط رنگها و موسیقی تنظیم آواز را بعهده دارد، ادبیات هنریست که بر استعمال کلمات استوار است و همین کلمات است بحیث مواد خام این هنر برشمرده میشود و مهندس این هنر از آن بنایی درست میکند که عظمت آن بناء وابسته بقریحت و مهارت وی میباشد ورنه کلمات همانست که بود و هست، بالاخره میتوان گفت که ادبیات، هنر بیان نیات است بوسیلهٔ الفاظ و از وظایف آن: بیان از یکطرف و نمایش و تجسیم موضوع در ذهن طرف از سوی دیگر میباشد.

هدف ادبیات تأثیریست که بر خواننده یا شنونده پدید می اید مانند تحریك مسرت، خوشی و غیره که بصورت یك تجربت باآزمایش دست دوم بر شخص ظاهر میشود.

ادبیات نزد غربیها غالباً بحیث یك آزمایش فکری شاعر و نویسنده تلقی میشود. موجد ادبیات یا آن کسیکه ادبیات را بوجود می آورد میخواهد نشان بدهد که چه صورت گرفت و چرا واقع شد؟ و اشخاص چگونه فکر میکنند و احساس میکنند؛ باینصورت حادثهٔ ادبیات با تفکر و احساس توأم است و آزمایش را برای خواننده بار می آورد.

موضوع آن غالباً جز آزمایش محض نیست و این خواهش انتقال آزمایش است از یك ذهن بذهن دیگر، که بذات خود دارای ارزش میباشد. نوشته، بیان تجربتی است بوسیلهء زبان، و خواندن عبارتست از دانستن و حظ بردن و احساس آن آزمایش. اما تنها آزمایش و یا هر آزمایشی را نمیتوان ادبیات گفت. یك آزمایش را وقتی میتوان ادبیات نامید که پرمعنی باشد و دارای جذبه، از یکطرف این آزمایش پرمعنی باشد و بصورت بسیار متناسب و هنرمندانه بین سایر آزمایشها جا داده شده باشد و انتخاب آزمایشها «چه حقیقی چه خیالی» ببهترین وجه صورت گرفته باشد و لازم هم نیست تمام مطالب راجع بشخص داستان ذکر شود بلکه همان قسمتی که بسایر آزمایشها مربوط باشد، بیان گردد. مثلاً در حکایت رستم و سهراب تمام جزئیات زندگانی شاه سمنگان را فردوسی ذکر نمیکند بلکه فقط بذکر همان قسمت میپردازد که بحکایت رستم ربط دارد.

بعلاوه یك آزمایش باید دارای جذبه و کشش حسی باشد: Emotional Impact.

وصف یك دختر زیبا خود یك آزمایش است اما تنها همین آزمایش ادبیات نیست و باید منظوری در آن وصف باشد و نکته ای داشته باشد. وقتیکه فردوسی از زیبایی تهمینه دختر شاه سمنگان حرف میزند اگر وی منظور دیگری نمیداشت که آن تولد سهراب و پرورش او دور از دامان پدر است تا ناشناخته با پدر بجنگد ذکر وصف زیبایی تهمینه و حتی معاشقهء رستم و تهمینه بیمعنی بود. اما اینك که شخصیت حقیقی تهمینه من باب مثال، ظاهر شده میتوان آن وصف را آزمایش ادبی خواند. بناءً هدف اساسی ادبیات همان نمایش و انتقال فکر است و پس ازین البته بصورت فرعی زیبایی آنرا احساس میکنیم و آنرا زیبا

تشخیص میدهیم بعبارت دیگر حقیقت عنصر اولی ادبیات است، و زیبایی عنصر دومی. باین ترتیب معاونتی که ادبیات بما میکند اینست که دانش ما را توسعه میبخشد.

معلومات و دانش، مسلك، رنگ، نژاد، جنس و جای ما، تعداد و اقسام مردمی که بین آنها زیست میکنیم، محدود است، گذشته ازین ما محبوس زمانیم و حواس ما نیز متناهی است. پس ادبیات است که بکمك ما رسیده معلوماتی راجع مسلکهای دیگر، در اطراف مردم سایر نژادها، از جنس مخالف از جاهای مختلف و از زمانهای متعدد و... در دسترس ما میگذارد که این آزمایشها تخیلی و دست دوم میباشد و آنرا آزمایش نیابتی هم توان نامید. بعبارت دیگر همان ادبیات است که وسایل محدود، کلمات را علامت و نشانهء افکار و تصورات نامحدود قرار داده فکر بشر را بجاهای دوردست و آنجاییکه خودش نیست، پرواز میدهد.

جنبشهای فکری بشر همچنانکه زندگانی و طرز تفکر بشر را عوض کرد، اظهار بیان یا ادبیات او را نیز براههای دیگر انداخت و عظیم دگرگونه کرد. ارسطو صورتها و قواعد ادبیات را تنظیم کرد و برای ادبیاتیکه قرنها پیش ازو بوجود آمده بود اساسات و قواعدی از خود همان ادبیات استخراج و وضع کرد. رنسانس به ادبیات اروپا شکل دیگری بخشید، ادبیات را بدسترس عوام گذاشت و آثار ادبی بزبانهای محلی مردم نگاشته شد. انقلاب کبیر فرانسه ادبیات را لباس علم و تحقیق پوشانید. مادام دوستایل درین گاه ادبیات را یکی از جملهء مؤسسات اجتماعی خواند. با قرن هژده و انقلاب صنعتی در اروپا ادبیات از دورهء رومانتیك خود بدورهء تحقیق رسید و جای ادبیات عاشقانه و خیال آمیز را ادبیات حقیقی گرفت. وقتی روح تحقیق و انتقاد در پیکر

ادبیات حاکم شد، دیگر برای ادبیات عاشقانه و ادبیات خیال آمیز جای کمتر ماند، شعر نیز صبغهٔ فلسفی و اجتماعی گرفت، درین گاه ادبیات و هنر هدف خود را در پیشرفت و بهبود جامعهٔ بشری جستجو کرد. اما این چنین معنی نمیدهد که آن یکی بکلی ازبین رفته و این دگری تماماً جای آنرا گرفته است، بلکه در هردو حقیقتی مضمر است که هرکدام جزئی از آن حقیقت بشمار میرود: رمانتیسم بیان افکار و انقلابات روحی شاعر واحساسات شاعران است نه وصف حقایق مادی و محسوس درحالیکه ریالیسم طرز نمایش و تجسم اشیاء در ذهن خواننده بوده شعر محسوس و مادی میباشد.

آنچه در ادبیات بیشتر مهمست «امتحان عصر» میباشد و آن اینست که آثار مختلف ادبی در دوره های مختلف چگونه مورد پسند واقع میشوند و چگونه از امتحان بیرون می آیند. بعضی آثارند که در هر عصر مورد پسندند مثلاً ایلیاد هومر، مثنوی [مولانا] و شاهنامهٔ فردوسی در هر عصر شاهکار محسوب میشوند و دارای یکنوع آفاقیت میباشند.

هر اثر ادبی دارای دو خاصیت است: یکی آنکه در یك دور معین، زبان معین، جامعه و مدنیت معین و بین مردم معین نوشته شده است. دیگر اینکه همان احساسات مشترك بشر را وانمود میکند که در هر دور و در هر جامعه یکنوعست مثل درد، عشق، مسرت، خنده، تنفر وغیره که این دوم را عالمان ادبیات مغرب زمین به «آفاقیت» (یونیو رسالیتی) تعبیر میکند. در شاهکارهای ادبیات دری مانند مثنوی، شاهنامه، حدیقه و گلستان هردو نوع خاصیت دیده میشود: یکی اینکه مثلاً فلان عصر را تمثیل میکند مدنیت فلان جامعه را نمایش میدهد که از فلان طرز زندگانی

متمایزست. دیگر اینکه از خلال آنها همان احساسات بشری را که بین همهء بشر یکسانست وانمود میشود. رستم مانند دکتر فاوسترس معاشقه میکند احساساتی که پس از کشتن شدن سهراب برستم دست میدهد، همانست که به هیله براند دست داد. معزی مانند آنشاعر عرب بربع و اطلال و دمن یار گریست.

خلاصه ادبیات در نظر غربیها، هنر بیان افکار و نیات است تا آزمایشی پرمعنی و پرجذبه را از ذهنی بذهنی منتقل سازد که دانش شخص وسیعتر شود و بناء حقیقت جزء اولی و زیبایی جزء ثانوی آن بشمار میرود.

طوریکه ادبیات بر زندگی انسانها مؤثر است طرز زندگی و جنبشهای فکری بشر ادبیات او را متأثر میکند. ادبیات خوب همانست که امتحان عصر را گذشتانده باشد و در هر عصر و هرجا مورد پسند باشد و دارای آفاقیت باشد.

* * *

آن اثر ادبی و غالباً منظوم شعر جلوه میکند که دارای صورت هنری و فکر تخیلی و عالی هیجان انگیز بوده بوسیلهء آن فکر زیبا، تخیلی و عالی موجبات احساسات و جذبات را فراهم آرد. چون شعر بزمی و هم ممکنست منظوم نباشد و از نظر زبان و فکر یك زیبایی فوق العاده و مختصات شعری را حاوی باشد، مانند شعر منثور.

در ادبیات غرب نیز بین شعر و نظم فرقی میگذارند و آن اینکه شعر مواد است، فکریست دارای احساس هیجان انگیز که بوسیلهء کلمات تخیلی و هنری افاده شده باشد، قطع نظر ازینکه منظوم باشد یا منثور. درحالیکه نظم از نظر شکل و صورت آن نوع اظهار بیان

است که دارای وزن و قافیه باشد، که وزن و قافیه حد فاصل بین نثر و نظم می باشد.

شعر منقسم است بر نثر و نظم.

اینك بترتیب انواع نثر و نظم را از نظر صوت، محتویات، سبك و جنبشها مطالعه میکنیم.

سوم. نثر: ساده و فنی و بازگشت ادبی

نثر در لغت بمعنی پراگندن و در اصطلاح کلامی را گویند که مقید بوزن و قافیه نباشد و عبارتست از پاره سخنانی که دارای فقره های متعدد و مختلف بوده از آهنگ و وزن مخصوص عاری باشد و پیشینیان آنرا سه قسمت کرده اند:

۱- نثر مرجز:

که فقره هایش مانند نظم یك برابر و دارای یك وزن باشد، مانند:

«هیچ نقدی گرانمایه تر از دوستان مخلص، و هیچ درجه ای بلندپایه تر از حصول یاران خالص نیست. هرآیینه جمعی که سکهء محبت ایشان در دارالضرب اخلاص بسکهء وفاداری آرایش یافته، و نهال مودتشان در روضهء اختصاص بر شجهء یك جهتی و رضاجویی پرورش یافته، راحت روح و مدد فیض و فتوحند و فایدهء دوستان بسیار و منفعت ایشان بیشمار است. از جمله آنکه در ایام دولت مدد مواد بهجت و معاشرت باشند، و در زمان نکبت طریقهء معاونت و وظیفهء همراهی و مظاهرت، مسلوك دارند.»

(از انوار سهیلی مولینا کاشفی هروی، انشای قرن نهم هجری)

و یا: «صرف اوقات بی ذکر واهب کارساز، و خرج انفاس جز یاد قادر کردگار، محض غبن و کمال زیان است.»

۲- نثر مسجع:

که فقره هایش در وزن و قافیه باهم برابر باشند:

«منت مرخدایرا عزوجل که طاعتش موجب قربتست، و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست، و چون برمیاید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بهر نعمتی شکر واجب ... باران رحمت بیحسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده پردهء ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد، و وظیفهء روزی بخطای منکر نبرد... فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایهء ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین بپرورد. درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته، و اطفال شاخ را بقدوم موسوم ربیع کلاه شگوفه بسر نهاده عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده، و تخم خرمایی بتربیتش نخل باسق گشته.»

(از گلستان سعدی، انشای قرن هفتم هجری)

و یا «نفسها از حکایت جام نرگس سرمست، و نظرها از مشاهدهء گونهء لاله رنگ بست؛ از تنومندی اشجار خزان در لطمهء خواری و از برومندی شاخسار، بهار و برخورداری.»

۳- نثر عاری:

که عبارتست از فقرات:

«وقتی جماعتی از بزرگان پیش شیخ ما بودند، یکی از ایشان گفت ما هرچه بگوییم بکنیم. شیخ ما گفت آن ما برخلاف اینست، ما هرچه بیندیشیم آن کنیم.»

(از اسرارالتوحید مقامات شیخ ابوسعید، از انشای قرن ششم هجری)

و یا: «... دمنه گفت ملك را در کار او چندین وزن نباید نهاد اگر خواهد و فرماید او را بیارم تا ملك را بند مطیع باشد شیر ازین سخن

شاد گشت و به آوردن او اشارت کرد. دمنه نزد شتر برفت و بادلی قوی بی تردد با وی سخن پیوست و گفت که مرا شیر فرستاده است و فرموده که تر نزدیك او برم.»

(از کلیله و دمنهء بهرامشاهی ابوالمعالی غزنوی، از انشای اوایل قرن ششم هجری)

یا: «... طاهر برخاست و جانبی بنشست و خازنان را بخواند و خلعتها راست کردند، چون راست شد نزدیك اعیان ری باز آمد و گفت جواب که داده بودید با خداوند بگفتم سخت خوش و پسندیده آمد و اعیان شما را که بر شغل اند خلعتی با نام و سرا فرمود، مبارکباد.»

(از تاریخ بیهقی، انشای قرن پنجم هجری)

غربیان تاریخ، قصص، فصاحت وسایل را نیز به اقسام نثر افزوده اند، از جملهء اقسام نثر که برشمردیم نثر متوسطان و متأخران مسجع و مرجز و اما از آنِ قدیمان و معاصران نثر عاریست. امروز نثر را از نظر صورت و سبك بدو قسمت ازهم جدا کرده اند: یکی نثر ساده و مرسل، دیگر نثر فنی یا مقامه نویسی که این نثر مسجع و مرجز را احتواء میکند. این دو تقسیم نثر مرسل و فنی هرکدام باز در ادبیات دری بچند دوره بخش میشوند.

الف: یکی نثر دورهء اول یا نثر دورهء سامانیان بلخی که قرن چهارم و پنجم هجری را احتوا میکند، دیگر نثر دورهء دوم یا نثر دورهء غزنوی و آغاز سلجوقیان که قرن پنج و شش را دربر میگیرد، نثر این دو دور از قسم نثر ساده یا مرسل است. در دور اول نثر ساده موجز و بی صنعت و مرسل بود و لغات دری از لغات عربی بیشتر بود، بهترین نمونهء آن طبری، بلعمی و حدودالعالم است اما در دور دوم نثر عربی بر نثر دری

تأثیر کرده جمله ها دراز شد و لغات عربی زیاد گشت. نمونهء آن تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه است است. اینك با مقایسهء متون موضوع روشن میشود:

«بدانکه این تاریخ نامهء بزرگست گرد آوردهء ابی جعفر محمد بن جریر یزید الطبری رحمة الله که ملك خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد البلعمی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندروی نقصانی نباشد.... »

«این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف نبشته بود بزبان تازی.... »

(از بلعمی، انشای قرن چهارم هجری)

یا: «... آغاز کردیم این کتاب را اندر صفت زمین در سال سیصد و هفتاد و دو از هجرت پیغمبر صلوة الله علیه و پیدا کردیم اندر وی صفت زمین و نهاد وی، و مقدار آبادی و ویرانی وی و پیدا کردیم همه ناحیتهای زمین و پادشاهیهای وی آنچه معروفست.... »

(از حدودالعالم، انشای قرن چهارم هجری)

و یا: امیر سبکتگین مدتی بنیشاپور بود تا کار امیر محمود راست شد، پس سوی هرات بازگشت، و بوعلی سیمجور میخواست که از گرگان سوی پارس و کرمان رود، و ولایت بگیرد، که هوای گرگان بد بود ترسند که وی را آن رسد که تاش را رسید، که آنجا گذشته شود و خود کرده را درمان نیست... چون شنید که امیر سبکتگین سوی هرات رفت و با امیر محمود اندك مایه مرد است طبع افتادش که باز نیشاپور بگیرد.... »

(از تاریخ بیهقی، انشای قرن پنجم هجری)

یا: «... دمنه برفت و بر شیر سلام کرد. شیر از نزدیکان خود پرسید که کیست، گفتند فلان پسر فلان، شیر گفت آری پدرش را بشناختم پس او را بخواند و گفت کجا میباشی، گفت بر درگاه ملك مقیم شده و آنرا قبلهء حاجات و مقصد امید ساخته و منتظر میباشم که اگر مهمی باشد من آنرا بخرد و رای خویش کفایت کنم که بر درگاه ملك مهمات حادث شود که بزیر دستان در کفایت آن حاجت افتد.... »
(از کلیله و دمنه، انشای قرن ششم هجری)

ب: آنگه نخست دور اخیر سلجوقی و خوارزمشاهیان آید که ابتدای نثر فنی باشد و بر قرن ششم هجری مصادفست. سپس نثر دورهء سبك عراقی و نثر صنعتی میباشد که از قرن هفت تا قرن دوازده دوام میکند. و ادامهء آن تا قرن سیزده نیز در افغانستان دیده میشود. در آغاز دو دور موازنه و سجع و تکلفات و صنایع بدیعیه در نثر زیاد شده است نمونهء آن مقامات حمیدی و مرزبان نامه است. سپس تکلفات بدیعی زیاد شده لغات عربی مشکل و اصطلاحات علمی نیز افزونی یافت و نثر را مشکل و فهم آنرا دشوار ساخت. نثرالتوسل الی التوسل، لباب الالباب و جوامع الحکایات عوفی جهانگشای جوینی و بیدل ازینجمله است.

«... چون اصحاب آن اشارت بدیدند و این بشارت بشنیدند اهار معده با حتماً یکهفته بپیراستند احراز این فایده را بیاراستند، و حضور این مائده را بپای خاستند، و صوفی وار لبیك اجابت را جملگی لب و دندان شدند و خوارزمی وار لقمهء دعوت را همگی معده و دهان گشتند... گفت: امشب حجرهء ما بباید آراست، این رنج از طبع من بباید کاست. گفتم مرحبا چون رغبت مضیف نگاه کردم زود روی براه آوردم او در هر نفس تلطفی مینمود و تکلفی میفرمود تا پاره ای ازان راه بریده شد و

طرفی ازین سخن شنیده آمد.....»

(از مقامات حمیدی، انشای قرن ششم هجری)

یا: «زندگانی مجلس سامی در استیلاء اعوان دولت و استعلاء ارکان حشمت و وفور امداد عبطت و ظهور آثار بطت، فراوان سال باد.....»

(از التوسل الی الترسل بهاء الدین، اوایل قرن هفتم)

یا: «... هست کننده از نیستی، نیست کننده پس از هستی، ارجمند گردانندهء بندگان از خواری در پای افگنندهء گردنکشان از سروری، پادشاهی اوراست زیبنده، خدایی اوراست درخورنده.»

(از جهانگشای جوینی، انشای قرن هفتم هجری)

یا: «معنی کرم در جمیع احوال بسرور طبایع کوشیدنست و در همه اوقات برضای دلها جوشیدن، بینوایان را بدرهم و دینار نواختن و بیماران را بعیادت و مداوا خرسند ساختن، امداد نابینایان بدستگیری مساکین و اعانت گمگشتگان بتحریك درایی ....»

(از نثر بیدل، انشای قرن یازده هجری)

ج: بالاخره دورهء بازگشت ادبی و دور ساده نویسی آید که از قرن سیزده شروع شده تا امروز ادامه دارد. درین اوقات غالباً از نثر گلستان و تاریخ بیهقی تقلید شده و نثر ساده و فصیح رواج گرفت، مهمترین نمونه های آن یکی واقعات شاه شجاع است بقلم او و منشیانش و دیگر سراج الاخبار و آثار محمود طرزی است. نویسنده گان سراج الاخبار سبك ساده و زیبا و روانی اساس گذاشتند که مفتاح رنسانس جدید ادبی و نامه نگاری ماست.

«... منشی باشی مذکور بمجرد ملاحظه دریافت که نوشتهء اول را

مفسدی از راه تحریف از روی کاغذ شسته و بعد بجایش حسب مراد خود حسارتی که بانی مبانی فساد باشد، نوشته است... »

(از واقعات شاه شجاع، انشای اوایل قرن سیزده هجری افغانستان)

یا: «... اگر بخواهیم که از همه تفصیلات ترجمهء احوال حضرت (طرزی صاحب) مرحوم بنگاریم صحایف اوراق اخبار ما گنجایش آنرا ندارد، لذا بمناسبت درج شدن تصویر عالی شان بهمینقدر یك مختصری از تاریخهای ولادت، اخراج هجرت وفات شان اکتفا ورزیده میگوییم که حضرت طرزی در کمالات علمیه و ادبیه و صنایع نفیسیه مانند رسامی و تذهیب و در فضایل روحانی چون زهد و تقوی و کرم و سخا از مشاهیر خاندان افغانستان شمرده میشوند. در همه اقسام شعر مانند قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع بند، ترکیب بند، تخمیس، رباعی، قطعه، اشعار آبدار برگزیده و غرایی انشاء فرموده اند. »

(از سراج الاخبار محمود طرزی، انشای اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده هجری افغانستان)

چهارم: انواع نثر از نظر محتویات

نثر علمی تاریخی، ادبیات محض، نثر اخلاقی و داستانها:

طلیعهء نثر دری پس از اسلام:

در عصر سامانیان بلخی طوریکه نظم بمدارج بلند ترقی رسید، تهداب نثر نویسی نیز گذاشته شد که برخی از آن در دست است و قسمتی بفنا رفته. نثر دری پس از اسلام ما با مقدمهء شاهنامه، نخستین نثر دری (نگاشته ۳٤٦ هجری) و ترجمهء تاریخ طبری و بعد ترجمهء تفسیر طبری از مشرقستان بلخ طلوع کرد و در نخست نثر نویسی

محدود بترجمهٔ تفسیر، علوم دینی و تاریخ بود که در عصر منصور اول به امر وی بترجمهٔ تفسیر معروف عالم بزرگ محمد بن طبری پرداخته آمد. شهزادگان سامانی نه تنها بنظم بلکه به نثر نیز توجهی عظیم نمودند، چنانچه به امر منصور اول، بعلمی وزیرش تاریخ عمومی طبری را از عربی ترجمه کرد. جنبش نثر نویسی در دور سامانیان پدید آمد و بعد در عصر غزنویان ادامه یافت. از مختصات سبك نثر در فصل ششم و در همین فصل قبلاً مطالبی گفتیم. باید تذکر داد نثر ما در دوره های قدیم بـه زبانهای عربی و دری بجهات مختلفی سیر کرده، که اینك تکامل مهمترین جنبشهای نثر نویسی دری را با مهمترین نمایندگان شان مطالعه میکنیم.

نثرعلمی:

نثر علمی البته مفهوم وسیعی دارد که درینجا ازان به آثار دینی، تفسیر، فلسفه، منطق و طبیعیات تعبیر میکنیم. آغاز این جنبش با ترجمهٔ تفسیر طبری بوسیلهٔ یکعده عالمان جید بلخ و ماوراء النهر، در عصر سامانیان صورت گرفته با آثار نثر بوعلی سینای بلخی در اخیر عصر سامانیان و معاصر غزنویان چه بزبان عربی و چه بزبان دری متکاملتر شد و با التفهیم البیرونی منجم دربار غزنوی تکامل کرد.

تفسیر طبری: محمد بن جریر طبری بعربی، ترجمه بزبان دری از عالمان جید عصر سامانی در قرن چهارم.

دانشنامهٔ علائی: بوعلی سینای بلخی (تولد ۳۷۰، وفات ۴۲۸) در منطق و ماوراء طبیعت.

التفهیم (لاوایلی صناعة التنجیم): محمد بن احمد ابوریحان بیرونی در هندسه و نجوم (تألیف در حدود ۴۲۰ هجری).

تفسیر ابوالفتوح: ابوالفتوح رازی.
کشف المحجوب: ر. ک. بنثر تصوفی.
تفسیر حسینی: مولینا حسین واعظ کاشفی هروی (قرن نهم).

نثرتاریخی:

نثر تاریخی با ترجمهء بلعمی در عصر سامانیان بنیانگذاری شد و با کتاب حدودالعالم در جغرافیا ادامه یافت. سپس عصر غزنوی را طوریکه در نظم عصر قصیده گفته اند، در نثر میتوان دور اول تاریخ نویسی نام گذاشت. جنبش نگارش تاریخ درین دو عصر به منظور احیای مفاخر گذشته که میخواستند بلخ و غزنه، تخار و زابل مرکز علمی و فرهنگی سلطنت شرقی اسلام باشد، و بعداً در عصر مغول و دور تیموریان نیز تاریخ نگاری به حیث یك جریان راه افتاد، زیرا شاهان مغولی و تیموری علاقمند بودند از سلطنت های گذشته اطلاعاتی داشته، احوال و آثار خود را برای اطلاع آینده گان باقی بگذارند. مهمترین نمایندگان کتابهای تاریخی در طی قرون اینهاست:

طبری: ترجمه و نگارش ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملك بن نوح در سال ۳۵۲هـ.

حدودالعالم: مؤلف مجهول، تألیف بسال ۳۷۲هجری.

بیهقی: ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر (تألیف ۴۵۱-۴۷۰ هجری).

زین الاخبار: ابوسعید عبدالحی بن ضحاك محمود گردیزی (تألیف ۴۴۰-۴۴۴ هجری).

تاریخ سیستان: مؤلف مجهول (تألیف در حدود ۴۴۵ تا ۷۲۵ هجری).

تاریخ ...: ابونصر عتبی (بعربی) قرن پنجم در شرح غزنویان، ترجمهء ابوشرف گلپایگانی در اخیر قرن هفتم.

جهانگشای جوینی: علاؤالدین عطاء ملك جوینی هروی (۶۵۰ تا ۶۵۸هـ.)

طبقات ناصری: منهاج سراج جوزجانی (میمنه) در سال ۶۴۴ نگاشته شده.

زبدة التواریخ: حافظ ابروی هروی (در سال ۸۳۰هـ.)

تاریخ هرات: معین الدین محمد اسفزاری (قرن نهم هجری قمری)

روضة الصفا: محمد بن خاوندشاه (میرخوند بلخی) قرن نهم هـ. ق.

تاج التواریخ: شرح حال و خاطرات امیر عبدالرحمن خان (قرن نوزدهم عیسوی)

سراج التواریخ: میرزا فیض محمد کاتب هزاره (طبع ۱۳۱۴ هجری در کابل).

نوشته شده اند. دگر تذکره ها و شرح حال شاعران، صوفیان، اولیاء و مشاهیر است. تذکره نویسی یکی از جنبشهای مهم نثر دری است که ممکنست آنرا زیر عنوان مستقل ذکر کرد. این جنبش را در ادبیات غرب باشرح حال نگاری و بیوگرافی نویسی شاید در یك ستون قرارداد. این جریان تقریباً با چهارمقالهء عروضی سمرقندی در دربار غوریان آغاز یافت و پس ازان همواره ادامه یافت، از مهمترین آنها بین متأخران چهار عنصر بیدل را میتوان ذکر کرد که حیثیت اتوبیوگرافی یا شرح حال خود را دارد.

همچنین نثر تصوفی از جریانهای این نوع است که بجهت معین دیگری سیر کرده ارزش این نثر از دو جهت است: یکی آنکه تصوف و

اندیشه های عرفانی نظم و نثر ما را لطف و جلوهء خاصی بخشیده، بر طراوت و زیبایی آن افزوده. لطف دگر آن درینجاست که ادبیات تصوفی باین نهج خاص ادبیات ماست و در غالب السنهء زنده مانند آن چیزی سراغ نداریم که این خود موجب برجستگی ادبیات و نثر ما بین ادبیات سایر مردم است. اینک مهمترین آنها را زیر عنوان جداگانه تذکر میدهیم:

قواعد انشاء و فنون ادبی:

التوسل (الی الترسل): بهاء الدین محمد بن موید (از جوین هرات) قرن شش، در قواعد انشاء.

حدایق السحر: رشید وطواط بلخی (متولد ۴۸۰-۵۷۳ هجری) در فنون ادبی.

المعجم (فی معاییر اشعارالعجم): شمس قیس (تألیف ۶۳۰) در عروض، قافیه، بدیع، بیان و نقد الشعر.

تذکره و شرح حال:

چهارمقاله: ابوالحسن احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی (تألیف ۵۵۰ هجری).

تذکرة الاولیا: نثر تصوفی دیده شود (شیخ فریدالدین عطار نیشابوری).

لباب الالباب: محمد عوفی (در سال ۶۱۸ تألیف شده).

نفحات الانس: نورالدین بن عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ هجری)، شرح حال ۶۱۴ تن عالم، فاضل و مشایخ صوفیه.

تذکره دولتشاه: دولتشاه سمرقندی (تألیف در حدود ۸۹۲ در هرات)، متضمن شرح حال ۱۴۴ تن شاعر.

چهار عنصر: مولینا عبدالقادر بیدل (تألیف ۱۰۹۵-۱۱۱۶ هجری).

نثرتصوفی:

مناجات: خواجه عبدالله بن محمد انصاری (متولد ۳۹۶-۴۸۱ هجری).

اسرارالتوحید (فی مقامات شیخ ابوسعید): محمد بن منور (تألیف حدود ۵۶۰ یا ۵۷۴).

کشف المحجوب: ابوالحسن علی هجویری غزنوی (قرن پنجم هجری).

تذکرة الاولیاء: شیخ فریدالدین عطار (اوایل قرن هفتم).

نثراخلاقی وداستانها:

از جنبشهای عمدهء نثر ما هم یکی داستان نویسی و نثر اخلاقی است که از قدیمترین دوره ها حتی در قبل از اسلام در ادبیات پهلوی وجود داشت. پس از اسلام این جریان در اخیر عصر غزنویان با قابوسنامه و ترجمهء کلیله و دمنه طلوع کرده با گلستان و انوار سهیلی بحد اعلای خود رسید و دو جهت عمده دارد: یکی آنکه مطالب اخلاقی ضمن نتیجهء داستانهای اشخاص و افسانه های حیوانات پرورده شده است. دیگر کتابهای اخلاقی محض است که از آن بحیث قواعد اخلاق نیز میتوان تعبیر کرد و مخصوصاً در عصر مغول برای تربیت اخلاق و تهذیب مهاجمان و شهزادگان مغولی نگاشته شده است.

نوعی از داستانهای اخلاقی را بتبع از عربی بمقامات یا مقامه نویسی یا مجلس گویی مسمی کرده اند که در همین طبقه بعنوان جداگانه از آن یاد میکنیم:

داستانها وافسانه‌ها:

قابوسنامه: عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس و شمگیر (تألیف ۴۷۵).

سیاستنامه: خواجه نظام الملك (در ٤٨٤ هجری بنام ملکشاه سلجوقی تألیف شده است.)

مرزبان نامه: مرزبان بن رستم.

کلیله و دمنه: ترجمه ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی (تألیف ۵۳۸ هجری).

جوامع الحکایات: محمد عوفی (قرن هفتم).

انوار سهیلی: مولینا حسین واعظ کاشف هروی (وفات ۹۱۰) نگارش در قرن نهم.

نثر اخلاقی محض:

اخلاق ناصری: نصیرالدین طوسی (در سال ٦٣٢)

اخلاق جلالی: جلال الدین دوانی (متولد ۹۰۸)

اخلاق محسنی: مولانا حسین واعظ کاشفی هروی (نگارش در سال ۹۰۰)

مقامات:

مقامات حمیدی: قاضی حمیدالدین بلخی (وفات ۵۵۹)

گلستان: شیخ سعدی (تألیف ٦٥٦ نیمهء قرن هفتم)

بهارستان: نورالدین عبدالرحمن جامی هروی (متولد ۸۱۷-۸۹۸ هرات)، بسبك گلستان.

پنجم: انواع نظم از نظر صورت

درینجا نخست بر اقسام نظم از نگاه صورت و شکل نظری می اندازیم:

نظم از نظر صورت، اقسام ذیل را حاویست:

قصیده، غزل، رباعی، مثنوی، قطعه، مسمط، ترکیب و ترجیع بند، مستزاد.

۱-قصیده:

که در لغت بمعنی قصد کرده شده است، دارای ابیاتی چند بریك وزن و قافیه میباشد و حاوی مطالب مدحیه، حماست، هجا و رثاست که حد اقل ابیات آن بیست و اکثر آن تا دوصد و اضافه نیز میاید و دارای بخشهای مهمی است از قبیل مطلع، تشبیب (آغاز تغزلی)، گریز، خاتمه و مقطع.

تغزل که بمعنی حکایت حال عاشق یا معشوق و وصف جمال محبوب است که اگر آغاز تغزلی (تشبیب) در قصیده نباشد آنرا محدود یا مقتضب یعنی بریده نامند.

قصیده در دور سامانیان رواج یافت و در عصر غزنویان و سلجوقیان بحد اعلای خود رسید. در دور مغول افول کرد، سبك قصیده سرایان را خراسانی گویند. از معروفترین قصاید اینهاست:

۱- مادرمی رودکی: با این مطلع:

مادر می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد بزندان

۲- نوینه رودکی:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لا بل چراغ تابان بود

۳- داغگاه فرخی سیستانی:

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

۴- مرثیه سلطان محمود از فرخی:

شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار
یارب چه فتاده که امسال دگرگون شده کار

۵- مدح سنجر از انوری:

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد

۶- اشك خراسان انوری:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامهء اهل خراسان ببر خاقان بر

۲-غزل:

در لغت به معنی حدیث کردن و معاشقه با زنان است و در صطلاح عبارست از ابیاتی چند بر یك وزن و قافیه که بیشتر دارای مضامین عاشقانه و گاه عرفانی و اخلاقی باشد. عدهء ابیات آن از هفت تا سیزده است. اگر بین سیزده و بیست و یك باشد تغزل نامیده میشود. غزل دارای مطلع، نیمه و مقطع است. معروفترین غزلسرایان عشقی مولوی بلخی، سعدی، حافظ و بیدل اند. سبکهای مهم آن عراقی و هندی است.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
یك نکته درین معنی گفتم و همین باشد
از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
صد ملك سلیمان در زیر نگین باشد
غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد

هرکو نکند فهمی زین کلك خیال انگیز
نقشش نخرم ارخود، صورتگر چین باشد
جام می و خون دل هریك بکسی دادند
در دایرهء قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد
آن نیست که حافظ را رندی شود از خاطر
کاین سابقهء رندی تا روز پسین باشد
(حافظ)

۳-رباعی:

که آنرا ترانه و دوبیتی نیز نامند، متشکل از چهار مصراع است بر یك وزن که غیر از مصراع سوم، دارای یك قافیه اند. وزن آن غالباً از بحر هزج «لاحول و لاقوة الا بالله»، و از مخترعات شاعران فارسی زبان است.ابن سینا از نخستین رباعی سرایان است. شیخ ابوسعید ابی الخیر نیز رباعی سروده، حکیم عمر خیام نقطهء عروج آنست.

از ابوسعید ابی الخیر:

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم
که تنم دل گردد چو با تو راز کنم
حرام دارم با دیگران سخن گفتن
چو باتو گویم راز سخن دراز کنم

از عمر خیام:

دوشینه پی شراب میگردیدم
افسرده گلی کنار آتش دیدم

گفتم که چه کرده ای که میسوزندت
گفتا نفسی درین چمن خندیدم

٤-مثنوی:

که آنرا مزدوج نیز گویند عبارت از ابیاتی است که هرکدام دارای قافیت مستقل باشند مانند شاهنامهء فردوسی، حدیقهء سنائی، مثنوی مولوی،. خمسهء نظامی.

ماجرای نحوی و کشتیبان از مثنوی مولوی:

آن یکی نحوی بکشتی درنشست
رو بکشتیبان نمود آن خود پرست
گفت: هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا
گفت: نیم عمر تو شد در فنا
دل شکسته گشت کشتیبان ز تاب
لیك آندم کرد خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند
گفت؛ کشتیبان بدان نحوی بلند:
هیچ دانی آشنا کردن بگو،
گفت: نی از من سباحی تو مجو
گفت: کل عمرت ای نحوی فناست
زانکه کشتی غرق این گردابهاست
محو می باید نه نحو اینجا بدان
گر تو محوی بیخطر در آب ران
گر تو علامهء زمانی در جهان
نك فنای این جهان بین وین زمان

مـــرد نحـــوی را از آن در دوخـــتـــیم
تا شـمــا را نحـو مــحـو آمــوخـتـیم
فـقـه فـقـه نحـو نحـو و صـرف صـرف
درکم آمـــــد یابی ای یار شگرف
چون در مـــعنی زنـی بـازت کننـد
پر فکرت زن کـــه شــهــبـازت کننـد
پر فکرت شـــد گل آلـود و گـــران
زانکه گل خـــواری ترا گل شـــد چونان
چون گـرسنه میـشـوی سگ مـیـشـوی
تند و بد پیـوند و بد رگ مـیـشـوی
چون شـدی تو سـیـر مـرداری شـدی
بیـخـود و بیـحـس چو دیواری شـدی
بس دمی مـــردار و دیگر دم سگی
چون کنی در راه شیـران خوش تگی

وصف رودابه دختـر مـهـراب شـاه کـابل بزال پدر رستم تا او را خواستگاری کند (از شهنامه):

یکی نامـــدار از مـــیـــان مـــهـــان
چنین گـفـت کـای پهلوان جـهـان
پس پرده، او یکی دخـتـــر است
که رویش ز خـورشـیـد روشنتـر است
ز ســـر تا به پایش بکردار عـــاج
برخ چون بهـــار و ببـالا چو ســاج

دو چشمش بسان دو نرگس بباغ
مژه تیره گی برده از پر زاغ
اگر ماه جویی همه روی اوست
وگر مشك بویی همه بوی اوست
سر زلف و جعدش چو مشکین زره
فکنده است گویی گره بر گره
بهشتی است سرتاسر آراسته
پر آرایش و رامش و خواسته
ترا زیبد ای نامور پهلوان
که مانند ماه است بر آسمان
چو بشنید زال این سخنها از اوی
بجنبید مهرش بران ماهروی

۵-قطعه:

چند بیت است که دارای مطلع در یك قافیه (مُصرَّع) نباشد، بهترین قطعه آنست که مطالب در کمتر از دوازده بیت پرورانده شود، موضوع این نظم حکمت و پند و تاریخ است.

مشهورترین قطعه سرایان ابن یمین فریومدی است.

هنر بباید مردی و مردمی و خرد
بزرگ زاده نه آنست کو درم دارد
ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز
کسیکه بازوی ظلم و سر ستم دارد
خوشا کسیکه ازو هیچ بد بکس نرسد
غلام همت آنم که این قدم دارد
(ابن یمین)

۶-مسمط:

مسمط بمعنی رشته‌ء نظم است، پنج مصراع اول متحدالقافیه و مصراع ششم باآنها مختلف است ولی مصراع ششم تمام بندها باهم متحد میباشند. مسمط یا مخمس (پنج مصراعی)، یا مسدس (شش مصراعی) یا مثمن (هشت مصراعی) میباشد. مسمطات منوچهری از مشهورترین مسمطات است.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنك از جانب خوارزم وزان است
آن برگ رزانست که در بلخ رزانست
گویی بمثل پیرهن رنگرزان است
دهقان بتفکر سر انگشت گزان است
کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلزار

۷- ترکیب بند و ترجیع بند:

مانند قصیده است و منقسم به بندهای متعدد که در ترکیب بند، بند آخر بندها مختلف، اما در ترجیع همان یك بیت مشترك در اخیر بندها آورند.

معروف ترین ترجیع بند از هاتف اصفهانی است:

در کلیسا بدلبر ترسا — گفتم ای دل بدام تو دربند
ای که دارد بتار گیسویت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تاکی — ننگ تثلیث بریکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید — که أب و ابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت — وز شکر خنده ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند

در ســـه آیینه شـــاهد ازلی　　پـرتـو از روی تـابـنـاك فـگـنـد
ســـه نـگردو بـرینـم ار او را　　پرنـیـان خـوانی و حـریر و پرند
مـادرین گـفتگو کـه از یکسو　　شــد ز ناقــوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحــــــــده لاالــه الاهــو

۵- مستزاد:

نـوعـی از نظم است کـه در ذیل هـر مـصراع فـقـره افـزوده گـردد کـه غـالباً مصراع اصلی به وزن هزج و فقره اضافه شده بهو زن سبحان الله باشد.

نی سایه بید و نی چمن میماند　　نی ســیــر و صــفــا
نی ناز بتـان سیـمتن مـیـمـاند　　نی جــور و جــفــا
این عــالم فــانی کــه من می بینم　　نقــشــیــست برآب
نی ناز تو و نیــاز من می مــاند　　برخــیــز و بیــا

ششم: انواع نظم از نظر محتویات

تغییر و تحول شعر و ادب در حیات بشر بعقیده، ویکتور هوگو که امروز محققان علم ادب روی همرفته برآن اتفاق دارند، متکی بر عوامل خارجی و محیطی بوده، با تغییر طرز زندگانی بشر و تطورات او بر سه دوره منقسم میشود، که به اساس آن شعر منظوم از نظر مجتویات و مفهوم به سه قسمت عمده بخش میشود. این سه دوره را همانطوریکه تاریخ ادبیات بشر بصورت کلی طی کرده، تاریخ ادبیات هر جامعه نیز از سیر آن ناگزیر است. این سه دوره با سه نوع شعر عبارتند از: بزمی، رزمی و تمثیلی.

دوره اول: دوره شعر غنایی یا بزمی یا وصفی یا لیریك

درین دور مدنیت بشر یا جامعه در حالت ابتدایی بوده، بالنتیجه افکار نیز ساده و بسیط میباشد. سروده های این عصر سروده های مؤثریست که عموماً با آواز خوانده میشد. نظم بزمی یا غنایی دارای صورت و کیفیتی است که با موسیقی هم آهنگ میباشد و خاصیت سرود و نغمه هاییرا دارد که افکار و احساسات شخصی شاعر را افاده میکند یا رویهمرفته مبین احساسات، عموماً در نخست اشعاری بود که با چنگ نواخته میشد ازینجا لیریك گفته شد. چه «لیر» در زبان یونانی بمعنی چنگ است. این نوع شعر حاکی عواطف و احساسات روحی است و سرود، غزل، تشبیب، رثا و امثال آن ازین قبیل اند.

اوریپید از مهمترین اشعار غنایی یونان باستان است. ریگویدا و اوستا از اشعار بزمی آریایی بحساب می آید که نخست در بلخ افغانستان پدید آمد. سپس در جنوب هندوکش و بعد در هند و فارس انکشاف کرده.

در ادبیات پس از اسلام ما که جامعه بصورت نوینی درآمد و فرهنگ کهن را با تمدن اسلامی آمیخته، اساس و بنیاد جامعه و مدنیت دیگری را ریخت. اشعار دور سامانی و آغاز دور غزنوی رویهمرفته غنایی بود. شهید بلخی و ابوشکور بلخی، رودکی، رباعی سرایان و قصیده سرایان بیشتر آثار بزمی دارند. قصاید فرخی، منوچهری، مسعود سعد و عنصری غالباً شعر غنایی و وصفی بوده افاده و بیان عواطف و احساسات روحی و قلبی شاعر است که اشعار شان عموماً با رود و چنگ خوانده میشد و خود نیز این مفهوم را در شعر بیان کرده اند:

رودکی چنگ برگرفت و نواخت
باده انداز کو سرود انداخت (رودکی)
گاه گفتی بیا و رود بزن
گاه گفتی بیا و شعر بخوان (فرخی)

از سروده های دور سامانی:

رودکی:

صرصر هجر تو ای سرو بلند
ریشهء عمر من از بیخ بکند
پس چرا بسته اویم همه عمر
اگر آن زلف دوتا نیست کمند
بیکی جان نتوان کرد سوال
کز لب لعل تو یك بوس بچند
فکند آتش اندر دل حسن
آنچه هجران تو از سینه فکند

از رثای رودکی بر شهید بلخی:

کاروان شهید رفت از پیش
وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یکتن کم
وز شمار خرد هزاران بیش
توشهء جان خویش ازو بربای
پیش کایدت مرگ پای اگیش

شالوده و بنیان فرهنگ، ادبیات و هنر اسلامی ما در دربارهای آل سامان در بلخ و آل ناصر در غزنه ریخته شد، و آثاریکه دران دوره ها

بوجود آمد، تهداب متینی برای عصرهای بعد گشت. همان بود که شعر بزمی و وصفی دریندور نشو و نما یافت.

از تشبیهات فرخی سیستانی در وصف خنجر سلطان محمود کبیر:

یکی گـوهری چون گل بوسـتـانی
نه زر و پدیدار چون زر کـانی
بکوه اندرون مـاند دیر گـاهی
بسنگ اندرون زادهء باسـتـانی
گـهی سـرخ چون بادهء ارغـوانی
گـهی زرد چون بیـرم زعـفـرانی
هم او خلق را مـایهء زورمندی
هم او زنده را مـایهء زندگـانی
غم عـاشـقی ناچشـیـده و لیکن
خـروشنده چون عـاشق از ناتوانی
چو زرین درخـتی همـه برگ و بارش
ز گـوگـرد سـرخ و عـقـیق یمانی
چو از کـهـر با قـبـهء برکـشـیـده
زده بـر سـرش رایت کـاویانی
نشـان دو فـصل اندرو بازیابی
یکی نوبهـاری یکی مـهـرگـانی
ز اجـزای او لالهء مـرغـزاری
ز آثار او نرگس بـوسـتـانی
نه سنگی و سنگ از تو ناچیز گردد
مگر خنجر شـهـریار جـهـانی

در عصرهای بعد، دور مغول و پس از آن غزل شکل مشخص شعر بزمی گشت. رباعیات و ترانه ها نیز منظومات غنایی اند. اگرچه سنایی و عطار غزلیاتی عارفانه دارند، اما مولینا جلال الدین بلخی دیوان شمس را ترتیب داد و اساس غزل عارفانه و عشقی را ریخت و غزلسرایی را بحیث یك جنبش و جریان براه انداخت که سعدی و حافظ و جامی غزلیات ملکوتی سرودند و شاعران سبك هند خاصه بیدل آنرا به آسمانها برد. این اشعار عموماً برای تغنی و رامشگران سروده شده تا در مجالس بزم با چنگ نواخته شود و خاصیت اصلی اشعار بزمی یا لیریك را دارد.

غزل‌عاشقانه،دورمغول:

سعدی:

شب فراق که داند تا سحر چند است
مکر کسی که بزندان عشق دربند است
گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم
کدام سرو ببالای دوست مانند است
پیام من که رساند به یار مهر گسل
که بر شکستی و ما را هنوز پیوند است
قسم بجان تو گفتن طریق عزت نیست
بخاك پای تو و آنهم عظیم سوگند است
که با شکستن پیمان و بر گرفتن دل
هنوز دیده بدیدارت آرزومند است
بیا که بر سر کویت بساط چهرهء ماست
بجای خاك که در زیر پایت افکند است

خیال روی تو بیخ امید بنشانده است
بلای عشق تو بنیاد صبر برکند است
ز دست رفته نه تنها منم درین سودا
چه دستها که ز دست تو بر خداوند است
فراق یار که پیش تو کاه برگی نیست
بیا و بر دل من بین که کوه الوند است
ز ضعف طاقت آنهم نماند و ترسم خلق
گمان برند که سعدی ز دوست خرسند است

دور دوم: شعر حماسی یا رزمی یا روایتی یا قصصی یا اپیک

در دوریکه بشر از حالت ابتدایی برآمد، جامعه های متمدنی را تشکیل میدهد؛ و اساسات مدنیت را میگذارد، تحولات اجتماعی و تکامل افکار و احساسات نیز صورت گرفته شعر نوی نیز بوجود میاورد. شعر رزمی داستانهای منظومیست که دران کارنامه ها و حوادث هیجان آور قهرمانان غالباً از یك پهلوان را بیان میدارد که طویل بوده دارای یك تصویر متداوم و سبك عالی است. این افسانه ها و روایات تاریخی و شرح وقایع عبارتست از حماسهء بزرگ، رومانس (داستانهای عشقی) موزون، قصیده و افسانهء منظوم که سینه بسینه و زبان بزبان نقل میشود.

آثار رزمی یا روایتی در تمام جمعیتها خواص مشترکی دارد که حاوی افسانه های تاریخی و اساطیر، عناصر ماورای طبیعی و مبالغه ها بوده، تار و پودش عواطف است. اگر عشقی هم نیست عشق از خلال آن تبارز میکند. اخلاق موضوع بحث نیست اما از قبال آن اخلاق تجسم مینماید. اشخاص و کرکترها بنفع عوام کار میکنند. حماسه ها دو نوع

اند: یا ملی و قومی یا ابتکاری اند. حماسه های معروف جهانی اینها اند: ایلیاد و اودیسه هومر در یونان قدیم. رامایانا و مهابارتا در سانسکریت، انه یید و یوژیل بیوولف انگلیسی، شاهنامهء فردوسی، نشیدهء نیلونگن یا زیگفرید در زبان المانی، کمیدی الهی از دانته، بهشت گمشده و بهشت بازیافته از میلتون انگلیسی، خمسهء نظامی، یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون جامی، گشتاسپنامه دقیقی بلخی، اساس شعر حماسی را در ادبیات ما گذاشت و گشتاسپنامه را در هزار بیت نوشت. سپس فردوسی بتشویق سلطان غزنه شاهنامه را شصت هزار بیت سرود که حدود چهل هزار بیت آن داستانهای مربوط بتاریخ و جغرافیا، جنگاوری و مردانگی، فرهنگ و شاهان قدیم افغانستان است. محله های آن بیشتر کابل و زابل، سمنگان و سیستان، دشت نیزه وران ها ساحتهای دو طرف هندوکش است. پهلوانان عموماً مهراب کابلی، زال و رستم سیستانی و زابلی، یاما (جم) بلخی، سهراب و تهمینه از سمنگان و خانواده های سلطنتی اسپه کیانی وغیره از شاهان افغانستان بودند. عبارات، اصطلاحات و طرز نگارش بسبک و زبان غزنه و بلخ، کابل و سیستان است و به بزرگترین سلطان غزنه یا محمود غزنوی اهداء شده مطالعه و خواندن آن برای جوانانیکه باید از گذشتهء مملکت و دلیری اسلاف و بزرگان و مدنیت و طرز زندگی قدیمان اطلاع داشته باشند ضرورست و موجب تحریك و احیای روح وطنپرستی و افتخار بتاریخ گذشته میشود. سراسر این کتاب حاوی افسانه های تاریخی قدیمی و اساطیر ضحاك ماران، کشف آتش، گشتاسب و ترویج عقاید زردشتی و پرورش زال و رستم نزد سیمرغ و عناصر ماورای طبیعی چون وجود ماران بدوشانهء ضحاك و استخوانی بودن وجود اسفندیار که با داستان نیلونگن

با زیگفرید المانی شباهت بهم میرساند و مبالغه هایی مانند هزار سال عمر کردن رستم، رفتن او بیک روز از سیستان بسمنگان بوده تار و پودش عواطف و عشقهای زال پدر رستم با رودابه دختر مهراب شاه کابل و ازدواج شان، فریدون با کاوهء آهنگر مردم و مملکت را از شر ظلم یرغالگر خارجی رهایی می بخشد، رستم بارها بنفع مردم و عوام کارنامه بخرچ میدهد وغیره که خواص عمومی و مشترک آثار رزمی و حماسی در شاهنامه بالتمام وجود دارد. داستانهای معروف آن: رستم و سهراب، سیاوش، رستم و اسفندیار، زال و رودابه، هفتخوان و بیژن و منیژه اند.

پایان بیداد ضحاک ماران:

ضحاک که بر دو شانه اش دو مار بود و هر روز مغز سر دو انسان به آنان میداد و ظلم و بیدادش به آخر رسید، فریدون پیش بند کاوهء آهنگر را بحیث پرچم بلند کرد و بجنگش برآمد و لشکر او را مغلوب کرد....

یکی گرزهء گاو سر بر سرش — زدی هرکه آمد همی در برش
وزان جادوان کاندر ایوان بدید — همان نامور نره دیوان بدید
سران شان بگرز گران کرد پست — نشست از برگاه جادو پرست
برون آورید از شبستان اوی — بتان سیه چشم و خورشید روی
پس آن دختران جهان دار جم — ز نرگس گل سرخ را داده نم
گشادند بر افریدون سخن — که تو باش تا هست گیتی کهن
چه ما بکشیدیم رنج و بلا — ازین اهرمن کیش دوش اژدها
ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک — شده رام با او ز بیم هلاک
همی خفتن و خاست با جفت مار — چگونه توان برون ای شهریار؟
فریدون چنین پاسخ آورد باز — که گر چرخ دادم دهد از فراز
ببرم پی اژدها را ز خاک
بشویم جهان را ز ناپاک پاک

شاهی کیقباد در بلخ:

کیقباد از نژاد شاهان قدیم بلخ، درانشهر بدست رستم تهمتن تاجگذاری شد و کیقباد شب گذشته خوابی دیده بود:

شهنشه چنین گفت با پهلوان — که خوابی بدیدم بروشنروان
که از سوی مشرق دو باز سپید — یکی تاج رخشان بکردار شید
خرامان و تازان رسیدی برم — نهادندی آن تاج را برسرم
چو بیدار گشتم شدم پرامید — از آن تاج رخشان و باز سپید
بیاراستم مجلس شاهوار — بدین سان که بینی بدین جویبار
تهمتن مرا شد چو باز سپید — رسیدم ز تاج دلیران نوید
تهمتن چو بشنید آن خواب شاه — ز بازو ز تاج فروزان چو ماه

چنین گفت با شاه گنداوران
نشان است خوابست ز پیغمبران

حماسهء ملی طوریکه ذکر شد، قسم اول این نوع شعر است. صورت دوم آن روایات با قصص عشقی است که مثنوی های عشقی نیز گفته میشوند و گویندگان آن به داستان سرایان عشقی نیز موسوم اند. اینها داستانهای سرگذشت عاشقانه معروف اند.

داستانهای وامق و عذرا، سرخ بت و خنك بت را که به عنصری نسبت داده اند از قدیمترین آنهاست، دیگر یوسف و زلیخا را که از مهمترین آنهاست و در زمان سلجوقیها نظم شده است میتوان نامبرد. بزرگترین داستان سرای این نوع که قابل ذکر است نظامی گنجوی و از مهمترین روایات و قصص عشقی خمسهء اوست که حاوی داستانهای خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه است. خسرو و شیرین که مردم ما آنرا فرهاد و شیرین میگویند مشتمل بر داستان شاهی

خسرو پرویز و عشق خسرو با شیرین است و جفا کشیدن های عاشق ستمدیده شیرین، فرهاد کوهکن بیان میشود. موضع لیلی و مجنون عشق مجنون آواره و دوشیزهء زیبای بدوی لیلی و وصلت شان در بهشت است. هفت پیکر داستان بهرام گور و عشقش با هفت شاهدخت هفت مملکت در هفت روز به هفت قصر مختلف و هفت رنگ لباس و داستانهای شاهدختان را حاویست. اسکندرنامه شرح اساطیری جنگهای اسکندر کبیر در قارهء آسیاست.

از داستانسرایان پیرو نظامی یکی امیر خسرو بلخی است (که به دهلوی معروفست) و شیرین و خسرو، مجنون و لیلی و آیینه سکندری و هشت بهشت را نگاشته، دگر جامی هروی که یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، سلامان و ابسال و خردنامهء اسکندری او در داستان های روایی معروفست که باوجود پیروی از نظامی، بشیرینی سخن میگوید.

غسل‌شیرین‌در چشمه:

خسرو و شیرین در جستجوی همدگر شدند، چون خسرو بسواری اسب از کنار چشمه ای گذر کرد دید ماهء در آب نشسته، نمیدانست او شیرین است:

قضا را اسپ شان در راه شد سست
در آن منزل که آن مه روی میشست
تن تنها ز نزدیك غلامان
سوی آن مرغزار آمد خرامان
طوافی زد دران پیروزه گلشن
میان گلشن آبی دید روشن

چو طاوس عـقـابی باز بسـتـه
تذروی بر لب کـوثر نشـسـتـه
گـر این بت زان من بودی چه بودی
وریـن اسپ آن مـن بـودی چـه بـودی
عـروسی دید چون مـاهی مـهـیـا
کـه باشـد جـای آن مـه بر ثریا
درون نیلگون چون گل نشـسـتـه
پرندی نیلگون بر ناف بسـتـه
سـمنبـر غـافل از نظارهٔ شـاه
کـه سنبل بسـتـه بد بر نرگسش راه
چو مـاه آمـد برون از ابر مـشکین
بشـاهنشـه درامـد چشم شـیـرین

مناظرهٔ خسرو و فرهاد دربارهٔ شیرین:

نخـسـتین بار گـفتش از کـجـایی
بـگـفـت از دار مـلـك آشـنـایـی
بگفت از دل شـدی عـاشق بدینسـان
بگفت از دل تو مـیـگویی من از جـان
بگفت از دل جـدا کن عـشق شـیـرین
بگفـتـا چون زیم بی جـان شـیـرین
چو عـاجز گـشت خـسرو در جـوابش
نیـامـد پیش پرسـیـدن صـوابش
بیـاران گـفت کـز خـاکی و آبی
ندیدم کس بدین حـاضرجـوابی

برخی از قصاید عنصری و فرخی و... را که در آن از کشورگشاییها و فتوح سلطان محمود کبیر سخن رانده اند، چون فتح سومنات فرخی وغیره میتوان جزء نوع اول اشعار رزمی یا حماسهء ملي شمرد.

دور سوم: شعر تمثیلی یا دراماتیك

هنگامیکه تمدن بشر متکاملتر شد و ارتقای ذهنی و حیات عقلی میسرش شد، شعر تمثیلی یا دراماتیك روي صحنه آمد. نظم تمثیلی فن نمایش تیاتر نویسی و حاوی شکل و طرز تمثیل (دراما) است که یك تضاد یا مقایسه را نشان میدهد. این نظم جنبه های ذیل را احتوا میکند:

۱- صحنه های منظوم مضحکه (کمیدی) و غم انگیز (تراژدی)، تمثیل تاریخی، فکاهی و میلودرام (آمیخته از مضحکه و تراژدی) را دربر دارد.

۲- صورت مصنوعی و درام مونولوگ (که سخن گفتن یکنفر است).

درامه نویسی در یونان قدیم با آشیلی آغاز یافت، هومر و سوفوکل از بزرگان این رشته در یونان باستان بودند. تیاتر یونانی، تراژدی فوکس شده، کمیدی، درام یا نورامیك و میلودرام از مهمترین جنبشهای درامه نگاری یونان باستان، قرون وسطی و جدیده است. پرومته، اودیپوس رکس، زن ترویا از درامه های مشهور یونان باستان است. شاکنتلا در درامه های سانسکریت مشهور است. از درام نویسان اروپایی مولیو، راسین (در فرانسه)، شکسپیو، درایدن و برناردشاو (در انگلیس)، هیلی، گیوته، لسینگ و شیلو (در آلمان) و ایزین (در ناروی) قابل ذکر اند.

درام نویسی در ادبیات ما خیلی تازه است و در آغاز همین قرن

(قرن بیستم) شروع شده. مگر در ادبیات باستانی و کلاسیك ما آنچه را ممکنست درین صف قرار داد، همانا روایات تمثیلی و اخلاقی است و آن حکایتهای کوچك و یا درازی استند که شاعر در ضمن آن مطالب اخلاقی و عرفانی را بصورت تمثیلی نقل میکند و نمونه های آن در ادبیات ما زیاد است. حدیقه سنایی، منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی، بوستان سعدی و برخی آثار جامی را میتوان از آن سنخ شمرد.

نخست سنایی غزنوی بمنظور ارشاد و راهبری مردم اساس این نوع شعر را گذاشت. وی در تمام مثنویهای خود خاصةً در حدیقه فصول و مباحث تصوف را تصنیف کرد و هر باب حدیقه را بچند فصل و بخش تقسیم کرد که در آغاز هر فصل یك حکایت ساده عام فهم و کوچك را بصورت تشبیه و مثال و مناظره آورده بعد به اندرز و ارشاد میپردازد و گفتهء خود را به مبادی قرآن و احادیث استناد می بخشد و هر فصل گاهی یك قطعه از یك فصل موضوع جداگانه و مستقلی میباشد و داستانهای هرکدام جدا بوده، همه بین خود دارای تسلسل نیست. اینست یك قطعه از حدیقه:

ابلهی دید اشتری بچرا — گفت نقشت همه کژ است چرا؟
گفت اشتر که «اندرین پیکار — عیب نقاش میکنی هشدار
در کژی ام مکن بنقش نگاه — تو زمن راه راست رفتن خواه
نقشم از مصلحت چنان آمد — از کژی راستی گمان آمد»
هرچه او کرده عیب او مکنید — با بد و نیك جز نکو مکنید
زشت و نیکو بنزد اهل خرد — سخت نیك است ازو نیاید بد
ان نکوتر که هرچه زو بینی — گرچه زشت آنهمه نکو بینی

یك مناظرهء دیگر از همانجا:

پسـری احـول از پدر پرسـیـد: «کای حدیث تو بسته را چو کلید:
گـفـتی: احـول یکی دو بیند چون من نه بینم از آنچ هست فـزون
احـول ار هیچ کـز شـمـارسـتی بر فلك نه کـه دوست چارسـتی
پس خطا گفت آنکه این گفتست کـاحـول ار طاق بنگرد جـفـتست
ترسم اندر طریق شـــارع دین همـچنانی کـه احـول کـژبین
یا چو ابله کـه با شـتـر پیکار کــرده بیـهــوده از پی کــردار

شیخ فریدالدین عطار بعد از وی این موضوع را تکامل بخشید و در روایات تمثیلی از سنایی قدمی فراتر گذاشت. وی در منطق الطیر خود که از یکسو چون سنایی حکایتهـای کوچك و مناظره ها و انترکتهـای کوتاه هرجا کـه مقـام ایجاب کـرده آورده است؛ از سوی دیگر سراسر این کـتـابش یکداسـتـان را بصورت درام ادامه مـیـدهـد. این کـتـاب طوریکه از نامش برمی آید، گـفـتـار مرغـان است کـه از زبان آنان سخن رانده میشود.

هدهد برای طلب سیمرغ با مرغان سخن میگوید. پرندگان هرکدام عذر میخواهند ازینکه نمیتوانند ویرا همراهی کنند. اما برخی از پرندگان به راهنمایی هدهد برای طلب سیمرغ براه می افتند. در ضمن راه نیز هر پرنده اشکال و عذری میگوید. غالب پرنده گان در نیمه راه یا میمیرند یا برمـیگردند و اندکی از ایشـان هفت وادی را کـه کنایت از هفت مرحلهء تصوفی است طی میکنند که تنها سی عدد مرغ ازان وادیها گذشته بمحل مـقـصـود مـیرسند و بر لب حـوضی مـینشـیـنند، چون در آب دیدند آن سیمرغ، خود سیمرغ بود.

روش ساده و دراماتیك عطار دامنهء همان روش سنایی در حدیقه است که جنبهء داستان نگاری و درام و پیوند فکر متکاملتر میشود. درینجا که روح کلی کتاب را در چند سطر خلاصه کردیم از حکایتهای کوچك که بین هر صحنه میاید و حیثیت انتراکت را دارد، نیز نمونه ای تقدیم میکنیم:

حقهء زر داشت مردی بیخبر
او بمرد وزو بماند آن حقه زر
بعد سالی دید فرزندش بخواب
صورتش چون موش و دو چشمش پرآب
پس دران موضع که زر بنهاده بود
همچو موشی گردان میگشت زود
گفت فرزندش: کزو کردم سوال
کز چه اینجا آمدی برگوی حال
گفت: زر بنهاده ایم این جایگاه
من ندانم تا بدو کس یافت راه؟
گفتم: آخر صورت موشت چراست؟
گفت: هر دلرا که مهر زر بخواست
صورتش اینست در من می نگر
پند گیر و زر بیفگن ای پسر
محتسب آن مست را میزد بزور
مست گفت: ای محتسب کم کن تو شور
زانکه گر مال حرام این جایگاه
مستی آوردی و افگندی براه

بوده ای تو مست تر از من بسی
لیکن آن مستی نمیبیند کسی
در جفای من مران زان بیش نیز
داد بستان اندکی از خویش نیز

بزرگترین و متکاملترین روائیات تمثیلی مثنوی معنوی مولینا جلال الدین محمد بلخی است که کاملترین دیوان تصوف در ادبیات ما بشمار میاید و از عالی ترین شاهکارهای نبوغ و الهام بشر است. مثنوی دارای روح عمیق، درد و سوز حرارت و زیبایی، آهنگ پرطنطنه و تعالیم بلند اخلاقیست و در واقع مرحلهء بلندتر و کاملتر آن جهتی است که سنایی نخست و عطار بعد در آن راه پیشوا بوده اند. محتویات مثنوی حکایتهای مسلسل و منظومی است که مولینا در آن عرفان و حقیقت را از راه تمثیل و بصورت درام شرح و بیان میکند. هربحث با داستانی آغاز میابد و همینکه فکر خواننده متمرکز شد به بیان حقایق و ارشاد می پردازد.

مولوی در نظم خود مثنوی را به فصلها و بخشها تقسیم نکرده است و دارای چندین صد تمثیل و حکایت است. فکر اساسی مثنوی چون عطار، «عشق» است که در هرچیز جلوه گر شده.

خوشتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران
جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد

من باب نمونه، تمثیل طوطی بازرگان را به اجمال تمام عرض میکنیم:

تاجری بود که میخواست بقصد تجارت بسوی هندوستان برود. بهر یك از دوستان خواست ارمغانی آرد. وی طوطیی داشت در قفس، ازو هم پرسید چه برایش آرد. وی آرزو کرد که چون به هندوستان رسد، به طوطیان بگوید که طوطیی در حبس دارد و ارشاد خواسته است. چون وی باقصای هندوستان در بیابانی رسید، طوطی چندی بدید و پیام آن طوطی خود به وی بداد. یکی از طوطیان لرزید، افتاد و بمرد. خواجه از پیام خود پشیمان شد. درینجا مولوی ازینکه گاه یك سخن عالمی را ویران و روبهانِ مرده را شیران کند سخنهای عالی دارد. چون بازرگان بخانه آمد و به هرکس ارمغانی داد، طوطی هدیه خود خواست، خواجه پس از اظهار پشیمانی حکایت مردن طوطی بگفت. چون طوطی گك آن بشنید او هم بلرزید، و بیفتاد و سرد گشت. بازرگان افسوس بیشمار خورد مگر چاره نداشت، وی را از قفس برون انداخت. برفور طوطیگك بشاخ بلند پرید. خواجه به شگفت اندر شد، رو بسوی او کرده پرسید: این چه بود؟ از آن طوطی هندوستان تو چه آموختی؟ طوطی گفت: وی مرا درس داد که اواز زیبا ودادت را رها کن.

زانکه آوازت ترا در بند کرد
خویشتن را مرده پی این پند کرد

* * *

معنی مردن ز طوطی بد نیاز
در نیاز و فقر خود را مرده ساز
تا دم عیسی ترا زنده کند
همچو خویشت خوب و فرخنده کند

از بهـاران کی شـود سـرسـبـز سنگ
خـاك شـو تا گل برویی رنگ رنگ
سـالهـا تو سنگ بودی دلخـراش
آزمـون را یك زمـانی خـاك باش

مولوی در ضمن داستان که خیلی مطولست، پند میدهد و ارشاد میکند که اگر بان بپردازم هفت دفتر شود و یك بیت مولوی را از همین داستانش می آورم:

قـافـیـه اندیشم و دلدار من
گـویم مندیش جـز دیدار من
حـرف و صـوت و گـفت را برهم زنم
تا کـه بی این هرسـه باتو دم زنم

مولوی در مذمت قیاس و تقلید چنین تمثیلی روایت کند:

بـود بقـالی و ویرا طـوطـیی
خـوشنوایی سـبـز گـویا طوطیی
بر دکـان بودی نگهـبـان دکـان
نکتـه گـفـتی با همـه سـوداگران
جست از سـوی دکـان سوی گـریخت
شـیـشـهـای روغـن گل را بریخت
از سـوی خـانه بیـامـد خـواجـه اش
بر دکـان بنشـست فـارغ خـواجـه وش
دیدن پر روغن دکـان و جـامـه چرب
بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
روزکی چندی سـخن کـوتاه کـرد
مـرد بقـال از ندامت آه کـرد

بعد سه روز و سه شب حیران و زار
بر دکان بنشسته بود نومیدوار
چو یقی سر برهنه میگذشت
با سر بی مو چیست طاس و طشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان
بانك بر درویش زد که: هی فلان
از چه ای کل با کلان آمیختی
تو مگر از شیشه روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را
کو چو خود پنداشت صاحب دلق را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

سعدی نیز در سراسر بوستان خود روایات تمثیلی دارد و برای رهنمونی مردم اصلاح اخلاق و تهذیب نفس داستانهای کوتاه و واقعی و تمثیلی را نقل میکند. روایات تمثیلی با اشعار دراماتیك سعدی غالباً از تجربتهای زندگانی روزمره اخذ شده و خیلی عملی و عالیست. البته چون «مولوی» دارای فلسفه های عمیق نو افلاطونی وغیره نیست. اندرز و نتیجهء اخلاقی را نیز سعدی در یك دو بیت تمام میکند و مانند مولوی و عطار و سنایی بتشریح فلسفه ها و استناد موضوع بمبادی دینی و حدیث و اخبار و نقل آنها میپردازد و یا اصلاً بدان تماس نمیکند، اما از سنخ روایات تمثیلی مولوی برخی از آثار جامی بخصوص «سلامان و ابسال» او را میتوان شمرد. اینك تمثیلی از سعدی را در وصف تواضع در خاتمه متذکر میشویم که با داستان طوطی بازرگان نیز مناسبتی دارد:

یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید
که «جاییکه دریاست من کیستم
اگر اوست حقا که من نیستم»
چو خود را بچشم حقارت بدید
صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجایی رسانید کار
که شد نامور لؤلوی شاهوار
بلندی بدان یافت کو پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد

هفتم: سبکهای نظم در ادبیات ما

الف: مختصات سبک خراسانی

سبک نخستین که شاعران دری زبان پس از اسلام بدان شعر گفتند و روش و مکتب خاص و مهمی گشت، «سبک خراسانی» است. چه بزرگترین گویندگان آن از خراسان قدیم: بلخ، غزنه، هری و سیستان بودند و چون شاعران بخارا، سمرقند و خوارزم نیز همان روش را پیروی میکردند، سبک ترکستانی نیز نامیده شد. از آنجا که این سبک در غزنه و بلخ دورهٔ تکامل خود را پیمود آنرا سبک غزنه و بلخ نیز توان گفت. از بزرگان این سبک رودکی، دقیقی بلخی، عنصری بلخی، فرخی سیستانی، فردوسی، منوچهری، مسعود سعد سلمان و ناصر خسرو علوی بلخی، انوری ابیوردی و ظهیر فاریابی بودند. سبک خراسانی روش سخنسرایی دور سامانی، غزنوی و سلجوقی است که مجموع اشعار و روش و

اسلوب انتخاب وزن شعر و قصیده گویی شاعران این دوره ها که پیشوایان شعر و ادب دری و پیشروان احیاء زبان و ادبیات ما هستند، بصورت کلی «سبک خراسانی» را بوجود آورده است و ممیزات آن برحسب آتی است:

۱- کثرت قصاید مطول و محکم و کمی غزل، طوریکه در عصرهای بعد رواج یافت، قصیده به منتهای عروج خود رسید، زیرا خریدار داشت و شاعران از ممدوحان خود صلات گرانبهایی میگرفتند.

۲- استحکام و متانت معانی

۳- فصاحت و جزالت الفاظ

٤- عدم رواج صنایع لفظی و تصنعات منشیانه نزد شاعران نخستین این سبک.

۵- پیوند و انسجام معانی بیکدیگر و تسلسل و ترتیب آنها، که شاعر در سراسر قصیده همان یك فکر و مضمون و مقصد را دنبال میکند و بدون تناسب از یك معنی وارد معنی دیگر نمیشود.

٦- توصیف مناظر طبیعی و مظاهر و آثار طبیعت با تشبیهات نزدیك به ذهن و طبیعت. چنانچه از کسایی مروزی است:

بگشای چشم و ژرف نگه کن بشنبلید
تابان بسان گوهر اندر میان خوید
برسان عاشقی که ز شرم رخان خویش
دیبای سبز را برخ خویش برکشید

* * *

نیلوفر کبود نگه کن میان آب
چون تیغ آبداره و یاقوت آبدار
همرنگ آسمان و بکردار آسمان
زردیش برمیانه چون ماه ده و چهار
چون راهبی که دوزخ او سال و ماه زد
وز مطرب کبود ردا کرته و ازار

* * *

نرگس نگر بگونه همی عاشقی بود
از عاشقان آن صنم خلخی نژاد
گویی مگر کسی بنشان زاب زعفران
انگشت زرد کرده بکافور برنهاد

۷- ابتکار مضامین و تشبیهات و کنایتها و استعارتها طوریکه از شواهد بالا برمیاید و علت آن نیز همانست که چون ایشان نخستین شاعران زبان دری پس از اسلام بوده، پیشقدمان و پیشاهنگان زبان و ادبیات اند بناءً تشبیهات و استعارتهای شان بکر و زادهء تخیل خود شان است که بعداً مورد تقلید دیگران قرار گرفته است.

۸- شعر بیشتر جنبهء رزمی داشت و از آن مردمی و مردانگی برمیخاست.

ب: ممیزات سبک عراق

سبک عراق را مولوی بلخی در دیوان شمس بنیاد گذاشت و با سعدی و حافظ و ابن یمین فریومدی در قرنهای هفتم و هشتم بمنتهای عروج خود رسید که ممیزات آن قرار آتی است:

۱- کثرت غزل و کمی قصاید مطول.
۲- دقت و لطف معانی و دلچسپی و جذاب بودن آن.
۳- روانی و شیوایی الفاظ و آسانی جمله بندی.
٤- دخول تدریجی اصطلاحات عرفانی و تصوف از قبیل: می، ساغر، پیر میکده، پیر می فروش، مرغ زندخوان، دیر مغان، آتش وحدت، آتش عشق، بتکده، می آتشین و... که از قرن پنج و شش مخصوصاً با مولوی بلخی در شعر درآمد، چه شاعران این اصطلاحات را از عارفان و متصوفه گرفته گاهی بین آن اصطلاحات شرعی از قبیل کعبه و مسجد و محراب مقایسه کرده اند چنانکه بتکده را با مسجد و میکده و دیر را با کعبه در شعر آورده اند. از حافظ است:

بیا بمیکده و چهره ارغوانی کن
مرو بمدرسه کانجا سیاهکارانند

٥- آمیختگی مضامین و افکار شاعرانه، با خیالات و عقاید عرفان و تصوف، چنانکه از غزلیات مولوی و مخصوصاً حافظ بخوبی آشکار است.
٦- جنبهٔ بزمی و رزمی شعر.

ج: مختصات سبک معروف هندی

نخستین شاعریکه ممیزات این سبک در اشعارش دیده میشود مسعود سعد سلمان غزنوی است که برخی نازکخیالیها را بر اشعار خود علاوه کرده یگان مدعا مثل و حسن تعلیل از صنایع شعری می آورد. سپس در زمان تیموریان افغانستان در هرات و مخصوصاً در دورهٔ سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوایی که هردو متمایل بتصوف و

نازکخیالی بودند، سبك هندی رواج کامل یافت و بعد بین شاعران دور مغولیه‌ء هند تکامل کرد. غالب شاعران بخصوص غزلسرایان تا اواخر قرن دوازده هجری پیرو این سبك بودند و استادانی چون بیدل، صائب، کلیم، عرفی این سبك را بذروه‌ء کمال رسانیدند. بعلاوه نظیری، فیض، امیر خسرو بلخی (دهلوی)، بابا فغانی، ظهوری، فیضی دکنی از نامداران این سبك بشمار می آیند. چون آغاز این سبك از غزنه و هرات است و در کابل نیز تکامل کرده است و برخی با اظهار دلایلی آنرا سبك کابلی نیز گویند، بناءً ما نیز آنرا سبك معروف بهندی میگوییم. در علت بوجود آمدن آن: آب و هوا، وضع جغرافیایی، تأثیرات کیفیت اقتصادی و عقاید و فلسفه و عادات و عرفان در هندوستان باعث شده است تا افکار و احساسات اهالی این سرزمین در عالم خیال و توهم سیر کند و معانی باریك و مجرد بیندیشد و همان بوده که در شعر مبالغت، تشبیه و کنایت راه یافته مضامین غریب و دور از ذهن عادی با خیالبافی مروج گشته است و بنابر روح عرفانی مردم هند و روحیت تصوفی و ریاضتکش ادیان هند، زمینه‌ء شعر تصوفی در هند آماده شده است. شعر دری نیز در هندوستان بهمین قالب درآمده برای مطالب صوفیانه و عرفان مستعد گشت، که شعر پروری و فضل پژوهی دربار شاهان مغولی نیز ممد واقع شد و شاعران بزرگی از قبیل صائب، عرفی، نظیری، امیر خسرو، بابافغانی، فیضی دکنی و حضرت بیدل و امثال شان بوجود آمدند. از ممیزات سبك هندی اینهاست:

۱- مضامین باریك، افکار پیچ در پیچ، خیالات گاهی دور از طبیعت، استعارات و کنایات و تشبیهات مخصوص بخود و خیالبافی بتمام معنی.

نرگس از چشم تو دم زد در دهانش زد صبا
درد دندان دارد اکنون میخورد آب از قلم

* * *

مگر بسرمه اثر کرد ضعف طالع من
که بی عصا نتواند بچشم یار رسید
(صائب)

* * *

باوج آگهیت نردبان نمیخواهد
نگاه تا مژه برخاسته است بر فلك است
(بیدل)

۲- اظهار شکایت از زندگانی و نمودن جهات زشت زندگانی و بدبینی بحیات و مردم.

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
رو پس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت
(کلیم)

* * *

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم عالم دوباره باید دید
(صائب)

* * *

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم کلیم باتو بگویم چسان گذشت
(کلیم)

۳- اظهار ملالت و کسالت و تمایلات به غم و الم به طریق اغراق و مبالغه.

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد
هست بیگانهء ما هرکه الم نشناسد
(عرفی)

* * *

غمم دردم سرشکم ناله ام خون دلم داغم
نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم
(بیدل)

٤- عجب و غرور و اعتقاد شاعر به بلندی مقام خود و اظهار آن در شعر.

مدعی درگذر از دعوی طرز بیدل
سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد
(بیدل)

* * *

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر
همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
(کلیم)

* * *

ز صد هزار سخنور که در جهان آید
یکی چو صائب شوریده حال برخیزد
(صائب)

۵- مبالغه و اغراق خارج از حد.

مشت سوزن بدلم زان مژه تا ریخته اند
گریه از پارهء دل دوخته پیراهن چشم
(عرفی)

* * *

خاك دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم
دست دل میگیرم و دریوزهء غم میکنم
(نظیری)

هشتم: نگاه انتقادی بر جنبشهای ادبی ما

ز شعر دلکش حافظ کسی آگاه شود
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

اگر بفعالیتهای فکری قرون جدید و معاصر نگاهی بیندازیم دو موضوع، یا بهتر بگویم دو مسئله از خلال اینهمه تا جاییکه بنظر میرسد تبارز میکند و بناً آنرا شاید بدو بخش قسمت کرد: یکی جریانهای فکری و ثقافی که عصر جدید را «ساخته» با میلانهای فلسفی آن، دیگر طرز اظهار آن افکار و انعکاس آن در ادبیات همان عصر و روح نقد ادبی؛ که اینك اگر این دو را خمیر کنیم بازهم یك نکته بصورت برجسته در هردو نمایانست و آن عبارتست از «روح نقد» و «فکر انتقادی». رایس یکی از بزرگان فلسفهء معاصر امریکا در کتاب خود موسوم به «روح فلسفهء جدید» فلسفهء جدید را به سه قسمت از هم جدا میسازد: نخست آنرا دور ناتورالیسم گوید که روح قرن هفدهمست. دیگر را دور نیوهیومانیسم نامد که تمام قرن هژده خاصةً انقلاب کبیر فرانسه و دور «شتورم و درانگ» ممثل آنست. درین دور انسان بحیث میکانیسم طبیعت مطالعه

میشود. دیگر دور «نقد» است که از کانت فیلسوف المانی آغاز میشود و تا امروز ادامه دارد. بزرگترین عنصر فکر و بیان که این عصر را متمایز میکند، همین «روح نقد» یا «فکر انتقادی» است.

اجازه بفرمایند وقتی که کلمهء «نقد» یا «انتقاد» را بکار میبریم، بتشریح مفهومیکه ازان زیر نظر است بپردازم. چه در محیط ما انتقاد یا «کریتزم» را عادةً بمعنی «تعرض» و یا «حمله» و یا «اعتراض» بکار میبرند و اگر هم احیاناً بمعنی اصل استعمال شده باشد بازهم همان مفهوم از آن گرفته نمیشود. بنده درینجا «نقد» یا «انتقاد» را که مرادف کوتیسیزم می آورم همانا بمفهوم «قضاوت» یا «تقدیر» استعمال میکنم باز باید عرض بکنم که مرادم از تقدیر همان معنی است که در کتاب لغت آمده «سنجش – سنجیدن» نه معنی مستعمل آن در عرف که غالباً مرادف با تمجید است.

پس طوریکه کلمهء عربی «نقد» لغةً به معنی «سره کردن» است درینجا نیز توانش بهمان معنی ولی مفهومی وسیعتر بکار برده، بناءً نقد عبارتست از قضاوت و شرح جنبه های نیك و زشت یك شئ یا یك اثر هنری که در آن ارزش و روش آن اثر را از نظر حقیقت و زیبایی معین کرد و قیمت آن را سنجید، و هم محسنات هنری شاعر را از نظر «زمان» و «فضا» مطالعه کرد و در اجتماعیکه نویسنده و اثر او را بوجود آورده تحقیق کرد. بالاخره تحولات و ارتقای ادبیات را بحیث «یك کل» یا «کلیت» مورد مداقه و مطالعه قرار داد، ماهیت ادبیات و مختصات یك عصر را سنجید و جنبشهای ادبی را دید، گرچه درینجا نقد ادبی با تاریخ ادبیات شباهتی زیاد بهم میرساند مگر وجوه شبه و موارد افتراق ایندو از حوصلهء این مختصر خارجست و باشد برای بحث جدا ازین. اینست که

اگر بتوان نقد را باین صفات وارد طرز فکر ادبیات خود مان کرد، واقعاً ادب ما ارزش دیگری پیدا خواهد کرد و براه معینی خواهد رفت.

یکی از بزرگترین خواص طرز فکر و روش بیان غرب پس از رنسانس این بود که بعوض طبیعت و آسمان و فلك (ناتورالیسم) «انسان» موضع بحث «فلسفه» و «ادبیات» قرار گرفت. هیومانیسم و نیو هیومانیسم بوجود آمد. ناتورالیسم را از دو طرف هیومانیسم و نیو هیومانیسم احاطه کرد. چه ناتورالیسم بین این دو قرار داشت. سپستر ریالیسم نیز مسند نشین میشود. در آثار این عصر به تشریح آنچیزی میپردازند که «واقعی» باشد و هم «انسانی». اینك اجازه بفرمایند به ادبیات دری مان نیز از این زاویه نظری بیندازیم:

اگر جنبش قصیده سرایی قرن سوم و چهارم هجری را از نگاه نقد مطالعه کنیم و قصاید زیرین رودکی، آن شاعر خراسان را مثال انتخاب کنیم که «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود» و یا «مادر می را بکرد باید قربان» پس می بینیم که در قصیدهء نخستین حقایقی را از گذشته و در دوم حقایقی را از حال گرفته است که صورت آن بسیار طبیعی بنظر میاید. آنکه با زیبایی تمام که احساسات شنونده را برمی انگیزد و چقدر دلکش است و دلنواز، با تمامت معنی بیان مطلب میکند. و اینرا جزء ادبیات واقعی توان شمرد، چه قصاید رودکی از راستی و بر راستی بوده و جنبهء اغراق و مبالغه ندارد و بلکه طبیعی و ریالیسم محض است. واقعیست زیرا که حقایقی از زندگی را وصف میکند و یك اثر هنریست زیرا تمامت زیبایی بیان در آن مراعات شده.

شاهنامهء فردوسی نیز که بدربار سلطان غزنه نوشته شد و نقاط عروج دراماتیك آن در صحنه های زابل و کابل و سمنگان و سیستان

صورت گرفته است و نمونهء متکامل حماسه سرایی ماست که این جنبش با دقیقی و یا بیشتر ازو آغاز یافته بود تا یك پیمانهء بزرگ واقعیست و انسانی و غالباً همان احساساتیرا تشریح میکند که واقعاً بیك انسان دست میدهد. حقایق نهایی را از زندگی کلی عالم بشریت گرفته و آنرا با وقایع روزمره ممزوج میکند و موضوع را به آسمان تخیل خود نیز پرواز میدهد و میپروراند تا آنرا زیباتر سازد. افسانه ها را با امانت تمام طوریکه به او رسیده نگه میدارد. زیبایی تهمینه را با بیان خود دوبالا میسازد و عفت رستم را محافظه میکند و با آن هردو را بداغ پسر جوان شان بماتم می نشاند.

ازینها که بگذریم جنبش فکری تصوف، ادبیات دری را بجریان دیگری انداخت، اما البته خواص بالا را نیز تا حدی حفاظت کرد. تصوف به ادبیات دری راه یافت و با سنایی بشعر اندر گشت و حدیقه ایرا بوجود آورد. منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی مولوی تقریباً تمامت شان از همین دسته است که بر بالا ذکر آن رفت. بعلاوه نمك سمبولیسم دران پاشیده شد و ناگفته نگذارم که ادبیات تصوفی ما سمبولیسم را بمنتهای عروج آن رسانیده است. از یکطرف که در کنه حکایات شان حقایقی نهایی که با رشته های زرینی بعالم ماورای ماده پیوند دارد نهفته است، بازهم از طرف دیگر این حکایات طوری ترتیب شده که هیچکدام آنرا نمیتوان حکایات جن و پری خواند و وقوع آن از صحنهء امکان زندگانی روزانه بیرون نمی آید. از جداییها شکایت میکند و بر مدار و محور «انسان» چرخ همیخورد. پس واقعیست و انسانی و نمونهء بارز هیومانیسم است. ساختمان آن تماماً طبیعیست با جذبات و احساسات خواننده یا شنونده، بازی میکند و از اظهار موضوع تماماً برمی آید.

و اگر هم بنثر نویسی نظری اندازیم و جنبش نثر فنی را ببینیم و آن قوس را پیش ببریم بنقطهء عروج آن گلستان سعدی را می یابیم که آن نیز از همین کلاس است و مانند آثاریکه بربالا ذکر شان رفت، توانش در ردیف کتابهای مؤلف پس از رنسانس قرار داد که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد. کلام در دست سعدی مانند موم است و حوادث واقعی زندگی را با ملاحت و زیبایی مخصوصی در رشتهء بیان میکشد که متکلمانرا بکار آید و مترسلانرا بلاغت افزاید. اگر سعدی را بحیث ناقد هم مطالعه کنیم می بینیم که حقایقی از زیبایی معشوقه و حقایق زیبایی کلام خود، هردو را طوری قضاوت میکند که گویی نقاد زبردستی است و برای سخندانی و زیبایی حدود معینی را قایل میشود، آنجا که گوید:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس
حد همین ست سخندانی و زیبایی را

نهم: یکصد و پنجاه نام بزرگ در ادبیات ما

دو سنهء پیهم سال تولد و وفات است. اگر تنها یك سنه معلوم بوده مقابل سنهء تولد (*) و مقابل سنهء وفات (+-) گذاشته شده. بین قوس آثار معروف یك شاعر و نویسنده است و سنهء مقابل آن سال تألیف اثر است.

الف:

- ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی ۸۰-۱۵۰هـ فقیه، مؤسس مذهب حنفی، (فقه الاکبر).
- ابن مقفع (عبدالله) اوایل قرن دوم، ادیب و نثر نویس زبان عربی.

- ابونواس (+- ۱۹۰ یا ۱۹۵)، شاعر دربار عباسی.
- ابوحفص سغدی، شاعر قرن اول هجری.
- ابوسلیك گرگانی، شاعر معاصر عمرو لیث.
- ابوشکور بلخی، شاعر معاصر سامانی، (آفرین نامه ۳۳۶هـ).
- ابوالمؤید بلخی، شاعر عصر سامانی.
- ابو معشر بلخی (+- ۳۷۲)، ریاضیدان، فیلسوف، نثر نویس.
- ابوبکر محمد بن زکریا رازی (* ۲٤۰)، عالم طبیعیات.
- ابونصر فارابی، فیلسوف قرن چهارم.
- ابوعلی سینای بلخی (۳۷۰-٤۱۵)، فیلسوف، طبیب (شفا، قانون، دانشنامه).
- ابوسعید ابی الخیر (۳۵۷-٤٤۰)، صوفی، رباعی سرای.
- اسدی طوسی (* ٤٦۵)، (گرشاسپنامه، ٤۵۸).
- انوری (اوحدالدین محمد) خاورانی ابیوردی (+- حدود ۵۸۷) مداح سنجر قصیده سرای.
- ارزقی (ابوبکر زین الدین) هروی (+- قبل از ٤٦۵)، شاعر دربار طوغانشاه سلجوقی.
- ادیب صابر ترمذی (+- ۵٤٦)، قصیده سرای.
- ابوالفرج رونی (+- آخر قرن شش)، شاعر دربار ابراهیم بن مسعود و پسرش مسعود بن ابراهیم غزنوی.
- ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی غزنوی، (ترجمهء کلیله و دمنه، بهرامشاهی ۵۳۸).
- امیر خسرو بلخی دهلوی (٦۵۱-۷۰۵)، خمسه به پیروی نظامی.
- ابن یمین فریومدی (* ٦۸۵)، قطعه سرای معروف.

- ابونصر عتبی، مؤرخ قرن پنجم، (تاریخ یمینی بعربی)، بعد به دری ترجمه شد.
- احمدشاه درانی، شاه و شاعر دری و پشتو.
- احمد انصاری (سعدالدین)، شاعر قرن ۱۲، متصوف.
- ادیب پیشاوری (۱۲۵۵-۱۳۰۹)، شاعر و محقق عضر حاضر.
- آزاد کابلی (میر محمدعلی) (۱۲۵۸ق ۱۳۲۳ش)، شاعر، غزلسرا.

ب:

- بشار بن برد تخارستانی (+- ۱۶۷)، شاعر نابینای افغانستان بدربار عباسیها.
- بنی موسی خوارزمی (محمد - احمد - حسن)، عالمان ریاضی، (الحیلی).
- بلعمی (ابوعلی محمد) وزیر عبدالملك بن نوح و منصور بن نوح، نثر نویس، (ترجمه تاریخ طبری در ۳۵۴هـ).
- بدیع الزمان همدانی، از فضلای معاصر غزنوی، مؤسس مقامه نویسی در عربی.
- بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد) خوارزمی، (۳۶۲-۴۴۰)، عالم ریاضی و نثر نویس، (التفهیم).
- بیهقی (ابوالفضل محمد بن حسین)، (+- ۶۷۹)، مؤرخ و نثر نویس، (تاریخ مسعودی ۴۵۱).
- بابا طاهر عریان، شاعر دوبیتی سرای، ۴۴۷ را دریافته.
- بیضاوی (قاضی ابوالخیر...)، (+- ۶۸۵)، مفسر، (تفسیر انوارالتنزیل).

- بهاء الدین محمد بن موید (جوینی)، دبیر، (الترسل).
- بهزاد، نقاش و میناتورساز قرن نهم [هرات].
- بابا فغانی (+- ۹۲۵)، شاعر غزلسرا، از مؤسسان سبک هند.
- بیدل (میرزا عبدالقادر)، (۱۰۵٤-۱۱۳۱)، شاعر معروف، متصوف و غزلسرا در بسک هند و نثر نویس، (غزلیات، مثنویات، چهار عنصر).
- برهان (محمد حسین بن خلف)، لغوی، (برهان قاطع ۱۰٦۲).
- بیتاب (صوفی عبدالحق)، ملك الشعرای عنصر حاضر، (* ۱۳۰٦هـ).
- بسمل (محمد انور)، (* ۱۳۰٦هـ)، شاعر عصر حاضر.

ت:

- تیمورشاه درانی، شاه و شاعر.

ث:

- ثعالبی (+- ٤۲۹)، نثر نویس (یتمة الدهر).

ج:

- جامی (نور الدین عبدالرحمن)، (۸۱۷-۸۹۸)، شاعر قصیده سرا و مثنوی سرا و نثر نویس، (هفت اورنگ، نفحات الانس، بهارستان).
- جوینی (عطاملك) (+- ٦۸۰)، مؤرخ، (تاریخ جهانگشا).

ح:

- حنظله بادغیسی، شاعر معاصر طاهریان، هرات.
- حمیدالدین بلخی (قاضی)، (+- ۵۵۹)، نثر نویس (مقامات حمیدی).

- حافظ (شمس الدین محمد)، (۷۲۶-۷۹۱)، شاعر (غزلیات).
- حمدالله مستوفی، (+- ۵۷۰)، مؤرخ (تاریخ گزیده ۷۳۰).
- حافظ ابرو (خواجه نورالدین لطف الله)، مؤرخ (زبدة التواریخ ۸۳۰).
- حمید کشمیری، شاعر (اکبر نامه: نظم حماسی ۱۲۵۵).

خ:

- خیام (عمر بن ابراهیم)، (+- در حدود ۵۳۰)، عالم ریاضی و شاعر (رباعیات).
- خاقانی شروانی (افضل الدین بدیلی)، (۵۲۰-۵۹۵)، قصیده سرای فلسفی.
- خواجو، (۶۷۹-۷۵۳)، شاعر معاصر، حافظ شیراز.
- خواند میر، (+- ۹۴۱)، مؤرخ (حبیب السیر ۵۱۴).
- خلیلی (خلیل الله)، (* ۱۳۲۵ق)، قصیده سرا و نثر نویس معاصر.

د:

دقیقی بلخی (محمد بن احمد)، (+- ۳۶۷)، شاعر عصر سامانی (گشتاسپنامه).

- دولتشاه سمرقندی بن علاء الدوله، ادیب (تذکره ۸۹۲).
- دوانی (جلال الدین)، (* ۹۰۸)، نثر نویس (اخلاق جلالی).
- داوی (عبدالهادی، پریشان)، نویسنده و شاعر معاصر.

ر:

- رودکی سمرقندی (ابوعبدالله جعفر بن محمد)، (۲۶۰ تا ۲۶۹-۳۲۹)، شاعر قصیده سرا (مادر می).
- رابعه، بلخی، شاعره پزدرد معاصر رودکی.
- رشیدالدین (خواجه)، (+- ۷۱۸)، مؤرخ (جامع التواریخ).

ز:

- زمحشری خوارزمی، (۴۶۷-۵۳۸)، نحوی (کشاف).

س:

- سیبویه، (۱۵۶-۱۸۰)، نحوی (الکتاب).
- سنایی غزنوی (ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی)، (+- ۵۴۵)، مؤسس مثنویهای عرفانی، (حدیقه، دیوان).
- سید حسن غزنوی، (+- ۵۰۶)، شاعر قصیده سرا، مداح بهرامشاه غزنوی.
- سوزنی سمرقندی، (+- ۵۶۹)، شاعر.
- سهروردی (شهاب الدین یحیی) شیخ اشراق، (۵۴۹-۵۸۷)، مؤسس حکمت اشراق.
- سعدالدین وراوینی، نثر نویس قرن هفتم (ترجمهٔ مرزبان نامه).
- سهروردی (شهاب الدین ابوحفص)، (+- ۶۳۲)، صوفی، نثر نویس (عوارف المعارف).
- سعدی (مشرف الدین مصلح بن عبدالله)، (۶۰۶-۶۹۱)، شاعر، عالم، نثر نویس (دیوان، گلستان، بوستان).
- سلمان ساوجی، (+- ۷۷۸)، قصیده سرای.

ش:

- شهید بلخی (ابوالحسن)، (+- ۳۲۵)، شاعر دور سامانی.
- شهرستانی، (۴۷۹-۵۴۸)، مؤرخ، محقق و نثر نویس (الملل و النحل).
- شبستری (شیخ محمود)، (+- ۷۲۰)، شاعر (گلشن راز).
- شهاب الدین عبدالله شیرازی و صاف الحضره، مؤرخ (تاریخ وصاف).

- شمس قیس، ادیب و نثر نویس (المعجم ٦۳۰).
- شاه حسین هوتك، (* ۱۱۱٤)، شاه و شاعر.
- شاه شجاع درانی، شاه (دست نشانده)، شاعر.
- شایق جمال، شاعر معاصر.

ص:

- صائب تبریزی (محمد علی)، (* ۱۰۱۰)، شاعر معروف سبك هندی.

ط:

- طبری (محمد بن جریر)، (+- ۳۱۰)، مفسر و مؤرخ (تفسیر، تاریخ عمومی).
- طالب املی، (+- ۱۰۳٦)، غزلسرای سبك هند.
- طرزی افغان (غلام محمد)، شاعر قرن ۱۳، احیا کننده قصیده و سبك خراسانی.

ظ:

- ظهیر فاریابی بلخی، قصیده سرای دور سلجوقی، ممدوح قزل ارسلان.

ع:

- عباس مروزی، شاعر در ۱۹۳ هجری.
- عماره مروزی، شاعر معاصر سامانیان.
- عنصری بلخی (حسن بن احمد)، (۳۵۰-٤۳۱)، ملك الشعرای دربارِ سلطان محمود غزنوی.
- عسجدی، شاعر دور غزنوی.
- عبدالملك کندری، (+- ٤۳۲)، وزیر سلجوقیان، عالم.
- عبدالله انصاری، (۳۹٦-٤۸۱)، شاعر و نثر نویس (مناجات).

- عطار (شیخ فریدالدین)، (+- ٦٢٧)، شاعر صوفی و نثر نویس (منطق الطیر، تذکرة الاولیا).
- عبدالواسع جیلی غرجستانی، (+- ٥٥٥)، شاعر.
- عمعق بخارایی، (+- ٥٤٣)، شاعر قصیده سرا (بت بهشتی).
- علی یزدی، (+- ٥٨٥)، مؤرخ (ظفرنامه).
- عوفی (محمد)، نثر نویس (لباب الالباب ٦١٨، جوامع الحکایات).
- عرفی شیرازی، (+- ۹۹۹)، از شاعران سبک هند.
- عایشه درانی، شاعره قرن ۱۳ کابل.
- عاجز (میرزا لعل محمد)، قرن ۱۳ شاعر و طبیب دربار تیمورشاه.

غ:

- غزالی (حجة الاسلام امام محمد ابوحامد)، (٤٥٠-٥٠٥)، (کیمیای سعادت).
- غیاث الدین، (غیاث اللغات ١٢٤٢).

ف:

- فیروز مشرقی، (+- ۲۸۲)، شاعر معاصر عمرو لیث.
- فرخی سیستانی، (+- ٤٢٩)، (داغگاه، مرثیه سلطان محمود).
- فردوسی (ابوالقاسم)، (٣٢٤ یا ٣٣٠ - ٤١١ یا ٤٢٦)، حماسه سرای دربار غزنه (شاهنامه).
- فخرالدین رازی، (٥٤٣-٦٠٦)، عالم حکمت.
- فیضی دکنی (پسر مبارک)، (٩٥٤-١٠٠٤)، شاعر سبک هند.

ق:

- قابوس و شمگیر (شمس المعالی)، (+- ٤٠٣).
- قطران تبریزی (+- ٤٦٥)، شاعر.

- قتیل (عزیزالله) پسر نصرالله خان نایب السلطنه، (+- ۱۳۵۲ق)، شاعر.
- قاری (حافظ عبدالله)، (+- ۱۳۲۲ش)، ملك الشعراء، عالم، شاعر (دیوان، کتابهای درسی).
- قاآنی (میرزا حبیب)، (۱۲۲۲-۱۲۷۰)، تغزل و مسمط سرا.

ك:

- کسایی مروزی (حکیم اسحق)، (حدود ۳٤۱).
- کیکاوس بن اسکندر بن قابوس و شمگیر، نثر نویس (قابوسنامه ٤۷۵).
- کمال اسمعیل اصفهانی، (+- ٦۳۵)، شاعر قصیده سرا.
- کمال خجندی (شیخ).
- کاشفی هروی (مولینا حسین واعظ)، نثر نویس قرن نهم (تفسیر، اخلاق محسنی، انوار سهیلی).
- کلیم همدانی (ابوطالب)، (+- ۱۰٦۱)، از غزلسرایان معروف سبك هندی.

گ:

- گردیزی (ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود)، مؤرخ و نثر نویس (زین الاخبار ٤٤۰-٤٤٤).

م:

- موسی بن شاکر خوارزمی، عالم طبیعی و ریاضی قرن سوم.
- محمد بن وصیف سکزی، شاعر و دبیر یعقوب لیث صفاری.
- منوچهری دامغانی، (+- ٤۳۲)، قصاید و مسمطات.
- مسعود سعد سلمان، (٤٤۰-۵۱۵)، شاعر، قصیدا سرا (حبسیات).

- معزی (محمد بن عبدالملک)، نیمه قرن پنج، ملک الشعراء ملکشاه سلجوقی.
- مختار غزنوی، قصیده سرای قرن ششم.
- مجیر بیلقانی، شاعر قرن ششم.
- محمد بن منور، نثر نویس (اسرارالتوحید ۵۶۰).
- مولوی (مولینا جلال الدین محمد) بلخی، (۶۰۴-۷۱۲)، شاعر، متصوف (مثنوی، دیوان شمس).
- منهاج سراج جوزجانی، قرن هفتم، مؤرخ (طبقات ناصری).
- میرخواند (محمد بن خاوندشاه)، (+- ۹۰۳)، مؤرخ و نثر نویس (روضة الصفاء).
- محتشم کاشی، (+- ۹۹۶)، شاعر قصیده سرا و ترکیب بند.
- محمود طرزی (پسر طرزی)، نثر نویس، پدر نثر امروزی دری (از هر دهن سخنی، مدیر و نگارنده سراج الاخبار).
- مستغنی، شاعر دارای دیوان.

ن:

- ناصر خسرو علوی بلخی، (۳۹۴-۴۸۱)، شاعر قصیده سرا و نثر نویس (سفرنامه).
- نظام الملک وزیر سلجوقیان، نثر نویس (سیاستنامه ۴۸۴).
- نظامی گنجوی، (* ۵۳۵)، شاعر مثنوی سرا (خمسه).
- نظامی عروضی سمرقندی (ابوالحسن احمد بن عمر)، نثر نویس (چهار مقاله ۵۵۰).
- نصیرالدین طوسی، (۵۹۷-۶۷۳)، عالم ریاضی و حکمت و نثر نویس (اخلاق ناصری ۶۳۳).

- نظیری نیشاپوری، (+- ۱۰۲۱)، غزلسرای سبک هندی.
- ندیم کابلی (عبدالغفور)، (۱۲۹۶-۱۳۳٤ق)، شاعر غزلسرا (صرف و نحو).

و:

- وطواط بلخی، رشیدالدین، (* ٤۸۰)، دبیر (حدایق السحر).
- واقف لاهوری قندهاری، غزلسرای سبک هندی.
- واصل کابلی (میرزا محمد نبی دبیر)، شاعر قرن ۱۳ بسبک عراقی.
- ولی طواف، (۱۱٦۸-۱۲۸۸)، شاعر بیسواد قرن ۱۳.

هـ:

- هجویری غزنوی (ابوالحسن)، متصوف و نثر نویس (کشف المحجوب، قرن پنج).
- همام تبریزی، شاعر معاصر سعدی.
- هلالی چغتایی، (+- ۹۳۹)، غزلسرا.
- هاتف اصفهانی، (+- ۱۱۹۸)، ترجیع بند سرا.
- هاشم شایق (استاد)، (+- ۱۳۳۳ش)، شاعر، عالم و مؤرخ ادبیات.

فصل دهم
مهارتهای بخصوص

اول: چگونگی نوشتن گزارش یک کتاب

ترتیب گزارش کتابی تنها نگاشتن خلاصهء آن نیست. اگر ما بخاطر داشته باشیم که ادبیات جانشین تجربتهای دست اولست، در آنصورت ممکن گزارش خوبی تهیه کرد که بمعلم و همقطاران دلچسپ واقع گردد. پس ازینکه کتاب مورد نظر تمام گشت، مطالب زیرین را از خود باید پرسید، البته پاسخ آنها شخص را در ترتیب یك گزارش زنده و دلچسپ، راهنمونی میکند:

۱- این کتاب چه تجربت نوی بمن داد؟ آیا تیپ فردی را که قبلاً نمی شناختم بمن معرفی کرد؟ آیا دست مرا گرفته بجایی برد و یا مسلکی را بمن نشان داد که قبلاً در آنمورد کم یا هیچ نمیدانستم؟ چه افکار یا اندیشه ها در نتیجهء خواندن کتاب در سرم دور میزند؟ آیا در دادن یك نگاه بیشتر واقعی در امور زندگانی بمن ممد واقع شده؟

۲- این کتاب دربارهء طبع انسانی به من چه آموخت؟ آیا روحیات اشخاص کتاب پرآهنگ و قناعت بخش بود؟ اشخاص کتاب بوسیلهء حوادث و مناظره بصورت قانع

کننده ظاهر شده اند یا خیر حقیقی و بدون حیلت بنظر می آیند؟

۳- چه الهاماتی برای ادامهء زندگانی بهتر و غنی تری ازین کتاب گرفتم؟ آیا کسی آنجا بود که بخواهم وی را تقلید کنم یا وی را نصب العین خود قرار بدهم؟ آیا راهنمونی یا هدایت و تشویقی برای به کاربستن امور اخلاقی که همه با آن مقابل میشویم وجود داشت.

٤- از اشتباهات و موفقیتهای اشخاص چه درس گرفتیم؟ چگونه ممکنست این درسها را بحالات روزمرهء زندگانی خود تطبیق کرد؟

٥- آیا این کتاب در مورد گذشته بمن چیزی آموخت؟ بخصوص کدام تصویر روشن اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سایر دوره ها و مدنیتها را بمن ارائه کرد؟

٦- ازین کتاب در مورد وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عصر حاضر در کشور خود چه فرا گرفتم؟ آیا یك تفاهم بهتر ارتباط مرا با سایر افراد بمن نشان داد؟ آیا کتاب بمن مد شد که یکفرد بهتر باشم؟

۷- در نتیجهء مطالعهء این کتاب در مورد خودم چه فرا گرفتم؟ چه مشابهتی بین اشخاص داستان و خودم وجود دارد؟ همچنین چه مخالفتهایی؟ در پرورش شخصیت خود چه هدایت یا بصیرتی بدست آوردم؟

۸- دربارهء اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سایر قسمتهای جهان چه آموختم؟ آیا سوء تفاهم یا معلومات ناقص و سوء

قبلی مرا اصلاح کرد؟ آیا موجب شد که از برخی تعصبها برکنار آیم؟

۹- این کتاب چه تجربت عمیق هیجانی بمن عرضه کرد؟ آیا بعض زیباییهای طبیعت یا انسانها را بمن نمود که از آن آگهی نداشتم؟ آیا قهر یا جذبات مرا برافروخت؟ غمگین، خوش، متفکر یا خوشبین شدم؟ آیا تجربت ترس، وحشت، درد، همدردی بمن دست داد؟ آیا مرا از احساسات و حساسیتهای مردم آگاه کرد؟ یا هرگز مرا متحسس نساخت و بیعلاقه ماندم؟ اگر چنین بود، چرا؟

۱۰- ممکنست این کتاب را بشخص معینی یا نوعی مردم برای خواندن توصیه کنم؟ چرا چنین اشخاص این کتاب را دلچسپ و نافع می یابند؟ شاید برای بعضی مضر تمام شود، چه ممکنست بوی یك تصویر سطحی و ناتمام زندگانی یا معیارهای نادرست اعمال و کردار را ارائه کند؟

۱۱- یك خاتمهء خوب برای چنین گزارش یك ارزیابی مجموعی است. آیا منظور نگارنده در نگارش این اثر چه بود؟ آیا این منظور پرارزش بود؟ و تا چه حدي از برآوردن آن منظور موفق گشته است؟

البته در نوشتن گزارش کتاب مورد نظر ضرور نخواهد بود همه پرسشها جواب داده شود، بلکه بهتر خواهد بود چند سوال محدود و مهم را مد نظر گرفته، بجواب آن پرداخت. البته چنین گزارش بمراتب از یك خلاصهء کتاب بهتر است، زیرا خلاصهء کتاب تنها می داناند که شخص کتاب را خوانده است مگر درینصورت واضح میشود که شخص در آن

باره چه احساس کرده چه فکر میکند. طبعاً این نوع گزارش موجب نمیشود که از اختصار کتاب در چند سطر خودداری بعمل آید. زیرا چنین خلاصه ای بهمه حال ضروریست مگر تنها هدف نبوده وسیله و اساس بجا آوردن سایر منظورهایی میگردد که بربالا از آن ذکر رفت.

هر گزارش کتاب بعلاوه باید معلومات ذیل را بصورت واضح و مرتب حاوی باشد:

۱- نام مؤلف

۲- عنوان کتاب

۳- نوع کتاب (داستان، تذکره، درام وغیره)

٤- تاریخ نگارش کتاب

۵- اطلاعات اساسی مختصری دربارهء کتاب، مؤلف یا هردو محتوی شرایطی باشد که کتاب تحت آن نگاشته شده، شهرتی که بدست آورده، مقام و اهمیت ادبی نویسنده، مقام اثر در ادبیات افغانستان، ادبیات فارسی و ادبیات جهان، ارائه گردد.

دوم: خلاصه کردن یک اثر

منظور ما از اختصار درینجا خلاصه یا اجمال یکپارچه نظم یا نثر است بعبارات خود و باید جوهر و فکر عمده پارچه را دربر گیرد و تعداد کلماتش از یك سوم حصهء پارچهء اصلی اضافه تر نباشد.

شاید سؤالی بنظر برسد که نوشتن یك اجمال چه ارزشی دارد؟ درینصورت شاید کس دیگر بپرسد در آنچه انسان مطالعه میکند چه ارزشی مضمر است مهارتِ تهیه یك اجمال قسم اعظم مربوط به آنست که متن پارچه ایرا که قرائت میکند چقدر ادراك کرده؛ اجمال نویسی خواندن

عمیق و نگارش واضح، مختصر و دقیق را ایجاب میکند و برای نگارش خوب و مطالعهء مؤثر بهترین تمرین و راهیست.

پنج مرحله در اجمال نویسی:

۱- پارچه برای اخذ فکر کلی خوانده شود. سپس متیقن باید شد که هر لغت چه معنی دارد؟

۲- پارچه دوباره خوانده شود و نقاط مهم از جزئیات جدا شود و مطمئن باید شد که از هیچ نکتهء مهم تجاهل نشده.

۳- مطالبی که برای تفصیل یا ارائهء فکر کلی گفته شده با سایر موادیکه بصورت مستقیم بموضوع مربوط نیست آهسته در ذهن حذف شود.

٤- بقیهء مطالب را بعبارت خود باید دوباره نگاشت، طوریکه هرجمله بجای خود بیاید و درحالت نگارش نیز مختصر شود.

٥- مطالب نگاشته را دوباره بعبارت تا حد ممکن کمتر باید باز مختصر کرد.

پس پنج مرحله عبارتست از: خواندن، باز خواندن، حذف، دوباره نوشتن و مختصر کردن.

سوم: طرز بکار بردن و استفاده از کتاب لغت

بهترین کتاب لغت آنست که مختصر نبوده، بعلاوهء معنی کلمات، اطلاعات دیگری را نیز حاوی باشد. برای آنکه بتوان از لغت و فرهنگ به آسانی و خوشی استفاده کرد، باید ترتیب الفبا را بنوك انگشتان خود داشت، زیرا جز برخی مطالب و تعلیقات، هرچیز در کتاب لغت به اساس الفبا ترتیب شده.

کلمه هاییکه در سطر نخستین هر صفحه بالای خط سیاه قرار دارد در یافتن زود و محل دقیق کلمات راهنمون میشورد. مثلاً کلمهٔ «شهلا» را می پالیم، در صفحه ای میرسیم که کلمات شهر و شی بنظر میخورند، اینها بترتیب کلمهٔ اول و اخیر همان صفحه اند. کلمهٔ شهلا باید درینجا باشد زیرا بترتیب الفبا طوریکه در سه حرف اول هرکدام دیده میشود از شهر بعدتر و از شی پیشتر است.

مهمترین خدمت یك کتاب لغت تقدیم معنی یا تعریف یك کلمه است. گاهی بکلماتی برمیخوریم که دارای معانی متعدد اند که در برخی موارد این معانی کم و بیش یا تماماً متغایر بوده، در بعضی صورتها معانی مختلف سایه های دقیق یا انواع یك فکر کلی میباشند. در یك فرهنگ خوب همهٔ این سایه های افتراق در معانی بوضاحت از هم تشخیص و تمیز شده اند. مثلاً کلمهٔ «لواشه» دارای سه معنی است:

۱- حلقهٔ ریسمانیکه بدان لب بالای اسپ بد نعل را بندند تا عاجز شده او را نعل کنند.

۲- یکی از فنون کشتی گیری.

۳- نان تنك نرم.

همینکه معنی کلمه که در متن موضوع بحث برابری کند، بدست آمد، شخص بر مشکلترین جهت مطالعهٔ یك کتاب لغات احاطه حاصل کرده است.

یك فرهنگ منفصل، بعلاوهٔ تعریف و معنی، انواع مختلف معلومات را حاویست:

۱- تلفظ، ۲- هجا، ۳- اشتقاق، ٤- استعمال درست، ۵- نوع کلمه، ٦- جمع بیقاعده، ۷- اجزاء عمدهٔ فعل بیقاعده، ۸- انواع

املاء، ۹- مترادف، ۱۰- مخففات، ۱۱- جمله هایی از سایر زبان، ۱۲- اطلاعات شرح حال، ۱۳- اطلاعات جغرافیایی، ۱۴- اطلاعات تاریخی، ۱۵- علامتها و اشارتها، ۱۶- تصویر.

چهارم: صورت استفاده و بهره گیری از کتابخانه

تربیت و کتابخانه:

متعلم وقتی میتواند تربیت واقعی را بدست آرد که بداند تعلیم و تربیت و دانش را بوسایل مختلف و زحمتکشی میتوان تهیه کرد و خشت سرخشت گذاشت و ازان کلیتی ساخت. البته درینجا موقع آن نیست که بمفهوم «تربیت حقیقی» پرداخته اید، مگر همه متفقند که تربیت محتوی دانش بوده یك شخص تربیت یافته در روش بکار بردن و حصول اطلاعات مورد ضرورت مهارت کافی دارد.

برای حصول دانش سه راه موجود است:

الف: تجربتهای واقعی یا فعالیت، چون مشاهدت طبیعت یا تجربتهای عملی،

ب: آموختن از مردمیکه دارای آن معلومات اند،

ج: مراجعت بکتابها.

محصلان لیسه ها غالباً درینکه چگونه باید از کتابها استفادهٔ کافی کرد، بمشکلاتی مقابل اند، این بنوبت خود استفادهٔ مؤثر کتابخانه را بصورت مستقیم دربر میگیرد. محصلیکه صورت استفاده از کتابخانه را فرا گرفته در ایام تحصیل و پس از آن در هر رشته ای که باشد موفق است.

برای استفادهٔ مزید درین قسمت محصل باید روحیهٔ تشبث خویش

را با یك شجاعت در پیشرفت بکار اندازد، بعلاوه باید بداند، چگونا بیاموزد، چه کتابها و مواد در کتابخانه موجود است یا فلان مطالب را در کجا ممکنست بدست آورد.

سیستم‌تصنیف‌کتابخانه:

نخستین چیزیکه باید درینمورد دانست، همانا ترتیب وقوع کتاب در قفسه هاست. طوریکه هر خانه نشانی و آدرس دارد هر کتاب خود شماره‌ء طلب دارد، این یك عدد یا حروف یا ترکیب هردوست که در پشت کتاب نوشته شده، جای کتاب را نشان میدهد. در غالب کتابخانه ها کتابهای خود را بترتیب تصنیف اعشار دیوی درست میکنند. باساس این ترتیب همه انواع کتابها به ده صنف بر حسب آتی از هم تفریق میشوند که داستانها و گاهی هم تذکره ها و اعلام را از آن مستثنی میکنند:

- ۰۰۰ - ۰۹۹ آثار عمومی
- ۱۰۰ - ۱۹۹ فلسفه
- ۲۰۰ - ۲۹۹ شرعیات و دینیات
- ۳۰۰ - ۳۹۹ علوم اجتماعی
- ٤۰۰ - ٤۹۹ زبانشناسی و مطالعهء السنه
- ۵۰۰ - ۵۹۹ علوم طبیعی
- ٦۰۰ - ٦۹۹ هنرهای دستی و حرفت
- ۷۰۰ - ۷۹۹ هنرهای زیبا
- ۸۰۰ - ۸۹۹ ادبیات
- ۹۰۰ - ۹۹۹ تاریخ

باز هریك ازین صنفها به ده شعبهء دیگر ازهم جدا میشوند:

- ۵۰۰ - ۵۰.۹ علوم طبیعی عمومی

۵۱۰ - ۵۱۹ ریاضیات

۵۲۰ - ۵۲۹ نجوم

۵۳۰ - ۵۳۹ فزیك

۵٤۰ - ۵٤۹ شیمی

۵۵۰ - ۵۵۹ زمینشناسی

وغیره ...

۸۰۰ - ۸۰۹ تاریخ ادبیات

۸۱۰ - ۸۱۹ ادبیات افغانستان

۸۲۰ - ۸۲۹ ادبیات فارسی

۸۳۰ - ۸۳۹ ادبیات پشتو

۸٤۰ - ۸٤۹ ادبیات عربی

۸۵۰ - ۸۵۹ ادبیات ترکی و ازبکی

۸٦۰ - ۸٦۹ ادبیات انگلیسی

وغیره...

۹۳۰ - ۹۳۹ تاریخ قدیم

۹٤۰ - ۹٤۹ تاریخ اروپا

۹۵۰ - ۹۵۹ تاریخ شرق

۹٦۰ - ۹٦۹ تاریخ اسلام

۹۷۰ - ۹۷۹ تاریخ افغانستان

وغیره...

باز هریك ازین شعبه ها به ده قسمت جدا میشوند. مثلاً در شعبهء ۵۵۰ - ۵۵۹ (زمین شناسی)، قسمت ۵۵۳ زمین شناسی اقتصادی، در شعبهء ۵۳۰ - ۵۳۹ (فزیك)، قسمت ۵۳۷ برق و در شعبهء ۸۱۰ -

۸۱۹ (ادبیات افغانستان)، قسمت ۸۱۱ شاهنامه نگاری و ۸۱۲ مثنویهای عرفانی، در شعبهء ۹۵۰ - ۹۵۹ (تاریخ شرق)، ۹۵۹ تاریخ کشورهای عربی و ۹۵۳ تاریخ نیمقارهء هند.

هریك ازین قسمتها به ده بخش منقسم میگردند: مثلاً در قسمت ۵۵۳ (زمین شناسی اقتصادی)، بخش ۵۵۳/۲ برای سلسلهء زغال و ۵۵۳/۳ برای آهن، تعیین شده.

هربخش به ده بخش فرعی تقسیم گشته: مثلاً در بخش ۵۵۳/۲ (سلسلهء زغال) بخش فرعی ۵۵۳/۲۴ برای زغال بیتومین.

واضحست که بکار بردن چنین تصنیف تمیز دقیق و منطقی بین تعداد زیاد کتاب را ممکن میسازد. حفظ تمام نمره ها حتمی نیست، البته کتابهایی را که بیشتر مورد استعمالست بنابر تماس مداوم نمره های صنف و قسمت و شعبهء آن بخاطر میماند که این ترتیب موجب میشود تا از تلف و ضیاع وقت خودداری کرد.

داستانها و افسانه‌ها:

این بخش در کتابخانه بجای معینی گذاشته شده، باساس نام اخیر مؤلف بترتیب الفبا درست میشود. کتابهای تذکره و شرح حال نیز در برخی کتابخانه ها باساس اسم مشخص موضوع بحث ترتیب میشود، نه باساس اسم مؤلف. مثلاً شرح حال امیر خسرو دهلوی بقلم آقای روشنضمیر را در ردیف (الف) زیر نام امیر خسرو می یابید، نه در ردیف (ر) زیر نام روشنضمیر.

شمارهء طلب:

شمارهء طلب در یك کتاب عبارتست از شماره تصنیف وزیر آن نمره مؤلف که پیش ازان یکی از حروف اول نام اخیر وی باشد. مثلاً شمارهء

کامل کتاب (شعرالعجم) تألیف شبلی نعمانی ۸۰۸/۸ش ۱۲ میباشد، که این شماره هم در عقب کتاب و هم در کارت مربوط آن کتاب در کارت فهرست موجود است.

کارت فهرست:

برای آنکه بدانیم کتاب معینی در کتابخانه است یا در کجا واقعست باید به «کارت فهرست» مراجعت کرد. این کارتها باساس الفبا ترتیب شده، هرکتاب لااقل در دو کارت آمده است: یکی کارت «مؤلفان» زیر نام مؤلفش، دگر در کارت «عنوان» زیر نام کتاب، معمولاً یك کار دیگر نیز موجود است که نام کتاب را آنجا نیز میتوان یافت، آن «کارت موضوع» انست که باساس موضوع بحث کتاب ترتیب شده، شمارهء طلب یك کتاب در تمام کارتهای مربوط همان کتاب دیده میشود.

کتابهای مراجع:

یکی از قسمتهای مهم یك کتابخانه شعبهء مراجع آنست. درینجا کتابهای لغت، دایرة المعارف، اتلسها، فرهنگهای شرح حال و اعلام سالنامه ها و امثالشان جا دارد. این کتابها برای عاریت دادن نیست و در خود کتابخانه مورد استفاده قرار میگیرد. محصل خوب همواره از کتابهای مراجع حد اکثر استفاده میکند. اینها ذخایر آرام اطلاعات اند. از نظر محصل این کتابها شاید پرارزشترین قسمت یك کتابخانه باشند.

وجود کتابهای مراجع در هر کتابخانهء بزرگ و کوچك از ضروریات است:

دایرة المعارف، کتابهای لغت، مراجع ادبیات، مراجع علوم، مراجع تاریخی و شرح حال، سالنامه ها، اتلسها، قاموس اعلام.

پنجم: روزنامه، مجله، سینما و رادیو و صورت استفاده از آنها

از آغـاز تاریخ تمـدن بشر چیـزی نبـوده کـه جای مطالعـهٔ کتـاب خـوبـی را بگیرد و یقیناً در آینده نیز چیزی جانشین آن نخواهد گشت. در دنیای کنونی وسایل مختلف و متنوع اطلاعـات و مخابرات موجود است که روزنامه ها، مجله ها، سینما، رادیو و تلویزیون را میتوان از آن جمله شمرد.

این وسایل در سوق بشر چه در راه خوب چه در راه بد فوق العاده مـؤثر است. نظریات و طبـایع مـا را راهنمـون شده، ذوق مـا را تنمـیت میکند، و زندگانی ما را سر و صورتی میدهد، که اگر استفادهٔ درستی از آنهـا شـود، معـاون حقـیـقی زندگـانی معـقـول و مطلع میگردد. مگر متـأسفـانه اطلاعـات غلط را نیـز منتـشـر کرده، در پایان آوردن سطح اخلاقی سهم میگیرند.

مشکلی را کـه مـا درینجـا روبرو استیم، آنست تا چگونـه بین آثار پرارزش و سیل خانه برانداز، امتیاز و تشخیص بگذاریم. کسیکه باین تشخیص میپردازد، از وقت و پول خود که برای مطالعهٔ روزنامه و مجله یا مـشـاهدهٔ فلم سـینمـا و بشنیـدن رادیو و تلویزیون مـختص کرده، استفادهٔ معقولی میکند.

انکشـاف و تنمـیت سـویهٔ عـالی ذوق یکی از هدفـهـای عـمدهٔ مضمون زبان و ادبیات بلکه وظیفهٔ دورهٔ لیسه است. البته قواعد و قـوانین سـاده برای حصول این منظور بدست نیست، مگر فـهرست آتی و تقویم روزنـامـه هـا، مجلـه ها، فلمـها و پروگرامهای رادیو و تلویزیون ممد میشود.

قضاوت روزنامه‌ها:

فهرستی برای تحلیل خبرها:

۱- آیا روزنامه خبرهای محلی، مملکتی و بین المللی را متوازن طبع میکند؟

۲- آیا خبرها را هیجانی میسازد یا بیطرفانه و با قضاوت تمام نشر میکند؟

۳- آیا خبرها را دست زده بنفع خود نشر میکند؟

٤- عنوانها واضح، دقیق و واقعی است؟

۵- خبرهای جنایی چقدر اهمیت داده شده؟

٦- چقدر جای برای ورزش وقف شده؟

۷- آیا تنها از یك آژانس و خبرگذاری مطالبی نشر میکند یا از چندین منبع؟

۸- آیا خبرها را بقلم متخصصان موضوع نشر میکند؟ از قبیل نامه نگار، کارگر، نویسنده‌ء سیاسی، اقتصادی، ماهران در موضوع کشورهای دیگر.

فهرست برای ارزیابی و تحلیل مضمونها:

۱- آیا روزنامه ستونهای مخصوصی دارد که نویسندگان خاص در آن ستون بنام خود مینویسند؟ این ستونها خوب، معقول و درست تحریر شده اند؟ آیا معلومات کافی و تفاهم خوب دنیای معاصر را ارائه میکند؟

۲- آیا ستونهای خاصی برای موضوعات خاص چون اقتصاد، فلسفه، غذا، بازیها، مود، تدبیر منزل، مشغولیتها و... دارد؟

۳- اگر نامه فکاهی است یا قسمت فکاهی دارد، طبع بشری را بصورت معقول و مشغول کننده مضحك میکند یا تنها خنده های طفلانه را عرضه میدارند.

٤- آیا نگاهی بکتابها بصورت منظم بچاپ میرسد؟ چقدر محل برای آن وقف شده؟ آیا این بخش کامل و انتقادی است یا بیشتر مثل اعلان است؟ روزنامه یك نویسنده نگاهی به کتابها در اختیار دارد که در ادبیات وارد باشد؟

٥- آیا بر فلمهای نو یا نمایشهای روی صحنه نگاهی انداخته شده؟ آیا این بخش چون اعلانات هرچیز را تمجید میکنند یا براساس قضاوت بین ارزشها استوار اند؟

٦- آیا ستون «نامه ها برای مدیر» موجود است که در آن خوانندگان موقع یابند نظریات خویش را در موضوعات مختلف حتی خود روزنامه افاده کنند؟ آیا این نامه ها دارای چه خاصیت اند؟ این مطالب درباره‌ء سطح ذهنی و تربیتی خوانندگان روزنامه چه ابراز میدارند؟

فهرستی برای تحلیل نصب‌العین:

۱- آیا صفحه‌ء «سرمقاله» روزنامه فلسفه‌ء معین سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را نشان میدهد؟ اگر چنین است این فلسفه را مختصراً به عبارت خود بنگارید.

۲- آیا روزنامه از کدام حزب معین سیاسی یا غیر آن طرفداری مینماید؟

۳- آیا نظر مخصوص وطنخواهی روزنامه تنها در سرمقاله ظاهر میشود یا از خلال خبرها ظاهر میشود؟

۴- آیا سرمقاله ها طوریست که هرکرا مخالف آن باشد، محکوم به خیانت مینماید؟ یا فقط نظریات و افکار خود را با در نظر گرفتن تعادل ارائه میکند و کسانی را که با این نظر مخالف اند نیز احترام میکند؟

۵- آیا روزنامه در از بین بردن خرافات اجتماعی مبارزه میکند؟ آیا چنین مجادله را با روحیه پر از ذوق و اظهار صمیمیت در برابر مردم، پیش میبرد یا مطلب را هیجانی ومبالغه آمیز جلوه میدهد تا خوانندگان بیشتر بدست آرد و سر و صدایی انداخته باشد.

قضاوت مجله ها:

فهرستی برای تحلیل داستانها:

۱- آیا داستانها تجربتهای پرارزش و دارای نتیجه را حاوی اند؟

۲- داستانها خوب نگاشته شده؟ ممکنست آنرا نمونه سبک نگارش قرار داد؟

۳- داستانها از نظر اخلاق یا ذوق قابل اعتراض اند؟

۴- آیا این داستانها افق نظر ذهنی خواننده را بزرگ میکند؟ آیا شخص را با حقایق و افکاری آشنا میکند که قبلاً خارج تجربت وی بوده باشد؟

فهرستی برای تحلیل مضمونهای غیرداستان:

۱- مقاله ها در موضوع مورد علاقه شماست یا بموضوعاتیکه باید علاقمند باشید؟

۲- آیا بوسیله اشخاص وارد در موضوع نگاشته شده؟ در معلومات عمومی ممکنست به آن اعتماد کنید؟

۳- آیا مقالتها یا مجله بصورت کلی از کدام نظر یا علت خاص تبلیغ میکند یا بیطرفانه مینویسد؟
٤- مواد آن درست تنظیم شده است؟ آیا در نگارش و پرورش سبک کمك میکند؟
۵- اگر حاوی عکسها و تصویرهاست، این تصاویر دلچسپ، مفید و پرذوق است؟ ارزش هنری دارد؟

باوجود همهء ممکنات یکمقدار کمی پول و وقت معینی دارید که آنرا بمجله ای مختص کنید. قبل ازینکه بمجله ای مشترك شوید یا آنرا مرتباً خریداری کنید، از خود بپرسید که بهترین مجله برای منظور، احتیاج و علاقهء شماهست یا نه، بعضی مجله ها اختصاصی و برخی عمومی و متنوع اند، که بهتر است پیش از انتخاب مطالب آنرا دقیقانه بررسی کنید.

قضاوت سینما:

فهرستی برای تحلیل متن:

۱- آیا فلم مورد عطف چیزی مهم و برجسته دارد؟ یا چیز عادیست؟
۲- اگر فلم جدیست تأثیر شدید هیجانی بر بیننده گان میگذارد یا بسیاری اصلاً متحسس نمیگردند؟
۳- اگر فلم کمیدی یا مضحکه است، آیا لطایف بر مشاهدهء دقیق طبایع بشری استوار است یا فکاهیات عادیست؟
٤- آیا از فلم چنین برمی آید که اشخاص غیر اجتماعی چون بدماشها و ژیگولوها، خاصیتهای قهرمانی دارند، یا آنها بصورت هیجانی زیست دارند؟

۵- آیا زندگانی ثروتمندان بیشتر به افسانه ها شباهت دارد؟ و جوانان را از طرز زندگانی متوسط ناراضی میسازد؟

٦- اگر اعضای یك اقلیت آنجا ظاهر میشود، درست از طبقهء خود نمایندگی میکنند؟ یا از برخی تیپهای خاص؟

۷- اگر فلم براساس کدام کتاب معروف بنا یافته، داستان را در برخی بخشها (چون اشخاص، حوادث، خاتمه و وضع) تغییر داده اند؟ چنین تغییرات قابل قبول یا مؤثر است؟

۸- اگر موضوع تاریخی است، روایت تاریخی آن اصلاً مد نظر گرفته شده؟

فهرستی برای تحلیل روش:

۱- آیا پرورش داستان واضح، منطقی و دلچسپ صورت گرفته؟ آیا بیشتر بمحاورت اتکا شده یا بعمل اشخاص؟

۲- آیا مناظره ها درست نوشته شده، زنده است؟ آیا شخصیتهای اشخاص داستان را مینماید؟

۳- آیا عکاسی و روشنیها با وضع و افکار داستان متناسب است و همنوایی مؤثر دارد؟

٤- آیا موسیقی در تأثیر مطلوب می افزاید؟

۵- آیا نمایش واقعی و قناعت بخش است؟ اشخاص تنها حرکت میکنند و سخن میگویند یا سجیه ها و اشخاص اصلی داستان را با ابتکار و ادراك نمایش میدهند؟

٦- آیا توجه مدیر فلمگیری بیشتر بر زیبایی جسمانی ستاره ها بوده؟

قضاوت رادیو:

فهرستی برای ارزیابی و تحلیل متن و روش:

١- آیا رادیو درامها موضوعات پرارزشی را که دلچسپ و معقول پرورش داده شده باشند، تقدیم میکند؟ یا همان داستانهای کهنه اسرارآمیز جنایی و عشقی اند؟

٢- در پروگرامهای کمیدی ابتکار دیده میشود؟ با ذوق ترتیب یافته اند؟ در عقب لطایف بصیرتهای اجتماعی و تفاهیم طبایع بشری موجود است یا خیر؟

٣- پروگرامهای موسیقی بوسیلهء هنرمندان ماهر ترتیب یافته؟ آنها در تنمیت ذوق شنونده ممد واقع میشود؟ اگر با رادیو بفلان موسیقی هندی و کلاسیک یا قوالی گوش میدهیم عیبی ندارد، مگر چقدر بهتر خواهد بود تا از رادیو حد اکثر استفاده شده با انواع مختلف موسیقی چون نغمه ها و آوازها، اپرا و سمفونی، ارکستر رقص وغیره آشنایی بعمل آید.

٤- آیا مبصر خبرها اجمال حقیقی وقایع را ارائه میدارد؟ در هنگام تبصره و ابراز نظر، بین نظر و اصل خبر تفریق میکنند؟ این نظرات مشخص، منطقی و متعدل بوده درست افاده شده اند؟

٥- دربارهء مباحثه ها و اجتماعات در سوالات متضاد، ناطقان در بحث موضوع مهارت و ابتکار بخرچ میدهند؟ مباحثه درست تنظیم شده تمام اطراف آن تحت بحث قرار میگیرد؟ مباحثه مؤثر است یا هرکه از کناری چیزی میگوید؟

٦- اعلانات چگونه ترتیب شده اند؟ وقت زیاد میگیرد؟ دلچسپ

نیست؟ کلمات بیمعنی و مزخرف را طوری تکرار میکنند که شنونده‌ء حساس نمیتواند تحمل نماید؟ در ادعا مبالغه و حماقت بخرج میدهند؟

البته مؤسسات تجارتی باید اعلانات خود را بگوش مردم برسانند، اما اعلانات وقتی مؤثر است که مزخرف نبوده وقت زیاد را دربر نگیرد.

ششم: آداب جلسه های شورایی

آداب جلسه‌های شورایی:

در هریك از سازمانها یا مؤسسات کوچك یا بزرگ که جلسه های عضویت صورت میگیرد، باید یك روش منتظم مؤثر و دموکراتیك وجود داشته باشد تا جلسه جریان یابد. جریان شورایی که بمفهوم وسیعی بکار برده شده عبارتست از قواعدی چند که برای این منظور ترتیب و پرورش یافته، که در هر نوع مجالس ازین قبیل از کلوپ مدرسه و صنف تا شورای ملی، همه جا بکار برده میشود.

قدمهای اساسی جریان شورایی:

اگرچه این آداب بحدی پیچیده است که سالهای متعددی بکار است تا بر جزئیات آن واقف گشت، مگر اساسات آن که یك جلسه را در جریان اندازد ساده است و ممکنست آنرا برحسب آتی خلاصه کرد:

۱- جلسه بوسیله‌ء رئیس مجلس افتتاح میشود.

۲- اعضاء یا عضوی را رئیس مجلس میشناسد و اعضاء حق دارند پیشنهاد کنند تا کاری کرده شود. این چنین پیشنهاد را جنبش یا حرکت گویند.

۳- عضو دیگر این پیشنهاد را تأیید میکند، یعنی بطرفداری او برمیخیزد.

٤- همه اعضاییکه آرزو دارند بر موضوع پیشنهاد بحث کنند، از طرف رئیس شناخته شده اند، و افکار خود را عرضه میدارند.

٥- رأی اعضای حاضر جلسه گرفته میشود. رئیس نتیجه را اعلام میکند، پیشنهاد یا قبول شده یا رد گردیده.

٦- در یك جلسه ممکن است چند پیشنهاد یا جنبش بعمل آید. همینکه همهء پیشنهادها و سایر مطالب تمام شد، جلسه ختم میشود.

چگونه ممکنست کلوپی تشکیل کنیم:

بر محصلان مدارس و لیسه هاست تا آوانیکه در مؤسسه مدرسه اند با جریانهای شورایی معرفت و تماس حاصل دارند. جریان تشکیل یك کلوپ قرار آتی است:

۱- وقت، محل و هدف جلسهء نخستین از طرف شخص یا اشخاص ذیعلاقه اعلام میشود.

۲- در جلسه رئیس مؤقتی (کسیکه جلسه را منعقد کرده) نقشهء کلوپ، هدف احتیاج ارزشهای آیندهء آنرا بحث میکند.

۳- پیشنهاد میشود که کلوپ تأسیس گردد.

٤- پیشنهاد تأیید میشود، مورد بحث قرار میگیرد و رای گرفته میشود.

٥- یك هیأت (کمیته) تعیین میشود که اساسنامهء آنرا درست کنند.

۶- در جلسهء آینده بر اساسنامه بحث میشود، در صورت لزوم تعدیل میشود و بر آن رأی گیری میشود.

۷- هیأت مدیره انتخاب میشوند: رئیس، نایب رئیس، منشی، خزانه دار و مامورین اختصاصی چون آمر انتشارات، آمر پروگرامها وغیره.

۸- کمیته ها تنظیم میگردد.

ترتیب جریان یك جلسه:

در یکی از جلسه های کلوپ یا سازمانی، کارها قاعدةً بر وفق ترتیب آتی در جریان میباشد:

۱- رئیس جلسه را افتتاح میکند.

۲- اعضاء گرفته میشود، یکتعداد اقل اعضاء که نصاب نامیده میشود، باید حاضر باشند.

۳- یادداشتها (پروتوکول) جلسهء گذشته قرائت و در صورت لزوم اصلاح و عملی میشود.

۴- خزانه دار گزارش خود را تقدیم میکند و ممکنست حق عضویت را جمع آوری کند.

۵- رئیس کمیته های عامل گزارش میدهند.

۶- رئیس کمیته های اختصاصی گزارش میدهند.

۷- بکارهای ناتمام، پرداخته میشود.

۸- کارهای نو بدست گرفته میشود.

۹- پروگرامهای خاص (چون سخنرانیها و تفریحات) شنیده میشود.

۱۰- جلسه ختم میشود.

پیشنهادهاییکه مورد بحث قرار نمیگیرد:

برخی پیشنهادها مورد بحث قرار نمیگیرد. بعبارت دیگر همینکه پیشنهادی بعمل آمده و تأیید شد، رئیس مجلس برفور رأی میگیرد. چنین جنبش برحسب ذیل است:

۱- ختم جلسه.

۲- تعیین وقت جلسهء آینده.

۳- به میز گذاشتن، یعنی موضوعی را مؤقتی یا دایمی از بحث بیرون کردن.

٤- یك نکتهء ترتیب عرضه میشود. یعنی یك عمل یا تصویب رئیس مورد اعتراض قرار میگیرد. این باید قبل از پیشرفت جلسه صورت بگیرد. مگر مباحثه اجازه نیست.

٥- تحدید مباحثه (غالباً براساس رای دو ثلث).

٦- سوال قبلی را پیشنهاد کردن یعنی در پیشنهادی مباحثه را ختم کردن و برفور رأی گرفتن.

۷- چنین پیشنهاد غالباً دو ثلث را ایجاب میکند.

پیشنهادهاییکه مورد بحث قرار میگیرند:

پیشنهادها یا جنبشهای ذیل تا اعضاء حاضر جلسه موقع بحث نیابند، رأی گیری نمیشود:

۱- اخذ یك تصمیم یا عمل.

۲- یك پیشنهادی را رد کردن.

۳- پیشنهاد دیگر بعوض کدام پیشنهاد عرضه کردن.

٤- موضوعی را برای تدقیق مزید بیکی از کمیته ها ارجاع کردن.

٥- تصویبی اتخاذ کردن.

۶- تصویبی راد وباره تحت غور گرفتن.

ترتیب یا جمع پیشنهادها:

ترتیبی که در آن پیشنهادها بعمل آید برحسب ذیل است:

۱- پیشنهاد تعویضی بر پیشنهاد اصلی پیشی میگیرد.

۲- پیشنهادهای دیگر عوض پیشنهاد اولی ترجیح داده میشود.

۳- پیشنهادی در مورد تعیین زمان جلسهء آینده بر هر پیشنهاد ترجیح داده میشود.

٤- پیشنهادی راجع به ختم مجلس بر هر پیشنهادی ترجیح داده میشود، جز پیشنهاد تعیین وقت جلسهء آینده.

آژندا: لست موضوعات قابل بحث یك جلسه

اکثریت: اضافه از نصف

اقلیت: کمتر از نصف

اکثریت مطلق: همهء حاضران.

پایان

بخشی از کتب منتشر شدهٔ بنگاه انتشارات میوند (کتابخانهء سبا)

- سیرة النبی ﷺ (ترجمهء فارسی الرحیق المختوم)
- تاریخ نبوت و انبیاء
- شرح قدوری
- سپیڅلی نبوی سیرت (ترجمهء پښتو الرحیق المختوم)
- پیغمبر زنجیر شکن
- فقه آسان(فارسی و پشتو)
- احکام فقهی برای زن مسلمان
- داستانهای پیامبران برای خورد سالان
- تربیت اولاد از دیدگاه اسلام
- افغانستان در مسیرتاریخ (جلد دوم)
- تاریخ مسخ نمی شود
- اردو وسیاست «درسه دههء اخیرافغانستان»
- داؤدخان در چنگالK.G.B (فارسی وپشتو)
- حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی
- جغرافیای تاریخی افغانستان (غبار)
- جغرافیای تاریخی افغانستان(حبیبی)
- تحلیل واقعات سیاسی افغانستان
- ازسقوط سلطنت تاظهور واجراآت طالبان
- فدرالیزم و عواقب آن در افغانستان
- آسیای میانه و افغانستان درکنار آتش
- بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی
- افغانستان از امیرکبیر تا رهبر کبیر
- افغانستان تجاوزشوروی ومقاومت مجاهدین
- جنبش هزاره ها واهل تشیع در افغانستان
- نادرشاه چگونه به پادشاهی رسید؟
- محمد ظاهر شاه(فارسی و پشتو)
- وروستی مورچل
- دیوغازی داستان
- تروژمی مسافر
- محمد بن قاسم
- شاهین
- کلیسا او اور
- وروستی جگړه
- قیصر او کسری (اول او دویم)
- توفان در افغانستان
- بحران ونجات
- شهید میوندوال
- کرباس پوشهای برهنه پا
- افغانستان گذرگاه کشور کشایان
- دو نابغهء سیاسی نظامی افغانستان
- دههء قانون اساسی
- افغانستان در قرن نزده
- پادشاهان متأخر افغانستان
- نگاهی به عهد سلطنت امانی
- تاریخ روابط سیاسی افغانستان
- تاج التواریخ
- افغانستان چا وران کړ
- محاکمهء خاینین ملی
- ابومسلم خراسانی
- مرداره قول اس
- جنگ در افغانستان
- سیر ژورنالیزم درافغانستان
- دستور معاصر زبان فارسی دری
- سیرت خاتم النبیین
- روسیه و خاور
- افغانستان و مداخلات خارجی
- افغانستان در آتش نفت (فارسی و پشتو)
- خاطرات ظفر حسن ایبک
- اسپارتاکوس
- سیر تاریخی ضرب سکه در اسلام
- د پیغمبرانو داستانونه د نوی ځوانانو...
- روابط بین الملل در اسلام
- د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه...
- افغانستان و پنج سال سلطهء طالبان
- شوکران در ساتگین سرخ
- واهمه های زمینی
- افغانستان تهاجم شرق و دسیسهء غرب
- افغانستان در مسیر تاریخ (دوردو جلدی)
- شیرشاه سوری
- سیدجمال الدین افغان (فارسی و پشتو)
- اسلام و امت مسلمان (فارسی و پشتو)
- ظهیرالدین محمد بابرشاه
- سیری در قرآن مجید
- کرونولوژی حوادث تاریخی افغانستان
- طنزهایی از چهار گوشهء جهان
- افغانستان در دایرة المعارف تاجیک
- تاریخ مقیم خانی
- د پښتنو قبیلو شجری او مینې
- اور په افغانستان کی
- قپقان افغان (حقیقت تجاوز شوروی بر ...)
- د افغانستان استحکامي کلاوې حصارونه ...
- اسناد لانهء جاسوسی
- فقه عبادات در مذهب حنفی
- تاریخ معاصر افغانستان (فارسی و پشتو)
- د اتلانو اتل
- و...